

بسج افکار عمومی برای آزادی فعالین کارگری

شماره ۱۸
۲۳ فروردین ماه ۱۳۸۹



INFO.MABISHOMARIM@GOOGLEMAIL.COM

بسج یعنی وطن

تهیه و تنظیم:
شهلا بهار دوست

کارگزان نساجی بافته ها در مقابل استانداری کرمان تجمع کردند

بی خبری از سرنوشت شهرام شکوفاییان

رنجنامه احمد کریمی از قربانیان سناریوی وزارت اطلاعات

انتقال حسین خضری، زندانی محکوم به اعدام به مکانی نامعلوم

مخالفت با تبدیل قرار بازداشت میلاد فدایی پس از چهار ماه بازداشت موقت

احضار و بازداشت جمعی از روزنامه نگاران مهابادی

هنگامه شهیدی از زندان

درخواست بیش از صد فعال رسانه ای: همکاران دربندمان را هر چه سریعتر آزاد کنید

گزارش تصویری از دیدار جمعی از فعالان مدنی با خانواده محبوبه کریمی

گزارش تصویری از دیدار اعضای نهضت آزادی با زندانیان از بند رسته

زنان ایرانی بر سانسور غلبه می کنند

در ستایش سکولاریسم به مثابه اندیشه ای

مدرن و دمکراتیک

خسرو باقرپور

آزاده زنی، زندانی

زمانه!

ملیحه محمدی

خودکشی، علتها و پاسخهای ممکن

ناصر غیائی

مقالات و مصاحبه ها در این شماره :

۶	سکوت در مورد زندانیان، به زیان آنهاست گفتگو با احمد باطبی
۸	کاوه شکنجه می شود تا اعتراف کند جاسوس است سامان رسول پور
۸	اتهام پناهی: کوتاه نیامدن و بستن شال سبز گفتگو با طاهر سعیدی
۱۰	اندیشه دمکراسی و خیزش جوانان ایران گفتگو با سیروس آموزگار
۱۴	دموکراسی خواهی و جنبش سبز تقی رحمانی
۱۶	نه ایران، قرقیزستان است و نه هدف جنبش خرداد، جابه جا کردن مهره ها محمدعلی اصفهانی
۱۷	از فیلتر سایت تا تذکر کتبی به خطیب جمعه؛ حلقه تنگ تر می شود؟! یلدا آراسته
۱۸	آقای اوپاما؛ سیاست شما در اسرائیل اشتباه فاحش است حمیدرضا تکاپو

دمکراسی و آزادی زمانی به ثمر می رسد که فضای شکوفایی و رشد اندیشه ها در جامعه مان پدید آید. ما باید یاد بگیریم تا با احترام متقابل به دگر اندیشان با هم وارد دیالوگ شویم و در جهت ارتقاء جامعه و رسیدن به آنچه که خواهانش هستیم تلاش کنیم. حذف دیگران و نادیده گرفتن خواسته های آنان ثمری جز پیشروی استبداد ندارد. با آگاهی به نیازهای جامعه و جدی گرفتن خواستههای خلقها در کشورمان و فراهم آوردن امکانات یکسان برای رشد کودکانمان و برابری اجتماعی و حقوقی زنان و مردانمان است که به ایرانی آباد و آزاد خواهیم رسید.

خبرها

کارگران نساجی بافته ها در مقابل استانداری کرمان تجمع کردند



خبرگزاری هرانا -

تعدادی از کارگران نساجی بافته های کرمان به دلیل تعطیلی و عدم پرداخت سنوات در محل استانداری کرمان تجمع کردند. براساس این گزارش، کارگران این کارخانه به دنبال اتمام قرارداد کار در نیمه اول فروردین ماه امسال، پلمپ درهای کارخانه از سوی کارفرما و اخراج یکصد کارگر دست به تجمع اعتراضی زدند.

کارگران که از سرگردان شدن خود ناراضی هستند خواستار بازگشایی کارخانه و آغاز به کار دوباره خود هستند.

به گفته یکی از کارگران نساجی بافته های کرمان در پی این تجمع مسوولان استانداری به تجمع کنندگان وعده دادند که خواسته های آنها در جلسه بعدی شورای تأمین مطرح خواهد شد.

یکی از کارگران با اشاره به اینکه بیشتر اخراج شدگان بالای 10 سال سابقه کار دارند و به دلیل آلودگی هوای کارخانه از ناراحتی ریوی رنج می برند؛ گفت: کارفرما حتی حاضر به پرداخت سنوات نیست.

وی ادامه داد که هر کارگر اخراج شده بابت سنوات خود از 10 تا 12 میلیون تومان طلبکار است.

به گفته اخراج شدگان از آنجا که در تمام این سالها هیچ گاه در نساجی بافته های کرمان طرح طبقه بندی مشاغل اجرا نشده است، کارفرما باید با کارگران بر مبنای سالی 6 ماه تسویه حساب کند.

کارگران نساجی بافته های کرمان می گویند: "کارفرما قصد دارد زمین 14 هکتاری کارخانه را برای احداث واحدهای مسکونی بفروشد".

در جریان این تجمع کارگران از مسوولان خواستند تا به جای آوردن پول نفت برسرفه ها، اشتغال آنها را تضمین کنند.

بی خبری از سرنوشت شهرام شکوفاییان



خبرگزاری هرانا -

از سرنوشت شهرام شکوفاییان یکی دیگر از قربانیان سناریوی دستگاه امنیتی بر علیه مدافعان حقوق بشر، اطلاعی در دست نیست.

بنا بر اطلاع گزارشگران هرانا، شهرام شکوفاییان، فعال حقوق بشر که پس از گذشت 40 روز از بازداشت موقت تنها یکبار حق تماس تلفنی با خانواده خود داشته است، تا کنون موفق به ملاقات با خانواده و وکیل نشده و در طی هفته های اخیر نگرانی از سرنوشت وی موجب تشدید نگرانی خانواده اش شده است.

شنیده ها حاکی از آن است که وی در بند 209 نگهداری می شود اما آقای شکوفاییان در تماس خود این امر را تأیید نکرده است.

این فعال حقوق بشری و مدرس کامپیوتر یکی دیگر از قربانیان سناریو دستگاه امنیتی بر علیه فعالان حقوق بشر است که در 11 اسفند ماه در تهران بازداشت و به زندان اوین منتقل شده است.

درخواست بیش از صد فعال رسانه ای: همکاران دربندمان را هر چه سریعتر آزاد کنید



خبرگزاری هرانا - بیش از صد روزنامه نگار و وبنگار ایرانی، با انتشار نامه ای سرگشاده به رییس قوه قضاییه خواستار آزادی همکاران در بند خود شده اند. این درخواست روزنامه نگاران مورد حمایت بسیاری از وکلای مدافع حقوق روزنامه نگاران نیز قرار گرفت.

به گزارش کلمه، روزنامه نگاران در این نامه با اشاره ای کوتاه به شرایط امنیتی که پس از انتخابات در ایران رخ داد و تا امروز همچنان ادامه دارد، از صادق آملی لاریجانی به عنوان بالاترین مقام قضایی خواسته اند که هر چه سریعتر شرایط آزادی و بازگشت دوباره را به کانون گرم خانواده و تحریریه رسانه ها فراهم کند.

در این نامه که خطاب به رییس قوه قضائیه، آیت الله صادق آملی لاریجانی نوشته شده، آمده است: "همانطور که استحضار دارید پس از انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری در تابستان سال گذشته، حوادثی در ایران رخ داد که غیرمنتظره و گاه رنج آور بود. این حوادث از یک سو با اعتراضات آرام و گسترده ای

بخش های کثیری از مردم ایران آغاز شد، اعتراضاتی که تا امروز هم ادامه دارد و از سوی دیگر در همان زمان با برخوردهای دولتی همراه شد. دستگیری های گسترده، محاکمه ها و زندان هایی که همه، زیر نظر دستگاه قضایی و یا ظاهراً توسط ضابطان قضایی انجام شد و همچنان ادامه دارد، بخشی از این برخوردها است".

در این میان آنچه مایه نگرانی و تأسف مضعاف ماست، برخورد با روزنامه ها و روزنامه نگاران منتقد با جریان حاکم است. روزنامه ها و نشریات متعددی توقیف شد؛ وبسایت های بسیاری فیلتر و ده ها روزنامه نگار منتقد بازداشت شده اند.

برخی از روزنامه نگاران در دادگاه های انقلاب، بدون حضور هیأت منصفه و بعضاً حتی بدون وکیل، محاکمه و محکوم شده اند و بسیاری هنوز ماههاست بلا تکلیف، در بازداشت موقت به سر می برند و گروهی از آنان نیز با سپردن وثیقه های سنگین به طور موقت از زندان خارج شده اند.

در بخشی دیگری از نامه این روزنامه نگاران با اشاره به وضعیت دبیر انجمن صنفی روزنامه نگاران در زندان نوشته اند: "ماها پیش دفتر «انجمن صنفی روزنامه نگاران ایران» پلمپ و چندی بعد دبیر محترم تنها نهاد صنفی مورد اعتماد روزنامه نگاران؛ سرکار خانم بدرالسادات مفیدی، بازداشت شد و همچنان هم بدون اینکه در دادگاه صالحه محاکمه و یا برای تبدیل قرار بازداشت او به قرار مناسب برای آزادی اقدامی صورت گیرد در زندان به سر می برد. جناب عالی به روشنی واقفید که بازداشت موقت در زمره موارد استثنایی است و اصل بر صدور قرار حتی در صورت احراز اتهام بوسیله وثیقه یا کفالت است که این موضوع در مورد روزنامه نگاران مشکل پذیرفته می شود".

آیا پلمپ دفتر رسمی تنها انجمن صنفی مورد اعتماد روزنامه نگاران، زندانی بودن دبیر این انجمن و به زندان افتادن ده ها روزنامه نگار و وبنگار به این معنی تلقی نمی شود که جمهوری اسلامی ایران، تحمل روزنامه نگاران و انتقادات علنی آنها را ندارد؟ و این برداشت در افکار عمومی، آیا بدترین نوع تبلیغ علیه نظام و خشن و غیر منطقی جلومدادن چهره آن نیست؟

آیا تعیین عناوین مجرمانه و توسعه جرم انگاری توسط دستگاه های ذیربط که تنها وظیفه شان اجرای قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی است، دخالت در وظایف قوای مربوطه (مقننه و قضائیه) و در نهایت رویه ای علیه استقلال دستگاه قضایی و به معنی مخدوش کردن چهره نظام نیست؟

اگر نوشتن یک مقاله در یک نشریه یا وبسایت و یا مصاحبه با یک رسانه ای غیر ایرانی حسب ادعا منجر به مخدوش شدن چهره ای نظام می شود، آیا ماهها برخورد با روزنامه ها و روزنامه نگاران و وبنگاران زندانی که ضوابط دادرسی عادلانه در مورد آنها رعایت نشده است، خدشه ای بر چهره ای نظام وارد نمی کند؟

جمعه ای بود سر بازجو مرا صدا زد و بیرون برد (بعد از مدتی که هیچ کس از ما خبری نمی گرفت) رفتیم در گوشه ای از راهرو و اتاقهای 209 و گفت که فردا به دادگاه خواهی رفت و آنجا در کیفر خواست عمومی اسم تو را هم خوانده خواهد شد. علی زمانی اسم تو و حامد را خواهد برد و حتی چیزهایی را خواهد گفت که شما تا به حال نشنیده اید و خبر ندارید اصلاً نگران نباشید و نازاحت نشوید، چون ما میدانیم شما بی گناه هستید و ما شما را کمک خواهیم کرد و کرده ایم و ادامه داد اگر میزان کمک ما از 1 تا 100 باشد ما به شما 100 درصد کمک کرده ایم شما به ما اعتماد کنید و من گفتم که ما مجبوریم به شما اعتماد کنیم و چاره ای نداریم.

در دادگاه علنی دوم حضور پیدا کردیم و هر کس هر جوری که وزارت می خواست حرف می زد و کارهایی که نکرده بود را گردن گرفته بود و علی زمانی هم یکسری چیزهایی را بیان می کرد (از جمله ملاقات با آمریکایی ها و موساد و گرفتن پول که من در آن زمان تعجب کردم که آیا واقعا چنین کاری کرده بود و آیا آرش رحمانی که ادعای بمب گذاری که حتی تهیه مواد و امتحان آنها) تا اینکه پیمان عارفی یا امیر رضا پسر عمه آرش در 209 هم اتاقی من شد و چند روزی را با هم بودیم که فهمیدم هیچ یک از آنها که آرش گفته بود صحت نداشت و این حرفها هم در وزارت اطلاعات است.

در تاریخ 30/06/88 من را از 209 به اندرزگاه 7 اوین انتقال دادند در آنجا فهمیدم که از سادگی ما سوئی استفاده شده برای یک سناریوی زیبا با دیدن بچه هایی که در دادگاه حضور داشتن و هر یک جداگانه در یک سناریوی بازی کرده اند. یک روز قبل از رفتن به دادگاه تمرین کرده بودند در حضور قاضی و دوربین ها و چون بعد از انتخابات نتوانسته بودند سران و مسئولان این شلوغی ها را کنترل کنند این بازی را کردند افراد مثل من و حامد و خیلی از جوانهای ساده بودند و دور از تمام هیاهوی سیاسی را در دام بیندازند تقصیر را برگردانند ما انداختند. در حال حاضر 11 ماه است که در زندان اوین هستم و در بند 350 روزگار را باتمام هم بندی های می گذرانم.

مدتی پیش یعنی در ماه بهمن روز پنجشنبه علی زمانی و آرش رحمانی را اعدام کردند و بعد از آن گفتن این دو نفر را مسلح در خیابان های شهر در روز عاشورا دستگیر کردیم و آقای لاریجانی در یک نشست خبری با خانم کریستین امانپور گفتن که این دو نفر در بمب گذاری حسینه شیراز شرکت داشته اند ولی هیچ کدام از این حرفها صحت ندارد چرا که آرش را در اسفند ماه 87 و زمانی را فروردین 88 دستگیر کرده بودند و بمب گزاران شیراز نیز یک سال قبل اعدام شدند. من و حامد نیز حکم اعدام گرفتیم ولی برای حامد شکست و به 10 سال زندان و تبعید به زنجان تبدیل شد.

من هم که در تاریخ 19/8/88 دادگاهی شدم بعد از دوماه حکم اعدام دادند و تابه حال هیچ خبر دیگری از آن ندارم به هر حال سهم من و امسال من در این زندگی کار و زجر کشیدن و دست و پنجه نرم کردن با فقر است و خواسته های مان داشتن یک زندگی بدون محتاج شدن به دیگری و شرمند نبودن پیش خانواده.

اما در زندان بودن و دیدن مشکلات مختلف کشور و بهم ریختگی اقتصاد و ضعف در قانون اساسی حاکی از این است که ما فرزندان ایران هیچ گاه و به هیچ وجه در هیچ زمانی از این حکومت و این نابسامانی به هیچیک از خواسته هایمان نخواهیم رسید. کشوری که سالها قدمت تاریخی دارد و با شکوه سالهای

امپراطوری خود و با داشتن منابع بزرگ انرژی و طبیعی قادر به رفع مشکلات خود نیستیم و با دروغ و رعب و وحشت در جامعه می خواهند خود را نگهدارند. به روی برگه های بازجویی نوشته شده است ((النجاه و فی صدق)) اما این واژه در اصل هیچ معنی و مفهومی ندارد یعنی شخصی دروغ بگوید یا راست بگوید اینها هر جور که بخواهند از شخص استفاده می کنند همانگونه که به ما وعده آزادی دادند و گفتن که ما بی گناه هستیم و ما فهمیدیم نگران نباشید ولی زندان اوین به خیلی از بچه ها که هر کدام حکمهای مختلف دارند نیز با چنین حرفهایی راضی شده اند و در بازجویی هر چه که دلشان خواسته گفته اند و اینها امضای کرده اند و چه حکمهایی گرفته اند و چه خانواده هایی را در دادگاه عمر خود راسبری می کنند.

من کسی بودم که در این مدت در حال کار نجاری بودم و سعی می کردم که بتوانم در این بازار گران و تورم که مادرم قادر به سپری کردن روزگار خود با حقوق بازنشستگی مرحوم پدرم نیست بتوانم کمک ناچیزی بکنم ولی آن را نیز از مادر و از خودم باز داشتن تا در زندان خرج مرا نیز مادرم بپردازد من نمی دانم تا کی در اینجا باقی خواهم ماند و با وعده های پوشالی که آقایون می دهند مانند عفو و آزادی همه را به خستگی و روزمرگی میگردانند. در صورتی که خیلی ها آمدند که در دولت های گذشته برای خود جایگاه داشته اند و بعد از مدتی رفتن.

در انتها این روزنامه نگاران در این نامه آورده اند: "با گذشت حدود چهار ماه از بازداشت دبیر انجمن صنفی روزنامه نگاران ایران و با توجه به اخبار منتشر شده، نگرانی از وضعیت ایشان افزایش یافته است و در شرایطی که همزمان با سرکار خانم مفیدی بسیاری از همکاران و دوستان روزنامه نگار و وبنگار دیگر در زندان به سر می برند، این نگرانی ها روز به روز بیشتر می شود. ما روزنامه نگاریم. وظیفه ما خبررسانی و تحلیل اوضاع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور است. وظیفه ما ترسیم سیمای واقعی از هر آن چیزی است که در حال اتفاق افتادن است. و البته انتقاد بدیهی ترین «حق» ماست". دوستان و همکاران ما را آزاد کنید تا به وظیفه خود عمل کنند.

۲۱ فروردین ماه ۱۳۸۸

رنجنامه احمد کریمی از قربانیان سناریوی وزارت اطلاعات



خبرگزاری هراتا -

احمد کریمی، زندانی سیاسی محکوم به اعدام که روز گذشته محکومیتش در دادگاه تجدید نظر به 15 سال حبس تقلیل یافت، طی رنجنامه ای از سناریوی دستگاه امنیتی برای وی و دوستانش پرده برداشت. لازم به ذکر است این نامه پیش از دریافت خبر تقلیل حکم اعدام به حبس تعزیری نگاشته شده است.

متن نامه احمد کریمی بدین شرح است:

در تاریخ 14/2/88 با مادام من، مادرم و خواهرانم در خواب بودیم و من برای رفتن به محل کار استراحت می کردم که ناگهان احساس کردم منزل ما در حال خراب شدن است و مادرم و خواهرانم در حال فریاد زدن هستند و به شدت وحشت کرده بودند. عده ای در پشت درب خانه بودند درب خانه را شکستن و وارد خانه شدند با اسلحه به طرزی که گویی می خواهند بنلان را دستگیر کنند به من دستبند زدند و به یکدیگر می گفتن که برو و بقیه را آزاد کن چون قبل از من هر چی مرد در ساختمان بود را دستبند زده بودند بعد از بهم ریختن خانه و زیر و رو کردن تمام وسایل و بردن چند جلد کتاب کیس کامپیوتر، CD های فیلم و برنامه، موسیقی و فیلمهای هندی کم خانوادگی.

مرا سوار ماشین کردن که 4 ماشین و کلی نیرو برای دستگیری آمی که تمام عمر خود را کارگری کرده بود آورده بودن و برای دستگیری من فقط تانک نیآورده بودند. مرا به اوین آوردند و در بازداشتگاه 209 در یک سلول انفرادی مدت 40 روز را گذراندم از فردای روز بازداشت بازجویی که بیشتر به ضرب و شتم و تهدید و توهین بود شروع شد که بعد از گذشت چند روز تازه درخواست آنها را فهمیدیم.

چون من حامد و علی زمانی با هم به عراق رفته بودیم آنها جزئیات ماجرا را می خواستند و وقتی من شروع کردم به تعریف کردن، گفتن ما اینها را می دانیم اما اینها را نمی خواهیم ما چیزهایی را که خودمان می گوئیم را تو می نویسی و اگر نویسی خواهر و مادرت را می آوریم من ناچار همکاری کردم. تمام چیزهایی را که می خواستند را نوشتم و بعد از آن برخوردشان با من بهتر شد و هر دفعه با چای و سیگار پذیرایی می کردند و می گفتن نگران نباش ما با شما همکاری می کنیم شما به علت نا آگاهی دچار مشکل شدید و بعد از مدتی آزاد خواهید شد.

هر چی گفتند را نوشتم و هر چه خواستن و هر کاری که نکرده بودم و حتی روحی خبر نداشت را گفتند و من بر گردن گرفتم و نوشتم مدت 40 روز را در انفرادی بودم و بعد از انتخابات به سلول 4 نفری رفتیم تا اینکه حوادث بعد از انتخابات شکل گرفت و دادگاه علنی اول شروع شد من به امید آزادی هر روز را سپری می کردم، چون که بازجوها می گفتن که کار ما را انجام داده اند تا ما برویم



جرم من تنها کارگری کردن در این تبعیض بین کارگران و نداشتن پارتی در یکی از ارگانهای دولتی بوده است و نا آگاهی خودم و خانواده ام از اوضاع نا بسامان کشور بوده است پس بنابر این زندگی برای من وامسال من خارج از زندگی در شرایط سخت نخواهد بود ولی خانواده ام و تمام خانواده ها کانون گرم و داغ و دوست داشتنی درونشان جوش میزند و این جوش مهر و محبت در خانواده من نیز بیشتر از تمام زمانهای قبل جوش خورده و اتحادی را بوجود آورده که هیچ دیوار و سیم خاردار مانع آن نخواهد شد به امید روزی که همه ما در آغوش گرم و پر مهر خانواده ها قرار بگیریم.

اما در این آشفته بازار آخر عاقبت ما چه خواهد شد چون به عدالت خدا هم شک دارم چرا که اینها می گویند خدا با ماست.

احمد کریمی

18/1/89

زندان اوین - بند 350

انتقال حسین خضری، زندانی محکوم به اعدام

به مکانی نامعلوم

خبرگزاری هرا -

حسین خضری زندانی سیاسی محکوم به اعدام، از بند عمومی زندان ارومیه به مکانی نامعلوم منتقل شده است.

آژانس خبری موکریان، چندی پیش حسین خضری به اتهام همکاری با یکی از احزاب کرد مخالف نظام، توسط دادگاه انقلاب به اعدام محکوم شده بود. گفتنی است که ماجرای انتقال حسین خضری باعث نگرانی فعالان حقوق بشر شده است. برخی بر این باورند که این انتقال می تواند احتمال اجرای حکم اعدام وی را تقویت بخشد.

گزارش تصویری از دیدار جمعی از فعالان مدنی با خانواده

محبوبه کریمی



کمیته گزارشگران حقوق بشر -

روز پنجشنبه، ۱۹ فروردین ماه جمعی از اعضای کمیته ی گزارشگران حقوق بشر و کمپین یک میلیون امضا با خانواده کریمی، به مناسبت درگذشت مادر محبوبه کریمی عضو بازداشتی کمپین یک میلیون امضا دیدار کردند. ساعت ۱۰ شب ۱۱ اسفند، ماموران امنیتی با داشتن حکم تفتیش و بازداشت محبوبه کریمی به منزل او آمده و پس از بازرسی و جلب وسایل شخصی او و برادرش، وی را بازداشت کردند.

این درحالی است که انتظار می رفت محبوبه تا پیش از ۱۹ فروردین، سالگرد فوت مادرش آزاد شود. سال گذشته نیز محبوبه تا هنگام فوت مادر خود در بازداشت بود.



مخالفت با تبدیل قرار بازداشت میلاد فدایی پس از چهار ماه بازداشت موقت



کمیته گزارشگران حقوق بشر -

پس از گذشت بیش از چهار ماه از بازداشت میلاد فدایی، با تبدیل قرار این فعال دانشجویی موافقت نشد. دادگاه این فعال دانشجویی پس از چهار ماه بازداشت موقت هنوز تشکیل نشده و دادستان با تبدیل قرار بازداشت وی به وثیقه یا کفالت موافقت نکرده است. وی بیش از ۳۵ روز از بازداشتش را در بند ۲۰۹ زندان اوین محبوس بود و پس از آن تا امروز در بند ۳۵۰ زندانی است. وی تاکنون تنها دو ملاقات حضوری با خانواده‌اش داشته است. اتهام اولیه او «ارتباط با منافقین» بود که پس از مدتی به «تبلیغ علیه نظام» تبدیل شد.

میلاد فدایی دانشجوی مهندسی معدن دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب روز ۱۱ آذر ماه سال گذشته در منزلش توسط پنج تن از ماموران لباس شخصی با حکم دادگاه انقلاب پس از تفتیش منزل و توقیف کتاب‌ها و هارد کامپیوترش دستگیر شد.

این فعال دانشجویی، در اسفندماه نامه‌ای را هم‌زمان با تولد ۲۱ سالگی‌اش نوشت. در قسمتی از این نامه آمده است: «چقدر دوست داشتم که آغاز بیست و یکمین سال زندگی پر فراز و نشیب خود را در کنار شما جشن بگیرم و با دلی شاد و پر صلابت سال جدید را با یکدیگر و برای یکدیگر آغاز کنیم. اما حیف که دست سرد زندان پای پوینده را هم بسته و غم دوری از شما و خانواده، راه بر مرغ نگاهم بسته.»

احضار و بازداشت جمعی از روزنامه نگاران مهابادی

اخبار روز:

کوردستان و کوردنیوز: در پی هجوم و سوء قصد افرادی ناشناس و مسلح به جان "جلال محمودزاده" نماینده مهاباد در مجلس شورای اسلامی، جمعی از روزنامه نگاران و فعالان مدنی این شهر از سوی نیروهای امنیتی احضار و یا بازداشت شده‌اند.

در پی انتشار خبر ارسال نامه نماینده مهاباد به علی لاریجانی، رئیس مجلس شورای اسلامی مبنی بر اقدام کمیسیون تحقیقات مجلس جهت پیگیری فساد اداری و مالی در شورای شهر مهاباد و برخورد با این مسئله و همچنین متعاقب سوء قصد نافرجام افرادی ناشناس به جان وی، فشار اداره اطلاعات بر فعالین مدنی مهاباد افزایش یافته است.

بنابراین گزارش دریافتی، طی روزهای گذشته چند تن از فعالین مدنی شهر مهاباد از سوی نیروهای امنیتی احضار و ۲ تن نیز بازداشت شده‌اند. این گزارش همچنین افزوده است که یکی از بازداشت شدگان به نام "عبداله عزیزاده" توانسته است که خود را به خارج از مرزهای ایران برساند و در کشور ترکیه درخواست پناهندگی نماید اما از مشخصات بازداشت شده‌ی دیگر تاکنون اطلاعی به دست نرسیده است.

عبداله عزیزاده روزنامه نگار مهابادی با انتشار یک سی دی، تخریب آثار باستانی و فرهنگی کردستان از جمله آثار باستانی فقرقا، قلعه پشت تپه و غار سهولان را مصادیقی از بی مسئولیتی های مسئولین حکومتی ایران دانسته است. وی در این باره همچنین از در هم شکستن سنگ قبر مزارهای گورستان قدیمی بذاق سلطان مهاباد که قدمت آن به دوره صفویه برمیگردد سخن گفته است. عبدالله عزیزاده همچنین پرده از همکاری مستمر شهرداری و شورای شهر مهاباد با اداره اطلاعات این شهر برای تخریب آثار فرهنگی و باستانی منطقه مهاباد برداشته است.

تفهیم اتهام پنج فعال مدنی برگزار کننده مراسم موسیقی و رقص آذربایجانی در میاندوآب-قوشاچای

ساوالان سسی -

داریوش عندلیبیان، ستار برازش، یوسف سودبر، سجاد عزیزی و بابک آکسون از فعالین مدنی آذربایجانی در میاندوآب(قوشاچای) روز شنبه ۲۱ فروردین ۸۹ در شعبه دوم بازپرسی میاندوآب حاضر و تفهیم اتهام شدند.

این افراد پس از برگزاری مراسم موسیقی و رقص آذربایجانی به مناسبت روز طبیعت به حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی میاندوآب احضار و پس از بازجویی چند روزه به شعبه دوم بازپرسی دادسرای میاندوآب ارجاع داده شده‌اند.

قاضی فتحی بازپرس شعبه دوم دادسرای میاندوآب روز شنبه ۲۱ فروردین ۸۹ پس از حضور عندلیبیان، برازش، سودبر، عزیزی و آکسون در این شعبه، اتهامات این فعالین دایر بر تجمع غیرقانونی و تبلیغ پان ترکیزم را به آنها تفهیم و پرونده را جهت تحقیقات بیشتر به اداره اطلاعات میاندوآب ارجاع داد.

شایان ذکر است که برگزار کنندگان برنامه چند روز پیش از شروع مراسم، جهت اخذ مجوز به اداره ارشاد میاندوآب مراجعه نموده بودند اما مسئولین اداره ارشاد با این استدلال که این مراسم موسیقی و رقص آذربایجانی در خارج از شهر برگزار می گردد اعلام نموده بودند که برگزاری چنین مراسمی نیاز به مجوز ندارد.

در جریان این مراسم مامورین پلیس و سپاه روز جمعه ۱۳ فروردین ۸۹ ضمن ممانعت از تردد مردم به محل از پیش تعیین شده برای برگزاری مراسم، عده ای از وسایل برگزاری مراسم از جمله موتور برق و باندهای صدا را توقیف کردند. مامورین همچنین قنبر صمدی و ودود چاردولی رانندگان خودروی حامل این وسایل را بازداشت کرده بودند که این افراد به قید ضمانت از زندان آزاد شده‌اند.

مراسم موسیقی و رقص آذربایجانی به مناسبت روز طبیعت در طی سالهای گذشته هرساله در یکی از مناطق سرسبز اطراف شهر میاندوآب برگزار می شود و صدها خانواده آذربایجانی در این مراسم حضور می یابند.

ممانعت از برگزاری مراسمات و جشنهای ملی آذربایجانیها در ایران در چند سال گذشته افزایش یافته است و مقامات امنیتی و قضایی ایران برگزار کنندگان و شرکت کنندگان در این مراسمات را مورد آزار و اذیت قرار داده و بازداشت و زندانی می کنند.

در سالهای گذشته نیز مقامات امنیتی و قضایی ایران با برگزاری مانور نظامی در اطراف قلعه بد(بابک) هم‌زمان با سالروز تولد بابک خرم‌دین(قهرمان ملی آذربایجانیها) کلیه مسیرهای منتهی به این مکان تاریخی را می بندند و مانع از حضور آذربایجانیها در این منطقه و برگزاری جشنهای به مناسبت تولد بابک خرم‌دین در این منطقه می شوند

هنگامه شهیدی از زندان



هنگامه شهیدی از اوین: برای 6 سال زندان آماده ام خواهر هنگامه شهیدی افزود: هنگامه پیغام داده که افتخار می کنم سوژه برنامه 20:30 نبوم اما تنها از یک چیز می ترسم که شایستگی رنجابم را نداشته باشم و میدانم در میان روزهای سخت و انسانهای سر سخت، این انسانهای سر سخت هستند که پیروزند.

به گفته خواهر هنگامه شهیدی، این روزنامه نگار، "امتحان اسارت را خیلی سخت تر از شهادت و جانبازی" دانسته و گفته "زندان مدرسه یوسف است که هرکس که چرایی زندگی ریاخته است با چگونگی آن نیز خواهد ساخت

احمد باطبی، سخنگوی برون مرزی مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران :

«سکوت در مورد زندانیان، به زبان آنهاست»

حسین علوی- رادیو زمانه

گمنام ماندن بسیاری از بازداشت شدگان رویدادهای پس از انتخابات در ایران، آنها و خانواده‌هایشان را در نگرانی و فشار مضاعف از سوی نهادهای امنیتی و قضایی قرار داده است .

این گروه از فعالان زندانی، نه دارای وکیل مدافع هستند و نه نام و هویت آنان در رسانه‌ها و افکار عمومی مطرح و شناخته شده است .

احمد باطبی، سخنگوی برون مرزی مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران به زمانه می‌گوید که بنا به تجربه، دید سنتی مبنی بر سکوت و رسانه‌های نکردن مسئله، تاثیر منفی در جهت قربانی شدن خود متهمان و بازداشتی‌ها دارد. معمولاً بخش زیادی از این فعالان بازداشت شده را طبقه‌ی متوسط اجتماعی به پایین تشکیل می‌دهند که در جنبش‌های اجتماعی به عنوان نیروی حرکت‌دهنده‌ی فیزیکی این جنبش‌ها محسوب می‌شوند. این فعالان به خاطر این‌که اساساً تجربه‌ی چندانی برای اعتراضات اجتماعی و کار سیاسی ندارند، خودشان را به سادگی در معرض خطر دستگیری قرار می‌دهند .

در زندان نیز پس از هر اعتراض اجتماعی به دو شکل با این بازداشت شدگان برخورد می‌شود. اول این‌که یا به شدت مورد برخورد قرار می‌گیرند و برای قربانی شدن انتخاب می‌شوند مثلاً شما اگر تاریخچه‌ی مجازات‌های بعد از انتخابات را نگاه کنید می‌بینید که بسیاری از کسانی که اعدام یا زندانی شدند آدم‌هایی هستند که بی‌نام و نشان هستند یعنی حاکمیت از میان آن‌ها برای مجازات و درس عبرت گرفتن دیگران انتخاب می‌کند .

بخش عمده‌ای از آن‌ها نیز با دوره‌های زندان کوتاه مدت و یا جریمه آزاد می‌شوند. ولی این‌ها کسانی هستند که بیشتر در داخل زندان شناسایی می‌شوند و یا نامشان مطرح می‌شود و مورد دیده‌بانی توسط فعالان اجتماعی قرار می‌گیرند.

احمد باطبی می‌گوید یک دید سنتی در میان خانواده‌ها وجود دارد مبنی بر این‌که هرچه قدر موضوع مسکوت بماند و مطرح نشود، بهتر است معمولاً خانواده‌های همه بازداشت‌شدگان به زندان‌ها یا به مراجع قضایی مراجعه می‌کنند و به هر حال اطلاعاتی به بیرون درز می‌کند. علت این‌که این عامل نیز باعث نشده است که این بازداشت شدگان مورد شناسایی قرار بگیرند و گمنام بمانند، چیست؟

یک دید سنتی در میان خانواده‌ها وجود دارد مبنی بر این‌که هرچه قدر موضوع مسکوت بماند و مطرح نشود، بهتر است. در صورتی که این دید، دیدی اشتباه است. هم تجربه‌ی شخصی من در زندان و هم در دوره‌ای که فعالیت حقوق بشری انجام می‌دادم این است که هرچه قدر موضوع دستگیری و اطلاعات در مورد فرد دستگیر شده مخفی بماند، امکان برخورد با آن فرد در زندان راحت‌تر می‌شود و سکوت خانواده در قبال دستگیری فرزندانشان فضایی را برای دست‌گاه‌های امنیتی ایجاد می‌کند که در آن فضا با خیال راحت به سرکوب و تحت فشار قرار دادن فرد دستگیر شده مبادرت بکنند.

مورد دوم این است که دیده‌بانی درستی وجود ندارد، یعنی فعالین حقوق بشر به خاطر فضای سنگینی که وجود دارد و اساساً عدم امکان فعالیت آزاد، نمی‌توانند دیده‌بانی درستی داشته باشند.

در ارتباط با همین مدافعان حقوق بشر که اشاره کردید؛ برخی از بازداشت‌شدگان سرشناس توسط وکلای برجسته یا تشکلهای مدافع حقوق بشر شناخته شده و یا دیگر نهادها به هر حال اسمشان مطرح می‌شود و پرونده‌ی آن‌ها رسانه‌ای می‌شود. ولی ما دارای شبکه‌های حقوق بشر گسترده‌تری نیز در سطح جوانان و دانش‌جویان هستیم . از جمله مجموعه فعالان حقوق بشر، کمیته‌ی گزارشگران، کمیسیون حقوق بشر دانش‌جویی و از این قبیل...چطور این شبکه‌های موازی و وسیع فعال حقوق بشر در مورد این گروه از بازداشت شدگان اطلاعاتی ندارند؟

کار حقوق بشر در ایران اصولاً کاری سازمان یافته و مطابق با یک الگوی مشخص جهانی نیست. فعالین حقوق بشر عموماً کسانی هستند که به صورت ابتدایی شروع به کار می‌کنند و بنا به تجربه‌ای که در طول زمان به دست می‌آورند، فعالیت حقوق بشری‌شان را ادامه می‌دهند. این عدم سازمان یافتگی و عدم انطباق با اصول حقوقی کار حقوق بشری باعث می‌شود بسیاری از نیروها عملاً هرز بروند و نتوان از آن‌ها در دیده‌بانی حقوق بشر استفاده کرد .

از طرفی نیز در ایران و خصوصاً پس از انتخابات و تسلط سپاه پاسداران بر نهادهای امنیتی، تحلیل آن‌ها بر این شد که فعالین حقوق بشری و اجتماعی اساساً خیلی خطرناکتر از فعالین سیاسی برای حاکمین جمهوری اسلامی هستند. زیرا فعالین سیاسی عملاً امکان فعالیت متشکل و مشخصی ندارند اما فعالین اجتماعی و به خصوص فعالین حقوق بشر به علت ریشه‌دار بودن فعالیت‌هایشان در اجتماع، بیشتر می‌توانند تغییر و تحول ایجاد کنند.

لذا برخورد با فعالین مدنی و حقوق بشری در دستور کار نهادهای امنیتی قرار گرفت و الان که داریم در مورد زندانیان گمنام صحبت می‌کنیم، اساس کار حقوق بشری در ایران کار فوق‌العاده خطرناکی است و افرادی که به این کار مبادرت می‌کنند مورد مجازات سنگین قرار می‌گیرند. به همین دلیل کار حقوق بشری از چهارچوب عرفی خودش خارج شده است و امکان این‌که بشود به سادگی به آن پرداخت و نتیجه‌ی درست گرفت وجود ندارد.

طی یک ماه گذشته تعداد وسیعی از همین فعالان حقوق بشر مربوط به این شبکه‌های موازی، از جمله مجموعه فعالان و کمیته‌ی گزارشگران حقوق بشر بازداشت شده‌اند، چه خبری از آخرین وضعیت این‌ها دارید؟

اخبار به صورت جسسه و گریخته بیرون می‌آید. بسیاری از خانواده‌ها تهدید شده‌اند تا اخبار و اطلاعات مربوط به دستگیر شده‌هایشان را منتشر نکنند و عملاً به نوعی حتی ارتباط با خانواده‌ها برای دریافت اطلاعات غیر ممکن شده است .

اما آخرین اطلاعاتی که ما داریم، تمام دستگیرشدگان چه مربوط به مجموعه فعالان، چه مربوط به گروه‌های دیگر مثل کمیته‌ی گزارشگران و دیگران تحت فشار هستند تا سناریویی که نهادهای امنیتی برای محکوم کردن جنبش اجتماعی در ایران ترتیب داده‌اند را تکمیل کنند.

آنها برای انجام مصاحبه‌های تلویزیونی و طرح مسائلی که مد نظر نهادهای امنیتی است، تحت فشار هستند و همین‌طور برای پذیرش اتهاماتی که اساساً به آن مبادرتی نداشته‌اند. دکتر حسام فیروزی، علی‌رضا فیروزی، بهزاد مهرانی، شیوا نظرآهاری، کوهیار گودرزی و خیلی از بچه‌هایی که به هر حال در این حوزه شناخته شده هستند، تحت فشار هستند تا اتهامات مبنی بر ارتباط با دولت‌های خارجی و ارتباط با گروه‌های اپوزیسیون و مسائل این چنینی را بپذیرند. اما اطلاعات مستقیم و مورد تاییدی نداریم.

در شرایطی که تشکلهای مدافع حقوق بشر و فعالان آن زیر ضرب و جرح هستند و بازداشت شده‌اند، وبلاگ‌ها و شبکه‌های اجتماعی مثل فیس‌بوک چه نقشی در جهت اطلاع رسانی پیرامون این وضعیت دارند؟

مسئله وقتی که انسداد خبری توسط رسانه‌های تحت تسلط دولت ایجاد می‌شود، رسانه‌های آزاد که حاکمیت کمتر امکان کنترل و سانسورشان را دارد به عنوان منبع اطلاع رسانی مورد توجه قرار می‌گیرد. همچنین خیلی از اطلاعات و اخبار در مورد دستگیر شده‌ها هست که توسط همین شبکه‌های اجتماعی مثل فیس‌بوک و یا وبلاگ‌ها منتشر می‌شود و در بلندمدت می‌شود با جمع‌آوری و آنالیز آن‌ها به یک ارزیابی کلی رسید.

قطعاً همین موضوع یعنی بستن اینترنت به عنوان دنیای بدون مرز و یا دنیای مجازی و تحت کنترل قرار دادن آن یکی از اهداف نهادهای امنیتی است. یکی از اتهاماتی نیز که فعالان حقوق بشر به آن متهم هستند و در بازجویی‌ها تحت فشار برای پذیرفتن آن هستند همین استفاده از فضای اینترنت برای انتشار اخبار و اطلاعات و اطلاع‌رسانی به دنیای آزاد است.

زنان ایرانی بر سانسور غلبه می‌کنند



سایت «اخبار زنان» در مقاله‌ای با اشاره به سرکوب جدی روزنامه‌نگاران زن ایرانی می‌نویسد آن‌ها در حال چیره‌شدن بر پیشرفته‌ترین نرم‌افزار سانسور و کنترل در منطقه هستند.

در این مقاله از زنان ایرانی یاد شده‌است که دست به مبارزه اینترنتی برای حقوق برابر زده‌اند و این در حالی‌است که نیروهای امنیتی به شدت در حال کنترل اینترنت و سرکوب طرفداران سایت‌های «مردم‌سالارانه» هستند.

«پروین اردلان» در یک مصاحبه تلفنی با اشاره به بسته‌شدن نشریات زنان در ایران گفت «ما برای خود دنیای جدیدی در فضای سایبری خلق کرده‌ایم.»

«تغییر برای برابری» و کمپین یک میلیون امضا

پروین اردلان، عضو موسس و نویسنده «تغییر برای برابری» است که در سال ۲۰۰۶ در اینترنت پایه‌ریزی شد. این حرکت توانست کمپین یک میلیون امضا را به همراه اندازه‌د که حرکتی توده‌ای با پیشگامی زنان و خواهان پایان بخشیدن به قوانین تبعیض‌آمیز در ایران است.

زیمنس و نوکیا افشا شدند

پس از آنکه شیرین عبادی برنده جایزه نوبل و فعال حقوق زنان، شرکت آلمانی زیمنس و شرکت فنلاندی نوکیا را برای در اختیار گذاشتن نرم‌افزار و تکنولوژی‌هایی به دولت ایران که می‌تواند برای کنترل تلفن‌های همراه و پیامک‌ها استفاده شود، محکوم کرد، پارلمان اروپا نیز از این دو شرکت به خاطر دادن ابزارهای سانسور و نظارت به دولت ایران انتقاد کرد. هرچند این شرکت‌ها اتهامات را رد کردند.

بر اساس اطلاعات سایت ایرانی «برابری، حالا» که یک سازمان غیرانتفاعی بین‌المللی حقوق زنان است حداقل پنج هزار زن و مرد از زمان انتخابات ایران در سال پیش بازداشت شده‌اند که بسیاری از اعضای کمپین یک میلیون امضا در میان آن‌ها هستند.

سرکوب دولت ایران به گفته «اخبار زنان» آن قدر شدید بوده است که سازمان‌های دیده‌بان بین‌المللی به دشواری توانسته‌اند به ردیابی افراد بازداشت‌شده و علت آن بپردازند؛ به‌ویژه این‌که گزارشگران بین‌المللی اندکی در داخل کشور هستند و منابع محلی نیز به‌شدت تحت فشار نیروهای امنیتی قرار دارند.

«اخبار زنان» در پایان گزارش خبری خود به نقل از فارز ثنائی، محقق خاورمیانه دیده‌بان حقوق بشر در نیویورک می‌نویسد: «بازداشت افراد (در ایران) بدون این‌که بدانند اتهامشان چیست و پس از چند روز یا هفته آزاد شوند، خیلی متداول است.»

سیخ افکار عمومی برای آزادی فعالین کارگری

اخبار روز:

• سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، افکار عمومی را دعوت کرده اند همزمان با اول ماه مه، حکومت را برای آزادی فعالین کارگری زیر فشار بگذارند ...

هیات سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) با انتشار اطلاعیه ای از افکار عمومی خواسته است تا با نزدیک شدن اول ماه مه، حکومت را برای آزادی فعالین کارگری زندانی تحت فشار بگذارند. متن این بیانیه چنین است:

اعلامیه سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

در آستانه اول ماه مه، افکار عمومی را برای آزادی کارگران زندانی سیخ کنیم! اول ماه مه، روز جهانی همبستگی کارگران و زحمتکشان، در راه است. کارگران ایران در حالی به استقبال این روز می‌روند که شمار زیادی از فعالان جنبش کارگری ایران در زندان‌های جمهوری اسلامی به سر می‌برند. تنها گناه آنان، اقدام برای طرح خواسته‌هایی است که در مقیاس بین‌المللی از حقوق مسلم کارگران محسوب می‌شوند، مانند حق تشکل، حق دریافت به موقع دستمزد، حق تجمع، حق امنیت شغلی، حق ایمنی کار و بسیاری دیگر از ابتدائی ترین حقوقی که در دولت جمهوری اسلامی به مثابه بزرگترین کارفرمای ایران نقض می‌شوند. نام برخی از چهره‌های کارگری زندانی در ایران از این قرار است: منصور اسالو، ابراهیم مددی، علی نجاتی، فرزند کمانگر، فریدون نیکوفر جلیل احمدی، محمد حیدری مهر، محمد اشرفی، مهدی فرهی شانندیز همچنین محمد اولیایی فر وکیل مدافع رهبران و فعالین سندیکای واحد و نیشکر هفت تپه به یک سال زندان محکوم شده است.

بر این نام‌ها باید تعداد زیادی از کارگران و زحمتکشانی را افزود که به دلایل مشابه در زندانهای سراسر کشور اسیرند. اسامی شماری از آنها منتشر نشده است چرا که خانواده‌های بسیاری از کارگران به دلیل محدودیت‌های اعمال شده از سوی حکومت و نیز به دلایل مالی از داشتن وکیل محرومند. در سال‌های گذشته مناطق صنعتی کشور شاهد اعتصابات و اعتراضات پر شمار کارگری بوده‌اند. پیامد این اقدامات معمولاً حبس‌های طولانی این اقدامات است.

در جریان اعتراضات به تقلب انتخاباتی ۲۲ خرداد گذشته نیز شمار زیادی از کارگران و زحمتکشان دستگیر شده‌اند. بسیاری از آنها در بلاتکلیفی به سر می‌برند. حال که توجه افکار عمومی در ایران و جهان به وضعیت زندانیان سیاسی در ایران جلب شده است، جای آن است که اول ماه مه امسال را به روز سیخ افکار عمومی در ایران و جهان برای آزادی کارگران زندانی در ایران تبدیل کنیم. هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۲۲ فروردین ۱۳۸۹ (۱۱ آوریل ۲۰۱۰)

پروین اردلان، عضو موسس و نویسنده «تغییر برای برابری» است که در سال ۲۰۰۶ در اینترنت پایه‌ریزی شد. این حرکت توانست کمپین یک میلیون امضا را به همراه اندازه‌د که حرکتی توده‌ای با پیشگامی زنان و خواهان پایان بخشیدن به قوانین تبعیض‌آمیز در ایران است.

«تغییر برای برابری» در حال حاضر، منبع اطلاعاتی موثق حقوق زنان نیز محسوب می‌شود که دارای خط مشی فعالیت نیز هست. مثلاً در سال ۲۰۰۸ آن‌ها قانون آزادی چند زنی را به چالش کشیدند.

دست اندر کاران «تغییر برای برابری» در ماه مارس از تمام فعالان حقوق زن در سطح جهان دعوت کردند تا با حرکتی یکپارچه، از زنان ایرانی برای داشتن حقوق قانونی خود جانبداری کنند.

خانم اردلان در این زمینه می‌گوید «ما از رسانه‌های اجتماعی به‌عنوان ابزار خبری استفاده می‌کنیم. زنان ایران خواهان آزادی و برابری هستند. ما می‌خواهیم به دنیا نشان دهیم که تنها نیستیم.»

«تغییر برای برابری» توانسته از تلاش‌هایی که به منظور متوقف کردن فعالیت اینترنتی آن‌ها صورت می‌گیرد جان سالم به‌در برد. از زمان برپایی این سایت، بخش ایرانی آن ۲۳ بار هک شده که آخرین نوبت آن ۱۶ مارس جاری چند روز پس از آن بود که اردلان جایزه گزارشگران بدون مرز را در پاریس دریافت کرد.

دولت ایران پروانه انتشار مجله ماهیانه «زنان» را که پیشگام حقوق زنان بود دو سال پیش به طور دائم لغو کرد.

اردلان با استفاده از تجربیات خود به دلیل شروع کار روی اینترنت از اواسط دهه ۱۹۹۰ دست به پایه‌گذاری کمپین یک میلیون امضا زد.

او ضعف انتشار اینترنتی را در آن می‌داند که همه مردم از آن استفاده نمی‌کنند. اما بر اساس مطالعه مرکز «برکمن» دانشگاه هاروارد در سال ۲۰۰۹، ۷۰ هزار بلاگ فعال در ایران وجود داشته است. ایران دارای جمعیت جوان و باسواد است که فاصله کمی بین سطح سواد زنان و مردان آن وجود دارد. ۶۰ درصد فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها زن هستند، اگرچه این امر ورود آن‌ها به بازار کار را تضمین نمی‌کند.

پروین اردلان چند حکم از مقامات قضایی به خاطر فعالیت‌هایش در ایران دریافت کرده‌است و قصد دارد فعلاً دور از وطن در سوئد زندگی کند.

پروین اردلان؛ برنده جایزه «نتی‌زن»

سازمان «دیده‌بان گزارشگران بدون مرز» که مرکز آن در پاریس است، ۱۲ مارس، خانم اردلان را به عنوان اولین برنده جایزه «نتی‌زن» خود معرفی کرد. این جایزه که نام آن برگرفته از دو کلمه به معنای «شبکه» و «شهروند» است تلاش‌های بلاگر، روزنامه‌نگار یا دگراندیش سایبری را به رسمیت می‌شناسد که آزادی بیان را ترویج می‌دهند.

اما خانم اردلان جایزه را به همه همکارانش در زندان اهدا کرد. بیش از ۵۰ فعال این جنبش از زمان راه‌اندازی این سایت توسط مقامات امنیتی فراخوانده شده، بازداشت و به زندانی شده‌اند.

آخرین بلاگر زن بازداشت شده، سوسن محمدخانی قیاسوند بوده که در ماه مارس بازداشت شده است. خانم قیاسوند درباره مباحث زنان در کردستان می‌نویسد. شیرین عالم‌هالی و زینب جلیلیان هم دو فعال کرد حقوق زنان هستند که بر اساس گزارش دیده‌بان حقوق بشر در حال حاضر محکوم به مرگ شده‌اند.

رکورد جهانی برای روزنامه‌نگاران زندانی

ایران امسال توانست رکورد جهانی زندانیان روزنامه‌نگار را به‌دست‌آورد. دست کم ۳۵ نفر در حال حاضر پشت میله‌های زندان هستند که البته تعداد آن‌ها از ۵۲ نفر، به شکرانه مرخصی موقت، به ۳۵ کاهش یافته است. بر اساس گزارش کمیته حمایت از روزنامه‌نگاران که مرکز آن در نیویورک است پنج نفر از این زندانیان، زن هستند.

به عقیده محمد عبدالدائم، هماهنگ‌کننده برنامه خاورمیانه‌ای کمیته حمایت از روزنامه‌نگاران «به زندان انداختن زنان به خاطر این‌که خواهان تساوی حقوق هستند تنها آن‌ها را فعال‌تر و برانگیزه‌تر می‌کند.»

او گفته است که ایران تنها کشور منطقه است که دارای نرم‌افزار و سخت‌افزار بسیار پیچیده و سازمان‌یافته برای ردیابی انتشارات آن‌لاین است و می‌تواند هر مطلبی را که تهدیدکننده امنیت ملی بداند فیلتر سازد.

خدمات پست الکترونیکی «جی‌میل» نیز در بخشی از یک عملیات گسترده سانسور سایبری در ماه فوریه مختل شد.

در ۱۴ مارس ۲۰۱۰ دادستانی تهران از دستگیری ۳۰ نفر در ارتباط با توطئه سایبری آمریکا خبر داد. بر اساس گزارش دیده‌بان حقوق بشر بیشتر بازداشت‌شده‌ها، فعالان حقوق بشر از جمله فعالان حقوق زنان و اقلیت‌های قومی ایران بودند.

کاوه ملاقات کرده اند و نه حتی اجازه ی مطالعه ی پرونده را پیدا کرده اند. البته پرونده ی کاوه بعد از دوماه بازداشت در اطلاعات و همزمان با تمدید سومین قرار بازداشت موقت، به دادگاه ارسال شد و تا آن زمان کاوه دو ماه را بدون رسیدن پرونده اش به دادگاه در بازداشتگاه به سر برد.

فکر می کنید چرا چنین برخوردهایی با یک فعال سرشناس حقوق بشر صورت می گیرد؟ این فشارها در چه راستایی است؟
در راستای هرچه بیشتر محدود کردن فعالیت های مدنی فعالان حقوق بشر و احتمالاً برای ایجاد جو ترس و ارعاب عمومی در جامعه.

بعد از انتشار این خبر که کاوه برای اعتراف به جاسوسی تحت فشار است، شماری از روزنامه نگاران و فعالان حقوق بشر در شبکه های اجتماعی به این اتهام زنی واکنش نشان داده و آن را محکوم کرده اند؛ واکنش خانواده کاوه چه بوده؟ وضعیت آنان چطور است؟

در همان ابتدای دستگیری، مادر ایشان هم چندین مصاحبه با رسانه های مختلف انجام دادند و این دستگیری را محکوم کردند، چرا که کاوه تنها یک فعال حقوق بشر است. ولی خب با گذشت این زمان، البته که هنوز خانواده پشتیبان فعالیت های کاوه هستند. اما به هر حال این مدت دوری از فرزندشان و وضعیت نامناسب کاوه و تشدید فشارها روی خودشان باعث شده از نظر روحی آن ها هم آسیب ببینند.

طاهره سعیدی در مصاحبه با روز

اتهام پناهی: کوتاه نیامدن و بستن شال سبز

فرشته قاضی- روز آنلاین



در شرایطی که هیچ خبری از وضعیت جعفر پناهی، کارگردان معروف ایرانی نیست، طاهره سعیدی همسر وی در مصاحبه با "روز" خبر داد که با دادستان تهران دیدار داشته، اما جعفری دولت آبادی هیچ جواب درست و مشخصی درباره وضعیت آقای پناهی نداده و تنها گفته است که او از مواضع خود کوتاه نمی آید.

همسر این کارگردان سرشناس سینمای ایران، ساخت فیلم بدون مجوز و داشتن شال سبز در جشنواره مونترال را از جمله اتهامات همسرش خواند و گفت بعد از ملاقاتی که روز 10 فروردین با آقای پناهی در زندان اوین داشته، هیچ خبری از او ندارد و به شدت نگران وضعیت جسمانی اوست.

جعفر پناهی به اتفاق همسر، دختر و مهمانانش که از عوامل ساخت فیلم جدید او بودند در نیمه شب 11 اسفند ماه بازداشت شد. همسر، دختر و مهمانان آقای پناهی آزاد شده اند اما او همچنان در بند 209 زندان اوین به سر می برد.

کارگردان فیلم هایی چون دایره، بادکنک سفید، اینه، طلای سرخ، آفساید و... که تاکنون از جشنواره های معتبری چون کن، برلین و ونیز، جوایز متعددی کسب کرده، اکنون متهم به ساخت فیلمی علیه نظام جمهوری اسلامی است. اتهامی که خانم سعیدی صراحتاً رد و تصریح کرد: "ما هنوز در داخل منزل بودیم و حدود 6 الی 7 ساعت، آقایان در حال تفتیش خانه و ضبط وسایل بودند که سایت تابناک خبر از ساخت فیلم علیه نظام، توسط آقای پناهی داد در حالیکه چنین چیزی به هیچ عنوان صحت ندارد."

خانم سعیدی توضیح داد: "فیلمی که آقای پناهی در صدد ساخت آن بود، درباره مشکلات یک خانواده 4 نفری است که همزمانی با جنبش سبز دارد اما به هیچ عنوان فیلمی ضد نظام نیست."

جعفر پناهی پیش از این در مراسم چهلم ندا آقا سلطان نیز به اتفاق همسر، دختر و دو تن از همکارانش برای چند ساعت، بازداشت شده بود. این کارگردان شهیر ایرانی در این زمینه توضیح داده بود: "آن موقع وقتی مرا گرفتند ظاهراً به این شکل بود که مرا نشناخته بودند. مرا هشت ساعت نگه داشتند. نهایتاً دوستانم و برو بچه های سینما آمدند و با جاهای مختلفی ارتباط برقرار کردند و نهایتاً من و دخترم و همسرم و دو تن از دوستانم را که با هم دستگیر شده بودیم، آزاد کردند."

کاوه شکنجه می شود تا اعتراف کند جاسوس است

سامان رسول پور-روز آنلاین



کاوه کرمانشاهی، فعال حقوق بشر زندانی که بیش از 67 روز است در سلول انفرادی اداره اطلاعات بسر می برد، در ملاقات با خانواده اش اعلام کرده تحت شدیدترین فشار هاست تا به جرم "جاسوسی" اعتراف بکند. در خصوص آخرین وضعیت کاوه کرمانشاهی با یکی از نزدیکان این فعال حقوق بشر گفتگو کرده ایم. او که به دلیل مسائل امنیتی از ذکر نامش خودداری کرد، در مصاحبه با روز گفت: "کاوه تحت شکنجه است تا اعتراف کند جاسوس است و همزمان خانواده این فعال حقوق بشر مرتباً تهدید می شوند که نباید با رسانه ها مصاحبه کنند". این گفتگو را در ادامه می خوانید.

از آخرین وضعیت کاوه کرمانشاهی بگویید. گفته می شود این فعال حقوق بشر تحت فشار است تا به جرم "جاسوسی" اعتراف کند. این موضوع به چه شکلی بوده؟

روز پنج شنبه 19 فروردین ماه، فرنگیس داوودی مادر کاوه بعد از پیگیری های فراوان موفق به ملاقات کوتاهی با کاوه شد. در این ملاقات کاوه از وضعیت جسمی و روحی خوبی برخوردار نبوده است؛ از نظر جسمی ضعیف شده و به شدت مضطرب بوده و گفته برای اعتراف به جاسوسی تحت فشار است. کاوه این اتهام را رد کرده و فعالیت های خودش را مدنی و مسالمت آمیز عنوان کرده است. با اینحال همچنان در انفرادی به سر می برد.

فکر می کنید نیروهای امنیتی بر چه مبنایی کاوه کرمانشاهی را به جاسوسی متهم کرده اند؟

در واقع این یک اتهام بی مبنا و اساس است. جاسوس کسی است که اطلاعات محرمانه ای در دست دارد و به صورت مخفی برای ارگان یا سازمانی کار می کند. در حالیکه کاوه شخصیت شناخته شده ای در حوزه ی حقوق بشر است که همیشه به صورت کاملاً علنی به انتشار اخبار عمومی این حوزه می پرداخت. البته قاضی پرونده، قبلاً اتهام کاوه را تبلیغ علیه نظام عنوان کرده بود ولی جاسوسی اتهامی است که خود کاوه گفته به خاطرش تحت فشار شدید قرار گرفته است.

آیا کاوه اشاره ای به این مساله کرده که به چه شکلی تحت فشار است؟ آیا این فشارها جنبه روحی دارند یا اینکه فیزیکی هستند؟

چیزی که کاوه صراحتاً اعلام کرده "شکنجه ی روحی" بوده. اما با توجه به وضعیت خیلی بد جسمی و ظاهری کاوه، مادرش احتمال برخورد فیزیکی را هم داده است. البته این ملاقات در حضور بازجوی اطلاعات بوده و نه کاوه و نه مادرش نمی توانستند به راحتی صحبت کنند. همچنین کاوه همینطور اشاره کرده که دندان هایش شرایط مناسبی ندارد و اجازه ی ملاقات پزشک به او داده نمی شود. کاوه قبلاً چندین بار از ناحیه ی دهان و لثه تحت جراحی قرار گرفته و تحت نظر مداوم دندان پزشک بود.

گفته می شود خانواده این فعال حقوق بشر تحت فشارند تا با رسانه ها مصاحبه نکنند؛ این فشارها چگونه اعمال شده؟

به شیوه ی تهدید و منع ملاقات با کاوه. در شرایطی که دو نامه ی قاضی مبنی بر اجازه ی ملاقات با کاوه، قبل از تعطیلات نوروزی به اطلاعات داده شده بود، اما این اجازه داده نشد و در مقابل، آنها گفتند به دلیل رسانه ای کردن ماجراست. البته این درحالی است که خانواده ی کاوه در آن تاریخ هیچ مصاحبه ای نکرده بودند.

وکلا کاوه تا کنون چه اقداماتی انجام داده اند؟

از وکلای ایشان، آقای احمدیان که در کرمانشاه حضور دارند، نه تا به حال با

چه تعهدی از شما گرفتند و اتهامی که به شما تفهیم کردند چه بود؟

اتهام اقدام علیه امنیت ملی را عنوان کردند و از همه ما التزام و تعهد گرفتند که در برنامه ها و کارهایی که اقدام علیه امنیت ملی باشد شرکت نکنیم. بعد از ما امضا گرفتند که اگر تکرار کنیم نفری ده میلیون تومان از ما خواهند گرفت.

درباره فیلم، مباحث زیادی تاکنون مطرح شده است هم از سوی رسانه های حکومتی و هم از جانب برخی از هنرمندان. ممکن است بفرمایید داستان فیلم ربطی به مسائل سیاسی داشت و آنچه گفته شد بر علیه جمهوری اسلامی بوده است یا نه؟

فیلم درباره یک خانواده 4 نفری و مشکلاتی است که این خانواده با هم دارند که همزمانی با جنبش سبز نیز دارد. اما به هیچ عنوان ضد نظام نیست و این جریان سازی ها کاملا با غرض ورزی است، چون 6 تا 7 ساعت طول کشید که خانه را بازرسی و وسایل را ضبط کنند و ما را با خود ببرند و ما هنوز داخل خانه بودیم که سایت تابناک به دروغ نوشت فیلمی علیه نظام در حال ساخت بوده و

در حال حاضر آقای پناهی در بند 209 هستند و شما ده فروردین با ایشان

ملاقات کردید. چه اتهامی به ایشان مشخصا تفهیم شده است؟

در دیداری که داشتیم گفت که ساخت همین فیلمی که الان صحبتش را کردیم به همراه حضور در جشنواره مونترال و داشتن شال سبز و بدون مجوز بودن فیلم، اتهامات ایشان است. در حالیکه ساخت فیلم بدون مجوز، یک مساله کاملا صنفی است نه امنیتی که منجر به زندان شود. اما نکته قابل تامل این است که در بازجویی ها به او گفته اند چرا مثل بقیه، تو هم نمی روی خارج زندگی کنی و... که جعفر پاسخ داده است به هیچ عنوان از ایران نمی روم و حاضر نیستم کشورم را ترک کنم.

آقای پناهی درباره نوع بازجویی ها و رفتارها صحبتی کردند؟

گفتند که رفتارها محترمانه است؛ به هر حال جعفر آدم گمنامی نیست و بالاخره آزاد می شود و هر رفتاری خود آقایان میبایست که بازتاب خواهد داشت. اما در اصل به نوع دیگری او را آزار می دهند. تا ده روز بعد از آزادی ما به جعفر نگفته بودند و او گمان میکرد که من و سولماز و بقیه، همچنان در بازداشت هستیم. از طرفی روزهای متوالی مثلا 8 روز پیاپی، سراغ او نمی روند و در بلا تکلیفی و بی خبری بدی قرار می گیرند.

وضعیت روحی و جسمی ایشان چطور بود؟

وضعیت روحی اش خوب بود و دوست داشت اخبار بیرون از زندان را بشنود که من نیز اخبار را در اختیار او قرار دادم. اما در باره وضعیت جسمی اش به شدت نگران هستیم. کلی وزن از دست داده و لاغر شده بود. احساس کردم بیمار است. با توجه به اینکه پیش از این، دو بار دچار اسپاسم شدید در ناحیه قفسه سینه شده که کارش به اورژانس کشیده بود به شدت نگران هستم، بخصوص اینکه پزشک او علتش را عصبی و ناشی از مشکلات کاری دانسته و ادامه این حالت را خطرناک و حتی منجر به سکته قلبی دانسته بود. از طرفی او را به سلولی کوچک تر منتقل کرده اند که مثل دخمه بوده و هیچ فضایی برای تحرک نداشته و همین مساله نیز باعث نگرانی ما شده است.

بعد از ملاقات، تاکنون تماسی با آقای پناهی داشته اید و خبری از او دارید؟

متأسفانه تماسی نبوده و هیچ خبری از او ندارم؛ من نیز در همان حدی خبر دارم که شما و رسانه ها خبر دارید. هیچ کسی هم پاسخگو نیست و جوابی به ما نمیدهد. وکیل ایشان، خانم غیرت نیز تاکنون موفق به ملاقات با او و یا مطالعه پرونده نشده و در بی خبری به سر می بریم. تنها میدانیم که با کوهیار گودرزی در یک سلول بسیار کوچک بودند که کوهیار روز چهارشنبه به بند عمومی منتقل شده و اکنون نمایانیم در انفرادی است، یا با چه کسی هم سلول است و در چه وضعیتی به سر می برد.

شما دیداری نیز با دادستان تهران داشته اید. ممکن است در این زمینه توضیح بفرمایید؟

بله من با ایشان دیدار کردم و خواهان مشخص شدن وضعیت جعفر و آزادی او شدم اما هیچ پاسخی به من نداد و تنها گفت که جعفر از مواضع کوتاه نمی آید. من فکر میکنم چیزهایی دارند که میخواهند جعفر به گردن بگیرد اما جعفر قبول نمیکند. میخواهند اعترافات او را بگیرند و بگویند که جرم هایی مرتکب شده است وگرنه شال سبز و فیلم بدون مجوز که جرم نیست.

حالا. در مورد من سوء تفاهم شده بود که بر سر قبر ندا آقاسلطان مرا دقیقاً بازداشت کردند. ولی همان زمان افراد بسیاری هم آنجا بودند که آنها هم دستگیر شده بودند. گویا در مورد آنها هم سوء تفاهم شده بود؟ انگار که در یک اتوبان راه رفته اند و خیال کرده اند که قبر ندا آقاسلطان است!"

22 مهر ماه نیز از سفر آقای پناهی به پاریس جلوگیری و او را ممنوع الخروج کرده بودند. آقای پناهی در مورد ممنوع الخروج شدن خود نیز گفته بود: "این کار را خود دولت انجام می دهد. قرار هم نیست که توضیحی بدهد یا چیزی بگوید. هدف، ممنوع الخروج کردن ماست. این همان دولتی است که چهار سال تمام نگذاشتند من هیچگونه فیلمی بسازم. همان دولتی است که اجازه نمایش فیلم هایم را نداده است. همان دولتی است که مشکل برایم ایجاد کرده و همان دولتی است که این دروغ ها را می گوید."

و اکنون او در حالی در بند امنیتی زندان اوین به سر می برد که به گفته خودش طی سالهای گذشته ممنوع الکار هم شده بود. آقای پناهی بعد از ممنوع الخروجی، به رادیو فردا گفته بود: "من حدود دو سالی بود که می خواستم کار کنم. اقدام هم کرده بودم. فیلمنامه هم داده بودم. اجازه کار به من ندادند و مسائل مختلفی برایم ایجاد کردند."

این کارگردان معروف ایرانی، در واکنش به کودتای انتخاباتی 22 خرداد و اعلام احمدی نژاد به عنوان رئیس دولت دهم نیز گفته بود: "احمدی نژاد تحقیر بیشتری انجام خواهد داد. مردم را حقیر می کنند و سعی می کنند حکومت خودشان را بیشتر و بیشتر به مردم اعمال کنند. چهره های که از او پس از رای گیری دیدیم دقیقاً حالت چهره یک بازنده بود، و حالا به نظر می رسد این موضوع او را بیشتر و بیشتر تهیج خواهد کرد تا هر دروغی که می تواند بگوید و این دروغ ها هم حد و مرزی نداشته باشد و آنها را اعمال کند. او سعی می کند پیشتاز باشد و نهایتاً امکان دارد که کارهای خطرناکی از وی سر بزند."

متن مصاحبه "روز" با طاهره سعیدی، همسر جعفر پناهی را در ذیل بخوانید.

خانم سعیدی، بر اساس اعلام خود آقای پناهی، طی 4 سال گذشته محدودیت های بسیاری برای ایشان به وجود آمده بود. آیا شما و ایشان فکر میکردید این

محدودیت ها به بازداشت خانوادگی تان منجر شود؟

درباره بازداشت آقای پناهی، با توجه به تهدیدات و فشارهایی که وجود داشت بلکه تصور احتمال بازداشت ایشان را میدادیم اما به هیچ عنوان انتظار نداشتیم سر فیلمبرداری بریزند داخل خانه و همه را بازداشت کنند. چون ساخت فیلم بدون مجوز یک مساله کاملا صنفی است نه مساله امنیتی که منجر به زندان شود.

چه نوع تهدیدی صورت گرفته بود؟

روز 21 بهمن رسماً به ما زنگ زدند و به جعفر گفتند نباید در راهپیمایی 22 بهمن شرکت کنی و حکم بازداشت تو صادر شده است.

ممکن است توضیح دهید نیمه شب 11 اسفند دقیقاً چه اتفاقی افتاد و بازداشت

ها به چه صورتی انجام شد؟

ما تازه غذا خورده بودیم و هنوز کار فیلم شروع نشده بود. پیش از آن هم تنها چند سکانس به صورت پراکنده کار شده بود که ماموران آمدند. حدود 6 تا 7 ساعت تمام منزل را بازرسی کردند و ابتدا وسایلی را که ضبط کرده بودند با خود بردند سپس ما را به اتفاق عوامل فیلم بازداشت و مستقیماً به زندان اوین منتقل کردند.

چه چیزهایی ضبط کرده و از منزل شما با خود برده اند؟

کیس های کامپیوتر، دوربین های فیلمبرداری و وسایل مربوط به ساخت فیلم، فیلم نامه های دانشجویان، نامه ها، قراردادهای تمام فیلم ها و دی وی دی های که در منزل داشتیم به اضافه مقداری ارز با خود بردند. در حقیقت خانه ما با همین وسایل تشکیل می شد و اکنون خانه به قولی لخت است و خالی و هیچ کدام راتاکنون پس داده اند.

شما و دخترتان دو روز بازداشت بودید، محور بازجویی ها چه بود؟

بیشتر فکر میکردند فیلمی که جعفر شروع به ساخت آن کرده، سرمایه گذار خارجی دارد و فیلم به صورت سفارشی ساخته می شود برای جشنواره خاصی. در حالیکه هیچ یک از این احتمالات و تصورات آقایان، درست نبود. از همه عوامل بازجویی شد و از من که اصلاً در فیلم دخیل نبودم می پرسیدند چرا اجازه دادی فیلم در خانه ات، فیلمبرداری شود و چرا در فیلم بازی کردی و داستان فیلم چی بود و... بعد هم که از ما تعهد گرفتند و آزادمان کردند؛ عوامل فیلم هم آزاد شدند و فقط جعفر اکنون در بند 209 زندانی است.

مصاحبه

گفتگو با دکتر سیروس آموزگار

پیرامون

اندیشه دموکراسی و خیزش جوانان ایران

مآدانا زندیان



از آن مهم تر این که ما حقیقتاً راهی را آغاز کرده بودیم تا یک کشور صنعتی شویم. هر فرد آگاه در علم اقتصاد می داند که برای صنعتی شدن یک کشور در حال پیشرفت هفت مرحله باید طی شود و ما پنج مرحله آن را به تمامی پیموده بودیم و تنها دو مرحله مانده بود تا تمام امور را خود به دست گیریم و وارد تکنولوژی صنعتی شویم.

از نظر سیاست خارجی نیز ما کشور مهمی به شمار می آمدیم.

با تمام آنچه می گذشت در مجموع عموم مردم تا حد زیادی با حکومت آشتی کرده بودند، اما روشنفکران این آشتی را تحمل نمی کردند و از هر موقعیتی استفاده می کردند به آن آشتی آسیب بزنند و مردم را بشوراندند. البته تبعیض ها و سانسورهای هم بود که به این مسئله دامن می زد. نتیجه همه این ها این بود که با وجودی که رژیم می کوشید کشور را از نظر اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی پیش ببرد، جامعه در یک نگاه فراگیر چندان پذیرای اصلاح نبود.

درباره انقلاب سفید به طور خاص، واقعتاً با آنچه بعدها از برخورد منفی مردم با آن طرح اصلاحی یادشد، متفاوت بود. مردم از انقلاب سفید استقبال کردند و حقیقتاً به اصول شش گانه اولیه آن رأی دادند. سال 1341 که شش ماده اصلی انقلاب سفید برای برگزاری رفراندوم اعلام شد، سران جبهه ملی که در زندان بودند جلسه ای تشکیل دادند و در آن باره صحبت کردند و به نتایج مثبتی رسیدند. حتی چپ ها مخالفت بنیادین با آن اصول نداشتند. من خودم از رادیو «بیک ایران» که به توده ای ها و کمونیست ها تعلق داشت و از بلغارستان پخش می شد شنیدم که در بحثی پیرامون آن انقلاب به برخی اصول اولیه آن نظر مثبت داشتند و به عنوان نمونه از خرد شدن مالکیت پشتیبانی می کردند.

مانع اصلی بر سر راه انقلاب سفید مذهب بود. مذهبیین بعد از مصدق و به ویژه بعد از دستگیری سران فداییان اسلام و اعدام برخی از آنها، در تشکیلاتی گرد هم آمدند و چون محور اصلی با هم بودندشان ایدئولوژی بود، مانند همه آنان که گرد یک ایدئولوژی جمع می شوند متحد ماندند و سران با نفوذی هم داشتند، که مخالف این انقلاب بودند- با دلالتی که از نظر هر روشنفکر روشن بین تحصیل کرده پیشرفته بسیار نابجا بود.

به عنوان نمونه حق رأی زنان مورد اعتراض مذهبیین بود. در آن زمان در سطح جامعه بسیار می کوشیدند نشان دهند در هیچ جا حتی در اسلام تضادی با رأی دادن زن وجود ندارد و جامعه این را پذیرفته بود ولی مذهبیین نمی توانستند آن را تحمل کنند.

ما در آن دوران وزیر و سفیر و نماینده مجلس زن داشتیم، پس از سی و یک سال مذهبیین هنوز نتوانسته اند خانم های ایرانی را در چنان موقعیت هایی تاب بیاورند.

مشکل دیگر مذهبیین با اصلاحات ارضی بود. اصلاحات ارضی طبیعتاً دست مالکین را از حکومت کوتاه می کرد و مالکین عمده همیشه از متحدین مذهبیین بوده اند، در نتیجه وقتی آنها قدرت خود را از دست می دادند اینها هم یکی از منابع درآمد خود را از دست می دادند. موضوع دیگر این بود که بسیاری از املاکی که در ایران وجود داشت متعلق به اوقاف و در نتیجه در تسلط و تولی آخوندها بود و آنها تصوری کردند طرح اصلاحات ارضی در سیر پیشرفت خود بعد از تقسیم املاک دولت و سپس مالکین بزرگ در نهایت بر املاک وقفی هم دست خواهد گذاشت و آخوندها بخشی از دارایی خود را از دست خواهند داد. بحث هایی هم پیش می کشیدند که بسیار بی منطق بود. به عنوان نمونه در آن روزگار قرار بر این بود که وکلای مجلس بعد از انتخاب شدن و پیش از آغاز رسمی کار به قرآن سوگند بخورند. یکی از طرح های اصلاحات این بود که هر نماینده به کتاب مقدسی که به آن باور دارد سوگند یاد کند که به نظر من حرفی بود با منطقی بسیار قوی؛ ولی آخوندها از این موضوع استفاده کردند تا احساسات مذهبی مردم را برانگیزند.

با این همه رفراندومی که برگزار شد، واقعی بود و مردم به اصول شش گانه اولیه انقلاب سفید رأی دادند و با وجودی که سانسور بر مطبوعات وجود داشت، من شهادت می دهم در مورد مواد شش گانه انقلاب سفید به راحتی می شد در مطبوعات بحث کرد. خود من در شش شماره «بامشاد» بحثی را پیش بردم که تقسیم اراضی با سهیم کردن کارگران در کارخانه مناقات دارد و به انقلاب سفید آسیب خواهد رساند. استدلال من این بود که تقسیم املاک به پرداختن پولی به مالکین اصلی می انجامد و این مالکین آن پول را در کارهای صنعتی به کار خواهند انداخت. به ویژه که کشور به سوی صنعتی شدن پیش می رفت و نیاز به سرمایه داشت، سرمایه ای هم در نتیجه اصلاحات ارضی آزاد شده بود و همان شرایط انباشت پیش از بورژوازی در غرب پیش آمده بود، آن سرمایه طبیعتاً به صنعت می رسید. حال اگر در صنعت هم کارگرها شریک کارخانه می بودند آن مالک دیگر اطمینان و اعتمادی برای سرمایه گذاری نمی داشت و به جای پیشبرد صنعت به خرید و فروش زمین روی می آورد و متأسفانه چنان هم شد و

مآدانا زندیان: شما در مراسم هژدهمین سالگرد قتل دکتر شاپور بختیار، گفته اید: «یکی از بزرگترین مسائلی که در ایران و در خارج وجود دارد، عبارت از این است که این حرکت ها سر ندارد. یعنی رهبر ندارد، در نتیجه هماهنگی ندارند و کاری نمی توانند بکنند. ولی اگر آدمی مثل دکتر بختیار بود، بدون هیچ تردیدی، می توانست تمام ایرانی ها را متحد کند و می توانست به راحتی، حرکتی را که شروع شده و حرکت بسیار به حقی هست، به نتیجه برساند. . . چون او تنها آدمی بود که استراتژی داشت، هدف داشت، می دانست چکار باید بکند و از روز اول گفته بود که چه می خواهد و چگونه می خواهد و برای رسیدن به این هدف، چکار باید کرد. روی حرفش هم تمام مدت باقی ماند.»

شرایط جامعه ایران در سال 1357 چگونه بود که حضور شخصیتی مانند دکتر بختیار که امروز مورد تأیید چپ و راست و میانه است- در دولت، نمی توانست چشم اندازی از امکان تصحیح نظام را از درون خود در برابر شرایط انقلابی موجود تصویر کند و خواست معترضین را به چیزی کمتر از سرنگونی حکومت، یا انقلاب در معنای کلاسیک آن- ویران کردن هر آنچه هست به منظور ساختن چیزی نو- متمایل سازد؟

اصولاً چرا برنامه های اصلاحی - مانند انقلاب سفید- در دوران محمد رضا شاه پهلوی، که به دلیل گرایشش به نوگرایی و تلاش برای نوسازندگی قابلیت «اصلاح شدن» را در ذات خود داشت، در گردهم آوردن نیروهای سیاسی جامعه در راستای اصلاح فرهنگ و نهادهای سیاسی ناموفق می ماند؟

سیروس آموزگار: تصور من این است که شرایطی که در 28 مرداد سال 32 در ایران پیش آمد و تبلیغات گسترده ای که پس از آن صورت گرفت و مظلومیتی که مردم در مصدق حس کردند- درست یا غلط، اینجا دآوری نمی کنیم- بین بخشی از مردم و حکومت قهری به وجود آورد که با وجود تلاش بسیار حکومت برای اصلاحات و نزدیک شدن به مردم، هیچ امری از سوی حکومت در جامعه پذیرفته نمی شد.

از آن مهم تر این که بعد از 28 مرداد حزب توده به ویژه سازمان نظامی آن، به اصطلاح لو رفت، البته آن زمان کسی از آن سازمان نظامی اطلاع نداشت؛ و لو رفتن آن سازمان به سرخوردگی و یأس مردم دامن زد.

از سوی دیگر از آنجا که حزب توده به جناح چپ تعلق داشت و چپ ها از نظر تبلیغات و رساندن افکار خود به دیگران آگاهی و تجربه بسیار داشتند و از آن مهم تر یک شبکه جهانی داشتند تا سخنانشان را در سطحی وسیع در تشریفات و مؤسسات بیان دارند و بسیاری را به آن اندیشه تجهیز کنند، در تمام دنیا یک حالت عصیان و خشم نسبت به حکومت ایران پیداشد که قهر مردم را دامن می زد.

دیگر این که حکومت وقت در آن زمان با آمریکا نزدیک بود و آمریکا در نگاه چپ ها نماد استکبار جهانی و نماینده استعمار دنیا و کشوری تاجر مسلک بود که تنها نفع مالی خود را دنبال می کرد، این تصویر با تبلیغات مداوم چپ ها در ذهن مردمان نقش بسته بود و حکومت ایران را برای مردم به یک عروسک خیمه شب بازی در دست آمریکا تبدیل کرده بود و در نتیجه جامعه علیه هر چه حکومت می کرد نه تنها آشتی پذیر نبود که دیدیم در نهایت قیام کرد.

امروز که ما به آن زمان نگاه می کنیم می بینیم کارنامه حکومت ایران آن اندازه هم منفی نبود و کارهای درست هم انجام می شد. مثلاً بعد از تسلیم شدن موج اولیه در برابر کنسرسیوم

حکومت از هر فرصتی استفاده می کرد تا قدمی پیش نهد و اقداماتی انجام دهد و بالاخره در سال 1973 میلادی به ملی کردن قطعی و کلی و همه جانبه نفت رسید.

۲۳ فروردین ماه ۱۳۸۹

خریدند تا مطیع آنها شوند و آنچه آنها می خواهند به مردم بگویند. در چنین فضایی عقیده شخصی از بین می رود. حال آن که دموکراسی حق ابراز عقیده هر شخص را در خود دارد. این عقاید شخصی بعدها توسط احزاب و مطبوعات مسیر خود را می یابند و قطبی می شوند.

دیگر این که جامعه ما به طور فرهنگی میراث خوار زندگی ایلاتی است. کشور ایران از آغاز با ایل های مختلف شاهسون، قشقایی، قاجار، ترکمن، بلوچ و دیگران شکل گرفته است و در این ایل ها سیستم حکومتی اطاعت از خان ایل است. جنگ ها و حکومت ها و سلسله هایی که در تاریخ ما تغییر کرده اند همه بین این ایل ها بوده است. در نتیجه برنده شدن یک ایل با بی اعتمادی کامل به ایل های دیگر همراه بوده است، یعنی ایل برنده مملکت را تنها با آم های خود اداره می کرده است، نه کل مردم؛ این روند در تکرار تاریخی خود به یک ایدئولوژی تبدیل می شود و فرهنگی می سازد که اداره کنندگان جامعه تنها به حرف خان ایل خود گوش می دهند و نظر مردمان دیگر ارزشی ندارد. ما در واقع زود و بی موقع صاحب مجلس و قانون اساسی شدیم، زمانی که کشور هیچ آمادگی آن حرف را نداشت، و مرزی بین دموکراسی و هرج و مرج نبود. در ایران زمانی که انقلاب مشروطه روی داد، ما نه انباشت سرمایه داشتیم نه صنعت و نه حتی اقتصاد کشاورزی، یعنی هیچ زمینه ای برای نهادینه کردن دموکراسی در کشور نبود.

این آماده نبودن برای پذیرش دموکراسی مشکلی است که در جهان سوم هست. تنها موردی که می توان خلاف این امر از آن یادکرد، کشور هند است که با وجود این که کشور پیشرفته ای نیست دموکراسی در آن نهادینه شد. علل اصلی این امر دین بودایی و برهمنی است. برهمن ها از آغاز توسط مردم انتخاب می شدند و ذهنیت جامعه در آن منطقه چنان است که کسی از میان مردم انتخاب می شود و بالا می آید و به جایگاهی می رسد که نقش اداره کننده می گیرد. با این وجود چون یکی از پایه های اساسی دموکراسی که حداقل تأمین اقتصادی است در آن کشور وجود ندارد، دموکراسی پیشرفته ندارند. هنوز مردم بر سر اختلاف عقیده یکدیگر را می کشند و حتی در زمان گاندی- شخصیتی که از سوی همه پذیرفته شده بود- اختلاف به آنجا کشید که کشور دوپاره شد و مسلمان ها جدا شدند.

استقرار دموکراسی همچنین نیاز به پشتوانه ذهنی دارد، باید سطح فرهنگ جامعه را بالا کشید و در حکومت نیز باید اعتقاد به دموکراسی وجود داشته باشد تا دموکراسی ماندگار شود.

مردم نیز باید باور داشته باشند عقیده شان مورد احترام است و حساب می شود تا رای دهند. در ایران چون مردم می دانند چنین نیست و در حقیقت هر شهروند ایرانی یک رای ندارد، یعنی مثلاً یک آخوند چون هزار مرید دارد انگار هزار رای دارد و یک مالک رای تمام روستا را می خرد، در نتیجه مردم رای دادن را جدی نمی گیرند.

اما پیدایش و ماندگار شدن دموکراسی در آن بستری که توضیح دادم، سه شرط می خواهد: مطبوعات آزاد، احزاب آزاد و دستگاه قضایی مستقل. بدون این ابزار ایجاد یک جامعه دموکراتیک ناممکن است.

وظیفه روزنامه نویس این است که افکار و عقاید مختلف را درباره یک موضوع مشخص منعکس کند، مثلاً زمانی است که کشور نیاز دارد برای سال پیش رو گندم وارد کند. این اندیشه ای است که حکومت دارد، برای انجام این اندیشه راه حل های متعددی وجود دارد که روزنامه نویسان مستقل گردآوری و طرح می کنند و میان مردم می برند. این افکار پراکنده میان مردم طرفداران خود را می یابد، احزاب مستقل صاحبان افکار مختلف را که روزنامه های مستقل ایجاد کرده اند گرد هم می آورند و در یک مسیر قرار می دهد.

حکومت طبیعتاً با برخی از این افکار موافق و با دسته ای مخالف است. اگر حکومت به صاحبان اندیشه های مخالف آسیب بزند، آن افراد و افراد دیگر نیز در آینده برای طرح اندیشه ای مخالف نظر حکومت ابتدا تردید می کنند و کم کم جرأت پیوستن به احزاب و یا تشکیل احزاب و بیان هر نظر متفاوت با حکومت در جامعه از بین می رود.

اما اگر جامعه یک سیستم دادگستری مستقل و نیرومند داشته باشد که از حق افراد مراقبت کند و هیچ کس نتواند شهروندی را تنها به دلیل اختلاف نظر داشتن با نظر دستگاه آزردهد، دموکراسی در جامعه پایدار می ماند.

در دموکراسی حقوق اقلیت به اندازه حقوق اکثریت اهمیت دارد دولت هرگز نمی تواند گروهی را که به او یا حزب او رای نداده اند آزار دهد.

البته این سه مورد می باید در بستری از سطح خوب تحصیلات در جامعه و سطح مورد پذیرش اقتصاد بنا شوند، تا همانطور که گفتم مردم بتوانند درک مستقل و رای مستقل داشته باشند.

و نهایت این که دموکراسی نیاز به مراقبت مداوم توسط مردم دارد. حتی در

خرید و فروش زمین به آنجا کشید که مسئله مسکن در سال های نزدیک انقلاب اسلامی یکی از بزرگ ترین معضلات جامعه شد.

منظور من این است که من به عنوان یک روزنامه نگار اجازه داشتم بر طرحی که شاه کشور ارائه کرده بود نقد بنویسم و بحث را تا شش شماره پیش ببرم و سانسور هم نشوم.

انقلاب سفید یک انقلاب نوگرا بود، مثلاً در طرح سپاه دانش، نفس این که یک تفکر جوان شهری به روستا ها برود و با خود اندیشه های تازه را نزد مردمی که عقب تر از شهر های بزرگ بودند برد؛ یا سپاه بهداشت که پزشکان را به دهات می فرستاد و مردم دهات را با بهداشت و شیوه های درمانی و دارو هایی که آن مردمان هرگز نشنیده بودند آشنای کرد؛ دو اقدام پیشرو و پیشرفته و نوگرا بودند و از نیرو های جامعه بیشترین استفاده را می کردند؛ و مشکل اصلی مذهبیین و به ویژه آخوندها با آن انقلاب دقیقاً همین بود که هر پیشرفت، اندیشه تازه ایجاد می کند و خواست های تازه به دنبال دارد که مذهب- هیچ مذهبی نه تنها اسلام- قادر به پاسخ دادن به آن نیست. مذهب امری شخصی است میان فرد و خدای او و نمی تواند پاسخگوی امور عمومی و امروزی باشد. در نتیجه مذهبیین ترجیح می دهند همه چیز همانطور که هست باقی بماند- آنچه ما محافظه کاری می نامیم. دو قشر محافظه کار دیگر به این معنا، یعنی روستاییان و بعد بازاری ها نیز در این راه به دنبال آخوندها کشیده شدند، از سوی دیگر بعدها مواردی مانند اصلاحات اداری و نظایر آن نیز به اصول انقلاب سفید اضافه شد که بیشتر حالت لوایح اداری داشت و آن حالت انقلابی را از طرح گرفت و مردم کمی نسبت به آن بی علاقه و بی توجه شدند و روی هم رفته آن اصلاحات آنطور که باید موفق نشد.

م.ز: ما ایرانیان از نخستین ملت هایی هستیم که دارای مجلس و قانون اساسی شدیم- نخستین ملت میان به اصطلاح جهان سوم و از نخستین ها در جهان. نیاکان ما صد و سه سال پیش یکی از پیشروترین جنبش های مدنی- جنبش سر بلند مشروطه- را که به انقلاب مشروطه انجامید، در تاریخ جهان ثبت کردند. ما همچنین آموزگار رواداری به فرهنگ زندگانی بوده ایم. یعنی اندیشه دموکراسی از دیرباز در فرهنگ ما وجود داشته است.

چه موانع فرهنگی- سیاسی راه دستیابی به آزادی و دموکراسی، و از آن مهم تر نگاه داشتن این دور را این اندازه برای ما دشوار و پیچیده کرده است؟

س.ا: کاملاً درست است، در فرهنگ و ادبیات ما- همانطور که شما گفتید- اندیشه دموکراسی وجود داشته است. به عنوان نمونه در منطق الطیر عطار، جمع بزرگی از مرغ ها به جستجوی سیمرغ می روند و در این مسیر بسیاری از راه بازمی مانند- خسته می شوند، پشیمان می شوند، بازمی گردند یا می میرند- و در نهایت سی مرغ به مقصد یعنی کوه قاف می رسند و درمی یابند که سیمرغ خود آنها هستند، یعنی خود مردم، یعنی هدف خود مردم است، این به نظر من مفهوم درست دموکراسی است- یعنی مردم.

نمونه دیگر داستان کیخسروست. کیخسرو در اوج محبوبیت روزی تمام بزرگان قوم را فرامی خواند و می گوید: من دیگر باید بروم، جامعه دیگر از من خسته است و می باید گروه های دیگر بیایند و جامعه را به دست گیرند تا توالی برقرار شود. این نمونه ها در ادبیات ما بسیار است.

در عرصه سیاست و عمل ما بعد از کشورهای بورژوازی- که دلیل دموکراسی مستقر در آنها نیاز به نیروی کار بیشتر است، و نیاز به راضی نگاه داشتن آن نیرو برای کار آمد ماندن، در نتیجه در آن کشورها بورژوازی دموکراسی را می زاید- از نخستین هایی هستیم که صاحب مجلس و قانون اساسی شدیم.

استقرار دموکراسی در یک کشور به مقدار زیادی پشتوانه نیاز دارد. اولاً جامعه می باید از نظر اقتصادی به جایی برسد که مردمان از پس حداقل نیاز های خود برآیند، مثالی بود که می گفتند رای مردم را می توان با یک وعده چلوکباب خرید، این بدان معناست که در جامعه ای با مشکلات اقتصادی بسیار زیاد که طبقه ای هرگز- حتی یک بار در سال، حتی شب سال نو- قادر نبود غذای خوب بخورد، برای رسیدن به آن وعده غذای خوب هرکاری می کرد، رایش را هم می فروخت. اگر جامعه بتواند شرایط حداقلی برای شهروندان فراهم آورد که دغدغه هایی اینچنین پایه ای نداشته باشند و در آمد مردم در حدی باشد که بتوانند خود را اداره کنند، نظر خود را جدی و مهم می شمارند و رایشان را نمی فروشند.

دیگر این که در کشور ما - مانند تمام دنیا- نقش آخوندها بسیار پررنگ بوده است با این تفاوت که آخوند ایرانی مسئله تقلید را هم تبلیغ می کند و معتقد است اسلام یک دین اجتماعی است و برای همه چیز قانون و پاسخ دارد و این «همه چیز» هیچ مرزی ندارد و مردم می باید در هر امر از مرجعی اطاعت کنند- در هر امر شخصی و اجتماعی. در آن روزگاران مالکین هم برای اعمال نفوذ بر روستاییان از نفوذ آخوندها استفاده می کردند و آخوند ها را به اصطلاح می

۲۳ فروردین ماه ۱۳۸۹

کشورهای پیشرفته غربی هم اگر مراقبت دائمی از دموکراسی به عمل نیاید دموکراسی از دست می رود. در این کشورها حکومت اگر هم بخواهد زیاده خواه باشد سیستم و مردم نمی گذارند، یعنی دموکراسی می باید در حکومت و مردم هر دو جایفتند و تمرین شود.

م.ز: از روزگار جنبش مشروطه، ادبیات، روزنامه نگاری، و سیاست در کشور ما همراهی پویایی داشته اند. اندیشه ناسیونالیسم، نوگرایی، آزادی، دموکراسی، خردگرایی، جامعه مدنی، و عدالت اجتماعی (انصاف) توسط نویسندگان، شعرا و روزنامه نگاران ارانه می شد. تا آنجا که در بازه های زمانی گوناگون، محدودیت های دستگاه های ناظر اجازه می داد. و در عرصه عمل به دست های سیاستگران می رسید. هر چند، گاه روشنفکران گستره های بحث های نظری و عملی را در هم می آمیختند و همه چیز به هم می ریخت.

م.ز: آیا در تفاوتی که میان «جنبش سبز» و «جنبش سبزی ها» قائل می شوید، «جنبش سبز» را برابر یا نزدیک به «راه سبز امید»- چهره های بیشتر شناخته شده و سخنگویان و سران جنبش که با بدنه نظام اسلامی در سطوح مختلف ارتباط داشته یا همچنان دارند و می توان گفت بیشترشان اصلاح طلبان دوم خردادی اند- در نظر می گیرید؟

س.ا: منظور من تنها سران شناخته شده نیست، جنبش سبز حرکتی است مبهم، با خواست های تصریح نشده، راه حل های غیر شفاف و اختلاف نظرهای بسیار که هیچ کوششی برای رفع یا یافتن راه حل برایشان نمی شود؛ سخنگویانی هم دارد- هم در ایران، هم خارج از کشور- با اختلاف نظرهای اساسی که هیچ مشخص نیست چگونه به این جایگاه رسیده اند و چه کسی از آنها خواسته سخنگوی جوانان دلیر ایران باشند.

اما جوانان آگاه، پیشرو، دلیر و وطن پرست ایران- «جنبش سبزی» ها- انبوهی از شور و خرد و حقیقت اند که برای فردای خود و میهن می جنگند، هدفشان روشن و ستودنی است، تحمل پذیرش اختلاف نظر را دارند و خوب با هم کنار می آیند. من یقین دارم رهبر واقعی این حرکت از میان همین جوانان بیرون خواهد آمد و باز یقین دارم که این حرکت پیروز خواهد شد. امیدوارم باشم و این پیروزی را به چشم ببینم.

البته نقد و سخنان من هرگز بر ضد جنبش سبز نیست، به باور من هر کس سنگی به سوی نظام جمهوری اسلامی بیندازد معتنم است. نقد من دردلی است برای ایجاد انگیزه جستجوی راه حل برای کاستی های حرکتی که همه امید زندگی من است. حرف من این است که جنبش سبز می باید بر سر اصولی توافق کند و استراتژی ساختن آینده بعد از جمهوری اسلامی را در خود به بحث بگذارد، و شعار متحدکننده اش چیزی بیشتر از اعتراض به جمهوری اسلامی باشد؛ در غیر این صورت فردای پیروزی بر حکومت اسلامی، آغاز باخت این جنبش خواهد شد- اگر هنوز و همچنان رهبرانی نداشته باشد که آن روز بر سر اصول توافق کنند. جنبش سبز باید مسائلی را هم اکنون و همین جا طرح و حل کند. زمان انقلاب اسلامی هم بودند کسانی مانند آقای مصطفی رحیمی، خانم مهشید امیرشاهی، آقای محمود کی که مقالاتی در باره شرایط آن زمان می نوشتند اما انقلابیون نمی گذاشتند صدایی که شبیه آنان نبود پخش شود، تا اعتراض مردم پیش رود.

ما باید از همین امروز حقوق اقلیت- به معنای آنها که شبیه اکثریت جنبش سبز نمی اندیشند- را محترم بشماریم و روی آن گفتگو کنیم. دموکراسی جز در چنین فضایی به وجود نخواهد آمد.

م.ز: جنبش سبز که نخستین خیزش مدنی سپهر سایبر در جهان شناخته شده است، حرکتی است نوگرا با رهبری غیر متمرکز که دموکراسی و حقوق بشر و ناسیونالیسم ایرانی را در برابر جهان بینی آخوندی قرارداده، ملی مذهبی و اصلاح طلب- به معنای دوم خردادی- را پشت سر گذاشته، گفتن مطالبه محور و بیانیه شهروند آزاد را ارانه کرده و به دنبال تغییر اساسی در فرهنگ سیاسی جامعه است.

با یادآوری گفتاوردی از شما که در آغاز این گفتگو آمد، آیا چنین جنبش اجتماعی اتلکتولی برای حفظ یکپارچگی خود به یک رهبر فرهمند نیاز دارد؟ و آیا اصلاً یک رهبر فرهمند را برمی تابد؟

س.ا: نظریه هایی هست که نداشتن رهبر یا سر را برای جنبش سبز یک حسن می شمارند، به نظر من این نه تنها حسن نیست، یک عیب بزرگ است. ما ایرانی ها از نظر روانشناسی متأسفانه می باید یا دور یک اسم گردآیم یا گرد یک ایسم. یعنی یا رهبرانی مانند نادرشاه، رضاشاه یا خمینی داشته باشیم، یا ایدئولوژی هایی مانند مارکسیسم، کمونیسم، سوسیالیسم و غیره.

چند سر بودن جنبش سبز خوب است، حتی می توان گفت یک حسن است چون اگر یکی را سرکوب کنند جنبش از هم نمی پاشد؛ اما این که جنبش گرد هیچ

کشورهای پیشرفته غربی هم اگر مراقبت دائمی از دموکراسی به عمل نیاید دموکراسی از دست می رود. در این کشورها حکومت اگر هم بخواهد زیاده خواه باشد سیستم و مردم نمی گذارند، یعنی دموکراسی می باید در حکومت و مردم هر دو جایفتند و تمرین شود.

م.ز: از روزگار جنبش مشروطه، ادبیات، روزنامه نگاری، و سیاست در کشور ما همراهی پویایی داشته اند. اندیشه ناسیونالیسم، نوگرایی، آزادی، دموکراسی، خردگرایی، جامعه مدنی، و عدالت اجتماعی (انصاف) توسط نویسندگان، شعرا و روزنامه نگاران ارانه می شد. تا آنجا که در بازه های زمانی گوناگون، محدودیت های دستگاه های ناظر اجازه می داد. و در عرصه عمل به دست های سیاستگران می رسید. هر چند، گاه روشنفکران گستره های بحث های نظری و عملی را در هم می آمیختند و همه چیز به هم می ریخت.

م.ز: آیا در تفاوتی که میان «جنبش سبز» و «جنبش سبزی ها» قائل می شوید، «جنبش سبز» را برابر یا نزدیک به «راه سبز امید»- چهره های بیشتر شناخته شده و سخنگویان و سران جنبش که با بدنه نظام اسلامی در سطوح مختلف ارتباط داشته یا همچنان دارند و می توان گفت بیشترشان اصلاح طلبان دوم خردادی اند- در نظر می گیرید؟

س.ا: انقلاب اسلامی به هیچ وجه انقلابی دموکراتیک و مدرن نبود، حتی در رفتاری که برگزارد پیشاپیش گفته بودند «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کم، نه یک کلمه زیاد» آنچه مورد همه پرسى قرارگرفت نیز دو رنگ سیاه و سفید بود، حال آن که بین این دو رنگ دنیایی رنگ وجود دارد که مردم اجازه نداشتند ببینند- یعنی هیچ کس جز خود آن سیستم امکان تبلیغ عقاید خود را نداشت.

اما چون میان معترضین نیروهایی بودند که حقیقتاً دموکراسی می خواستند سران انقلاب هم چنان تظاهری کردند که به دنبال دموکراسی اند در حالی که از همان آغاز می دانستند چه می خواهند.

من یک مثال شخصی می زنم، زمانی که در ششم فروردین مرا دستگیر کردند هفتادصد پرسش هایی که در بازجویی از من می پرسیدند مربوط به دکتر مدنی بود و سی درصد باقیمانده درباره عباس امیرانتظام. این دو تن که هر دو از دوستان من بودند، آن زمان در نظر من شخصیت های مهمی در آن انقلاب به شمار می آمدند. آقای امیر انتظام معاون رسمی بازرگان بود و من هیچ نمی دانستم چرا از من درباره آنها می پرسند. من نمی دانستم اما سیستم آخوندی می دانست. آنها می دانستند که مدنی و امیرانتظام می بایست خیلی زود از سیستم خارج شوند. یعنی پشت هر اقدام آن سیستم یک فکر فاشیستی بود که با بهره گیری از هر ابزار ممکن فاشیستی می رفت پیروز شود و تحقق یابد. و همان هم شد.

در رفتاری هم که برگزار شد همین طور بود. نظری بود که باید می بُرد و برد. البته با شرایطی که آن رفتارم برگزار شد - با آن همه تبلیغ بر ضد رژیم گذشته و آن همه تبلیغ به نفع جمهوری اسلامی- حتی اگر یک انتخابات دموکراتیک هم برگزار می شد، جمهوری اسلامی می برد، ولی نه با 98 درصد آرا، با 55 درصد شاید. یعنی آخوندها دقیقاً می دانستند چه می خواهند و می دانستند برای به دست آوردن آنچه می خواهند باید همه را پس بزنند. این فرهنگ سیاسی آن روزگار بود.

اما امروز در کشور ما یک اپوزیسیون بسیار پیشرو در برابر یک حکومت فاشیست قرارگرفته است. من با این که از طرفداران جنبش سبز نیستم، از طرفداران بسیار استوار جنبش سبزی ها هستم؛ به این معنی که به نظر من جنبش سبز مانند جمهوری اسلامی دقیقاً مشخص نیست چه می خواهد بگوید، من طرفدار جوانانی هستم که به جنبش سبز پیوسته اند.

جنبش سبزی ها بزرگ ترین امید زندگی من هستند. من در تمام طول زندگی ام هرگز این اندازه امید به آینده ایران نداشته ام. جوانان بارز جنبش سبزی صاحبان آینده کشور ما هستند، صاحبان قرن های متوالی که در کشور ما خواهد آمد. تمام کشته شدگان جنبش سبزی تاکنون زیر سی سال داشته اند؛ جوانانی بوده اند که در آینده خود هیچ نقطه روشنی نمی دیدند- هیچ روشنی شخصی، شغلی، اجتماعی؛ جوانانی که اصلاً زندگی نکرده اند. آنچه آنها را این اندازه دلیر کرده، حقیقتی است که خواست هر انسان در هر کجای جهان است، و آن حقیقت حق زندگی کردن است. حقیقتی که به هیچ سرکوبی نخواهد باخت.

آقای خمینی در روزهای نخست پس از استقرار حکومت اسلامی گفته بود اپوزیسیونی که از ایران خارج شدند همانجا پیر می شوند و می میرند و خطری

۲۳ فروردین ماه ۱۳۸۹

انقلاب اسلامی را تکرار نکنند- این خود یک رفتار مدرن است، شعارهای جنبش سبزی ها بسیار مدرن است، خواستشان مدرن است و من هیچ تردید ندارم این حرکت به نتیجه می رسد و به نتیجه ای که می باید می رسد.

مهم نیست چقدر طول می کشد، یک سال، دو سال یا بیشتر یا کمتر، مهم این است که هر چه می گذرد، به نیروی این حرکت افزوده می شود؛ هر پانزده ساله ای که هفده ساله می شود به جنبش سبزی ها می پیوندد و از آن سو هم به تدریج نیرو ریخته می شود و روزی این جنبش پیروز می شود.

م.ز: برخی معتقدند برگزاری یک «انتخابات آزاد» برای تعیین رئیس جمهور بدون نظارت استصوابی شورای نگهبان، می تواند به گذار از بحران سیاسی کنونی کشور کمک کند و راهگشای رسیدن به تشکیل مجلس مؤسسان و بازنگری و تغییر قانون اساسی سرپا تناقض جمهوری اسلامی و یک همه پرسی بر سر نوع نظام حکومتی باشد. نظر شما در باره «پویش انتخابات آزاد» برای گشودن بحث و گفتگو در این باره چیست؟

به نظر شما تأکید و خواست محوری جنبش اعتراضی ایران درست تر است برتری را بر انتخابات آزاد، حقوق بشر، دموکراسی و یا سکولاریسم قرار دهد؟

س.ا: به نظر من برای گرد هم آوردن نیروهای پراکنده معترض دو خواست محوری لازم است، یک خواست منفی که نخواستن حکومت اسلامی است و بسیاری را به هم نزدیک می کند و یک یا چند خواست مثبت، که به نظر من در توافق بر تن دادن به دموکراسی می گنجد، یعنی ما همدیگر را با وجود اختلاف نظر هایمان تحمل خواهیم کرد. این خواست مثبت از آن خواست منفی نخست مهم تر و بارزتر است، چون هدف این مبارزه همین است، ما نمی خواهیم به جایی برسیم که بسیاری انقلاب های دیگر پس از پیروزی رسیدند. رسیدن به چنان بینش و توافقی ممکن است دو سال دیگر طول بکشد اما ما را به نتیجه درست می رساند. نتیجه درست یعنی این که ما از حقوق شهروندی یکدیگر حمایت می کنیم.

به عنوان مثال، من به یاد می آورم در کشور فرانسه زمان ریاست جمهوری آقای میتران سوسیالیست، وزیر حمل و نقل دولت یک فرد کمونیست بود. در آن زمان مخالفین دولت تظاهرات بزرگی ترتیب دادند بر ضد یکی از تصمیمات دولت. روز تظاهرات آقای فیترمن کمونیست، عضو حکومت سوسیالیست فرانسه، تمام شب بیدار ماند تا متروها تا صبح کار کنند و معترضین را تا پیش از صبح به خانه هایشان بازگرداندند. یعنی حقوق اقلیت نه تنها محترم شمرده می شود، از آن دفاع هم می شود. ما به چنین شرایطی نیاز داریم.

من موافقم که خواست و شعار یا شعارهای محکم محوری که بتواند همه را گرد هم آورد بسیار مهم است، می توانم بگویم آن اندازه مهم که می شود بحث های ویژه ای به آن اختصاص داد و در باره آن پرسید، گفتگو کرد، پژوهش جامعه شناسی کرد، نوشت و به توافق رسید. به ویژه که بعد از شعار رای من کو ما دیگر شعار کلیدی نداشته ایم.

ولی بار دیگر تأکید می کنم که بحث اصلی ما و خواست و شعار ما می باید به نوعی بیانگر این باشد که ما همانطور که اکنون با هم هستیم در آینده هم با هم خواهیم ماند و یکدیگر را تحمل خواهیم کرد، در غیر این صورت دوباره شکست خواهیم خورد.

خواست و شعار کلیدی می باید در ضمن به گونه ای باشد که آقایان موسوی و کروبی و خاتمی بتوانند به آن بپیوندند، و کنار این حرکت بمانند. و به نظر من تحمل خواست ها و اختلاف نظرها می تواند چنین نقشی را بازی کند.

این شعار می تواند هر سه مورد دموکراسی، حقوق بشر و سکولاریسم را در خود جای دهد. وقتی میزان رای مردم باشد، طبیعی است که از صندوق آرا نتیجه ای بر ضد حقوق بشر بیرون نخواهد آمد، در این صورت ادیان و افکار مختلف آزاد خواهند بود و حق همگان رعایت خواهد شد و همه آنچه شما می گوئید - حقوق بشر، دموکراسی، سکولاریسم- به دست خواهد آمد.

م.ز: ده ماه از خیزش شهروندی ایران- خیزش سبزی- می گذرد. روزهای خوش حکومت اسلامی یکی پس از دیگری به حضور پویای جنبش آزادی خواهی ایرانیان باخته است، از نماز جمعه و فریاد های الله و اکبر تا 13 آبان و 16 آذر و روز به اصطلاح قدس و عاشورا و سالگرد فروافتادن بهمن اسلامی بر سرزمینمان. بدنه جنبش و بسیاری تحلیلگران سیاسی بر این باورند که زمان گسترش دادن و ژرف تر کردن اعتراض ها از خلاصه ماندن در خیابان ها و روزهای حکومت فرارسیده است.

در این رابطه دو گفتاورد از هموطنان جوان ساکن ایران را مرور می کنیم: «گفتمان جنبش سبزی گفتمان آزادی خواهی و احترام به حقوق بشر است.

محور مشخصی نیست و بر هیچ حداقلی توافق ندارد، مشکل ساز است. من فکرمی کنم این جنبش یک هدف منفی دارد که در همه هست و در کل جامعه هم هست، حتی آنها که به جنبش نپیوسته اند، و آن شکست حکومت اسلامی است.

اما مسائلی هست مانند تحمل پذیرش آرا و عقاید مختلف و متفاوت، که در جنبش سبزی ها هست و در جنبش سبز نیست. سخنگویان این جنبش در سخنرانی هایشان در مکان های مختلف هنوز به رژیم گذشته ناسزای می گویند. رژیم گذشته، خوب یا بد، سرنگون شد و پایان یافت، هیچ دلیلی ندارد با حمله به آن رژیم یا طرفداران آن سیستم یا طرفداران نظام پادشاهی در هر معنایی، گروهی را از جنبش سبز راند، همچنان که طرفداران پادشاهی نمی باید با تکیه بر خواست خود جمهوری خواهان را از خود دور کنند. این شیوه ای نیست که به استقرار دموکراسی برسد.

مسائلی اینچنین نیاز به توافق و اخذ تصمیم مشترک دارند، و بدون وجود رهبر یا رهبرانی برای این جنبش این دست توافق ها هرگز دست نمی دهد، چون مردم نمی توانند یک به یک با یکدیگر به توافق های سیاسی برسند. اما اگر سرانی باشند که با هم در ارتباط قرار گیرند و از تجربه سیاسی سال 1357 بهره برند می توانند با هم به توافق برسند که ما در برابر نظر گروه دیگر تحمل داریم و قاضی مطلق ما صندوق رأی خواهد بود. گروه های مختلف اپوزیسیون که به جنبش پیوسته اند با داشتن سران خود می توانند با هم به این توافق برسند که هر کدام چه می توانند بکنند و چه اندازه می توانند به جنبش کمک کنند و فردای پیروزی هم سهمی بیش از آنچه از صندوق رأی درمی آید برای گروه خود نخواهند.

سران جنبش که ساکن ایران هستند که نمی توانند خواست کامل خود یا مردم را به درستی بیان کنند و بارها هم گفته اند مردم از ما گذشته اند و ما دنبال مردم حرکت می کنیم. شرایط و محدودیت های آنان کاملاً قابل درک است. پرسش من این است این مردم پس از گذشتن از آن سران دقیقاً به چه و کجا رسیده اند و چه می خواهند؟ این خواست ها می باید مطرح شود، حتی اگر خواست های متعدد گروه های کوچک و بزرگ پراکنده است، می باید توسط سران همان گروه های کوچک یا بزرگ مطرح شود. ما اگر صد تن در این گوشه داشته باشیم، هزار تن در آن گوشه، صد هزار تن در جای دیگر که صدای هیچ دسته ای به دیگری نرسد، به جایی نخواهیم رسید؛ اما اگر یک میلیون تن در یک مکان گرد آیم حرفمان را پیش خواهیم برد.

مسئله رهبری در جنبش مهم است اما به نظر من جای نگرانی ندارد- جای یأس که هرگز؛ هر حرکت اجتماعی جدی چون به سر و رهبر نیاز دارد، به طور طبیعی در مسیر خود این رهبر یا رهبران را می سازد و جنبش سبزی ها هم چنین خواهند کرد.

من هنوز معتقدم اگر بختیار زنده بود، می توانست این جنبش را به گونه ای سامان دهد، بختیار کسی بود که- همانطور که شما هم اشاره کردید- چپ و راست و میانه را گرد هم می آورد، هرچند سال 57 نتوانست چنان کند، ولی امروز همه متوجه شده اند که بختیار تنها امید برای استقرار دموکراسی در ایران بود.

م.ز: برخی تحلیلگران باوردارند جنبش اعتراضی مردم ایران که به انقلاب اسلامی انجامید نخست در میان روشنفکران سکولار آغاز شد و سپس رنگ مذهبی گرفت و سرانجام در تاسوعا و عاشورای پیش از بهمن 57 کاملاً به زیر رهبری نیروهای مذهبی افتاد، در حالی که جنبش سبزی از دل یک ساختار دینی و برای گزینش رئیس جمهور اسلامی آغاز شد اما روز به روز از مذهب فاصله گرفت و سیمایی سکولار یافت، تا جایی که امروز برای نخستین بار در تاریخ همروزگار سرزمینمان ما با یک جنبش سکولار و نه صرفاً یک اندیشه سکولار روبه رو هستیم.

آیا نوگری (مدرنیته) به معنای خردگرایی، انسان گرایی و عرفیگرایی در جنبش سبزی جاگیر شده است؟

س.ا: جنبش سبزی ها بسیار آگاه، خردمند و باشعورند. می دانند نمی توانند و نمی باید به کسی تکیه کنند، نه به کشور های خارجی، نه به اپوزیسیون نسل گذشته، نه به آخوندهایی که داخل کشور گوشه چشمی به آنها نشان می دهند تا آینده ای برای خودشان بخرند؛ آنها تنها روی «خود» حساب می کنند و این «خود» یک «خود» مدرن است. ابزار کارش مدرن است (اینترنت به اندازه ای دنیای مدرن را به این نسل تحمیل می کند که حتی اگر در صدی هم استفاده بیهوده از آن به عمل آید، باز این نسل را به جهان امروز می رساند)، فکرش جوان و امروزی و مدرن است، از نسل گذشته خود درباره انقلاب اسلامی می پرسد و به تمام تجربیات آن نسل فکرمی کند و از اندیشه خود استفاده می کند تا اشتباهات

مقالات

دموکراسی خواهی و جنبش سبز

تقی رحمانی



روز آنلاین

این نوشتار مدعی است که جریانات فکری ایران اعم از سکولار، چپ و مذهبی قبل از انقلاب از ویژگی های آرمان گرایی، کل گرایی و انسان شناسی ایده آل برخوردار بودند که این سه ویژگی نه به دموکراسی بلکه به راهی بخشی ختم می شود.

بعد از انقلاب جریان های فکری ایرانی با سه ویژگی انتزاع گرایی فلسفی، کل گرایی و فلسفه عقلی در شناخت در صدد نقد گذشته بر آمدند که این سه ویژگی نیز به دموکراسی ختم نمی شود ولی به اندیشیدن فلسفی د جامعه یاری رسانده است. اما لازم است که جریان های فکری ایرانی به سه ویژگی واقع گرایی، مصداق گرایی یا خاص گرایی و نهادگرایی روی آورند.

جنبش سبز می تواند بستر مناسبی برای جریان های مزبور باشد. در این نوشتار عمده نقد متوجه روشنفکران مسلمان است.

کل توهم است و انتزاع گرایی ذهنی است و آرمان گرایی لازم اما ناکافی است. سالهاست که چنین باوری دارم اگر چه سالها بود که چنین باوری نداشتم. رضا داوری فلسفه را فقط ورزش فکری می داند که می تواند توانایی اندیشیدن را بالا ببرد. او در سال 1358 ه ش در این مورد بحث مفصلی دارد. اما اگر فلسفه جای جامعه شناسی و تاریخ را بگیرد چندان مطلوب نیست. همچنانکه اگر شریعت جای ایمان را بگیرد ایمان مسخ می شود. شریعت راه رفتن است و ایمان ردایی است که به باور بستگی دارد. پس مشکل انقلاب اسلامی این نبود که فلسفه و فیلسوف نداشت. همچنانکه فلسفه و فیلسوف و عقلا نیت فلسفی جریان اصلاحات و اصلاح طلبی را نجات نداد. بلکه اصلاح طلبی را وارد بحث ها، ایده ها و ادعاهای انتزاعی کلی کرد که نوعی آرمان گرایی ذهنی را باعث شد. اندیشه فلسفی با داشتن فکر راهبردی متفاوت است. فلسفه دموکراسی با لوازم و اسباب دموکراسی فرق دارد. جامعه روشنفکری به دومی بی توجه بوده است. فلسفه قدرت نیز با جامعه شناسی قدرت متفاوت است. اولی نوعی نگرش فلسفی به قدرت است اما جامعه شناسی قدرت توجه به نیروها و جریانات قدرتمند در جامعه اند که بر یکدیگر اثر می گذارند و نه فقط بر اساس ایده و ایدئولوژی بلکه بر مبنای منافع و موقعیت عمل می کنند.

فلسفه سیاسی و فلسفه قدرت در جامعه با تلاش حسین بشیریه به جامعه شناسی قدرت نزدیک شد. اما حلقه کیان و به خصوص حجاریان در نوسان جامعه شناسی قدرت و فلسفه سیاسی نتوانست به جامعه شناسی قدرت در ایران نزدیک شود. در نتیجه سخنان زیبا و اعمال نصف و نیمه نه چندان دلربا به نام رهبری جریان اصلاحات به وجود آمد که اصلاح طلبی را ناکام کرد.

اما تلاش حسین بشیریه ناتمام بود. چون بشیریه در آموزش الفبایی جامعه شناسی قدرت گام برداشت اما این آموزش به آموزه اینجایی یا ایرانی تبدیل نشد. حسین بشیریه عنصری آکادمیکی بود اما وی به دلیل مرزبندی ایدئولوژیک با مذهب نتوانست جای مذهب و منافع را در جامعه شناسی قدرت به خوبی تبیین کند در نتیجه به تقسیم بندی های متفاوت اجتماعی-طبقاتی پرداخت. ملاک هایی که گاهی متعارض بودند و در تقسیم بندی اصلاح طلبان جمعیت دفاع از ارزش های انقلاب اسلامی ری شهری را در کنار جنبش مسلمانان مبارز دکتر پیمان قرار می داد. با این اوصاف بشیریه در آموزش سیاست در ایران گام مهمی برداشت که باید به آن ارج نهاد.

اما حلقه کیان که میان فلسفه تحلیلی و گرایش آنگلساکسونی و جامعه شناسی قدرت سیاسی بشیریه در نوسان بودند نتوانستند در پیشبرد اصلاحات از این دیدگاهها یاری بگیرند اما در میانه راه از ادامه مسیر بازماندند. آنها در ساده ترین فرق حکومت ها دچار تعارض شدند. چرا که ملاک لیبرالی باعث شد که اصلاح طلبان مشارکتی و حلقه کیان با ساده سازی، جامعه پیشرفته بلوک شرق که نیازمند دموکراسی بود را با جامعه ایران یکسان فرض کنند و فرق جامعه توده وار سنتی و مدرن را به خوبی درک نکنند و منافع این جریانکه با موقعیت در حکومت بودن پیوند خورده بود مزید بر علت شد تا از این طرق

چگونه می توانیم بدون رسانه های همگانی درست و سالم در هر دو سوی مرز، توده تعیین کننده مردم را آگاه کنیم که ما می توانیم برنده این مبارزه و سازنده کشورمان باشیم، ولی لازم است و می باید چشمداشت پیروزی سریع نداشته باشیم و به جای سرنگونی رژیم به هر قیمتی، به سربلندی ایران به هر قیمتی بیندیشیم؟»

«باید مردمان بیشتری را که عادت کرده اند به اموری اینچنین بی تفاوت باشند تشویق کنیم خواست های خود را از حکومت مطرح کنند و بر آنها پافشارند. اما این کار را باید با بحث و نوشته درست و مستدل پیش ببریم تا همگان مانند خود ما آگاهانه جذب جنبش سبز شوند. این باعث می شود که کسی برای نتیجه گرفتن شتاب انقلابی و ویرانگر نداشته باشد. مانند زمان انقلاب اسلامی که خود انقلابیون می گویند ما هدفمان سرنگون کردن شاه بود و دیگر همه چیز را می پذیرفتیم حتی رهبری آیت الله خمینی را.»

ما نباید بخواهیم نیرویی به ما اضافه شود که اصلاً ما را نمی شناسد، ما اگر انقلاب آگاهی می خواهیم باید مسیری آگاه را برگزینیم و به دیگران هم ارائه دهیم.»

به نظر شما در این بازه زمانی چگونه می توانیم لایه های گوناگون جامعه را تشویق کنیم به امر عمومی اهمیت دهند تا به آن توده تعیین کننده مردم که می تواند تغییر را سبب شود برسیم؟

با در نظر داشتن این گفتاورد از یک هموطن دیگر: «به میدان آوردن مردم بیشتر به عرصه مبارزه نوعی فرهنگ سازی هم هست، فرهنگ دست داشتن در امور کشور و رهاکردن مشکلات به گروهی خاص و کنار نشستن و سکایت کردن؛ ضمن این که حتماً به پیروزی ما هم کمک می کند.»

س.ا: از زمانی که آدم ها گرد هم جمع شده اند، و ذهن بشر چنان ترقی کرده است که صاحب افکار تازه شود، همیشه یک فکر کوشیده است خود را به دیگر افکار تحمیل کند و رسیدن به این منظور هم یک راه بیشتر نداشته و آن «تکرار» است.

در روانشناسی روشی هست برای این که بتوان یک فکر را میان مردم برد، روانشناسان معتقدند اگر شما مطلبی را به اندازه کافی تکرار و آگاهانه با یکی از غرایز انسانی مجاور نمایید، اندیشه آن مطلب در ذهن افراد جا می گیرد. به عنوان نمونه مادرها می خواهند فرزندانشان در امنیت زندگی کنند و به جایی برسند، شما اگر به روش های مختلف برای یک مادر تکرار کنید که فرزندش در حضور این رژیم نه امنیت دارد نه هرگز به جایی می رسد، این مادر به شما می پیوندد. دیگران را نیز با آنچه برایشان مهم تر است می توان به همین ترتیب آگاهانه و با مجاورت علمی به غرایز انسانی به حرکت دعوت کرد، به بازرگانان باید گفت سرمایه کشور توسط آخوندها دزدیده خواهد شد، به آنان که علاقه مند به تحصیل علم اند می باید یادآور شد که در این کشور نمی شود درس خواند و نمی شود از دانش آموخته شده استفاده کرد.

در فن روزنامه نگاری می گویند سی درصد انرژی ای که شما به کار می گیرید تا فکری را میان جامعه بربری هدر می رود، و ما چون نمی دانیم آن سی در صد کدام است آنقدر حرفمان را تکرار می کنیم تا مردم تمام پیام ما را بگیرند و تکانی بخورند. پس تکرار مطلب بسیار مهم است.

دیگر این که عموم مردم معمولاً تا به حدی از اطمینان درباره امنیت خود نرسند وارد ماجرا نمی شوند. سرامدان جامعه و جمعی پیشرو و نیز جوانان -به ویژه در شرایطی که ایران امروز دارد- بخش خاصی هستند که کار را آغاز می کنند، اما توده مردم برای پیوستن به آنها به اندک اطمینانی نیاز دارند.

سال 1357 هم مثلاً در ماه آبان چنان جمعیتی به خیابان نمی آمد، بعد از تظاهرات عاشورا مردم دریافتند حکومت کار چندان با آنها نخود داشت و به جمعیت خیابان ها افزوده شد.

در همین اعتراض های اخیر نیز در نخستین تظاهرات پس از انتخابات مردم می دانستند حکومت آمادگی آسیب زدن به جمعیت را در حد وسیع ندارد و جمعیت خیابانی میلیونی بود، بعدها که خشونت حکومت را دیدند، کمتر به خیابان آمدند و این بسیار طبیعی است.

البته این مورد فعلاً در دست ما نیست ولی به تدریج با آگاه کردن مردم و تکرار خواست های این حرکت و مجاورکردن آگاهانه این تکرار با غرایز انسانی آنان مردم بیشتری به ما می پیوندند و حکومت نیز به دلیل تکرار ماجرا عقب می نشیند و کنترل را از دست می دهد و ما در نهایت هر دو مورد را به دست خواهیم گرفت و مردمان را همراه خود خواهیم داشت.

چهاردهم مارس دو هزار و ده میلادی

راه رفته کل گرای، کلان نگری، آرمان گرای، عقیده گرای و عقل گرای فلسفی را که روشنفکران مسلمان و ایرانی رفته اند را نباید دوباره پیمود. در نتیجه کل به تعبیر آدورنو کاذب و انتزاع به تعبیر نگارنده سراب است. آرمان مطلوب است اما آرمان گرای فاجعه است. عقلانیت مفروض است اما جستجوی عقلانیت لازم را باید مورد توجه قرار داد.

در پرتو چنین منظری از نقد گذشته لازم است که جنبش سبز را مرور کرد و از آسیب هایی که روشنفکران بر آن وارد می کنند به وسیله روشنفکران ممانعت کرد.

جنبش سبز، واقع گرای، مصداق گرای و نهاد گرای دموکراسی امری جزئی و خاص است. حقوق مدنی - صنفی، قومی یا هویتی افراد امری عینی و روزمره است. به تعبیر شریعتی اقتصاد زیربنا نیست اما اصل است اما نه اصل طبقاتی بلکه به عنوان اصلی که به زندگی و زیستن و عزت آدمی بستگی داد.

حقوق مدنی و صنفی و هویتی افراد و جریانهاست که به دموکراسی و حقوق بشر معنی می هد و تجربه صد ساله به ما آموخته است که باید از زودخواستن، زیاد خواستن و کلان خواستن پرهیز کرد. در نتیجه باید به جای زود خواستن حوصله کرد و به جای زیاد خواستن مشخص، معین و محدود طلب کرد و به جای کلان خواستن خاص و معین طلب کرد و بر خواسته های معین مقاومت و ایستادگی فراوان کرد. به عبارتی طلب کردن را به جای خواستن گذاشت. آدمی حق و مسولیت است. نه صرفا مسولیت دوران آرمان گرای و نه حق داشتن دوران اصلاح طلبی.

در نتیجه جنبش سبز می تواند غصه و قصه آزادی را در جامعه ما را به دموکراسی به معنای امکانی مشخص و معین تبدیل کند و لبخند شادمانی به همراه آورد. جنبش سبز می تواند قصه پر درد و دنباله دار عدالت را به حقوق مدنی، قومی و صنفی نزدیک کند و در نتیجه رضایت ایجاد کند.

جنبش سبز آرمان دارد اما اتوپیاگرا نیست ولی به واقعیت توجه دارد. زیستن در سپهر آرمان برای ایجاد شرایط مطلوب جنبش سبز را مطلوب گرا می کند. جنبش سبز کل گرا هم نیست چون کل کاذب یا توهم است. امری کلی یکسره درست یا نادرست است. پس جنبش سبز خاص گراست در نتیجه به اجزا هم توجه دارد. جنبش سبز انسان را باور دارد اما باور ندارد که انسان خیر مطلق است بلکه آمیزه ای از خدا و شیطان است و چنین نیز خواهد ماند.

پس هر انسان دارای حق و مسولیت است و باید در امور اجتماعی نظارت بیرونی بر انسان ها و جریان ها وجود داشته باشد. در نتیجه به نهادگرای هم توجه ویژه ای می کند.

جنبش سبز با این ویژگیها از ویژگیهای روشنفکری مسلمان قبل و بعد از انقلاب خود را متمایز می کند و تلاش می کند با احترام به هویت های گوناگون انواع جریان های روشنفکری ایرانی را در نظر بگیرد. زیرا این جنبش به محور ایدئولوژی ها باور ندارد بلکه به وجود آنها و عملکرد راهبردی ایدئولوژی توجه دارد.

ویژگی واقع گرای، خاص گرای و نهادگرای جنبش سبز آن را متفاوت با آرمان گرای، کل گرای، عقیده گرای و آگاهی بخشی به نوع انسان قبل از انقلاب و انتزاع گرای، کل گرای و عقل فلسفی بعد از انقلاب جریان روشنفکری می کند.

به عبارتی روشنفکری مدنی می تواند مذهبی و غیرمذهبی باشد. اما اهدافی روشن و معین را با ایدئولوژی خود توضیح و تبیین می کند.

نباید تردید کرد که برخی عقاید، دیدگاهها، جریانها و اشخاص موجه و معتبر در جامعه ما در مسیر تقویت جامعه مدنی در جامعه ما حرکت نمی کنند و به راحتی نمی توان این باورهای آدابخواهانه دولت محور را با نگاه جامعه محور هماهنگ کرد. اما مخرج مشترک ها می تواند به اتحاد عمل بینجامد و راهگشا شود.

راه دموکراسی د جامعه ما از جامعه محوری توجه به واقع گرای، خاص گرای، مصداقی بودن و نهادگرای می گذرد.

راه جدید به تئوری، راهبرد و تاکتیک مناسب خود نیاز داد.

ناکامی اصلاحات دوره خاتمی رقم بخورد. روشنفکری مسلمان با گرایش دینی و حتی روشنفکرن عرفی با باور فلسفی در نهایت نتوانستند از انتزاع گرای به واقعیت، از فلسفه به جامعه و از جامعه شناسی عام به جامعه شناسی خاص (ایران) پل بزنند.

اما انتزاع گرای همه مشکل ایران نبود. انتزاع فلسفی با گرایش تحلیلی پاسخ به آرمان گرای قبل از انقلاب بود که روشنفکران ایرانی در دل شیفته آن بودند و اندیشه شان در بند چنین شیفتگی بود. این شیفتگی آنگونه بود که جان در کف می گذاشتند و به قول شاملو آذرخش می شدند و خانه را روشن می کردند و در برابر تندر می ایستادند و می رفتند اما باز تندر می آمد و آذرخش کم می آورد. مشعل راه می شدند اما نقشه راه در دستشان نبود. فلسفه بعد انقلاب قرار بود که نقشه راه شود که البته خود راه را کم کرد. جامعه شناسی قدرت بشیریه نویدی بود که باز به نتیجه مطلوب نرسید. آرمان گرای روشنفکران مذهبی جریانی که در خانواده روشنفکران ایرانی و در گرایش مسلمان آن جای می گیرد از بازارگان تا شریعتی و طالقانی با تاکید بر اینجایی کردن اندیشه و عمل، در کل گرای خود گرفتار شد. آزادی امری کلی است اما آزادی و دموکراسی و آزادی و جامعه مدنی امری جزئی معین و مشخص است. آرمان گرای روشنفکران مذهبی مانند انتزاع گرای روشنفکران دینی اسیر مشکلات خاص خود شد.

روشنفکران مسلمان آرمان گرا، کل گرا و در انسان شناسی به شدت به اراده و آگاهی اصلت دادند. همان گونه که روشنفکران دینی مسلمان انتزاع گرا و خاص گرا بودند و در انسان شناسی فقط به عامل اندیشیدن فلسفی توجه داشتند. روشنفکران مذهبی در موقعیت قدرت نبودند و در موقعیت کاربردی کردن باورهای خود قرار نداشتند. این روشنفکران با مفاهیم آرمایی و اخلاقی بر سنگلاخ واقعیت تاختند و برداشت آنها از آگاهی بخشی به معنای آگاه کردن انسان بر اساس ذات پاک انسان بود. آنها گزاره انسان گرگ انسان است را باور نداشتند و به عبارتی عقیده را بر منافع و موقعیت برتر می دانستند. در حالی که انسان سیاسی و اجتماعی ترکیبی از عقیده، منافع و موقعیت بوده است. آنان به سرنوشت امام علی دچار شدند و اکنون مدت 31 سال است که استخوان در گلو، خار در چشم زیر انواع فشارهای خرد کننده قرار دارند.

با این وصف روشنفکران مذهبی که همه زندگی خود را بر سر تفسیر و تحقق آیه معروف انا الله لایغیر ما بقوم حتی یغیرو ما بانفسهم گذاشتند این آیه را به ذهنی ترین وصف ممکن آگاهی بخشی و ارده و ایمان تفسیر کردند چرا که قرار بود وضع قوم و اقوام زمانی تغییر کند که آنان انفس را تغییر دهند و انفس نیز با آگاهی و اراده ایمانی تغییر می کرد. در حالی که انفس اکثریت انسان ها با منافع و موقعیت نیز ارتباط دارد. نفس انسان ها فقط عقل دانایی نیست بلکه شور، غریزه و فکر توامان نیز هست. آنزمان آرمان گرای در پیوند با کل گرای به برقرری جامعه مطلوب آزاد یا توحیدی تعبیر می شد و قرار بر آن شد که جمع برگزیده جامعه نمونه خلق کند و آنگاه حقوق افراد، اقوام و اصناف و جنسیت ها در عمل تامین خواهد شد و با اصلاح کل جز نیز بهتر خواهد شد. روشنفکران مذهبی در گرایش دموکرات خود دولت ملی را متشکل از مجموعه ای از انسان های پاک و متخصص می خواستند و در گرایش رادیکال خود مجموعه ای از انسانهای پاک، متخصص و طرفدار درویشان را باور داشتند.

از سوی دیگر نقد شریعتی بر گذشته این بود که نهضت ملی ایدئولوژی نداشت. بازارگان در عمل زودتر از شریعتی بر ضرورت داشتن ایدئولوژی تاکید کرد. اما نقد شریعتی بر نهضت ملی درست نبود چنانچه نقد فیلسوفانه به انقلاب اسلامی 1357 نادرست بود. نهضت ملی ایدئولوژی داشت اما مشکل نهضت ملی از ایدئولوژی نبود همچنانکه انقلاب اسلامی با ایدئولوژی کامیاب نشد یا اصلاحات و فلسفه تحلیلی راه به جایی نبردند. به عبارتی دیگر مشکل در نحوه فهم و درک و جانداختن آگاهی بود. آگاهی امری عینی است که با موقعیت، منافع و باور انسان ارتباط دارد. به عبارتی آگاهی پایدار با زندگی روزمره آینده پیوند پیدا می کند. آگاهی خاص یا انتزاعی یا آرمایی متعلق به افراد معین و مشخصی است که می خواهند در برابر تندر و ظلم و ستم بایستند و خانه را روشن کنند و بروند یا اینکه در سودای مقام و شهرت حاضرند که جان دهند و سر بگذارند تا سروری و شهرت بیابند که البته این هدف متفاوت است.

مشکل نهضت ملی و مشروطیت بر خلاف نظر شریعتی نداشتن ایدئولوژی نبود بلکه نداشتن نهادهایی بود که جامعه بتواند ناتوانی خود را در آن تبدیل به توانایی کند. جاه طلبی ها، خصلت های فردی و جمعی و منافع حاکمان و شخصیتها می تواند هر ایدئولوژی را مهار کند همان گونه که عقل فلسفی حتی اگر درست تشخیص دهد که چه باید کرد اما این تشخیص با منافع افراد و شخصیت ها مهار خواهد شد. در دوران اصلاحات نیز شاهد تأثیر منافع و موقعیت بر رفتارها بودیم.

نه ایران، قرقیزستان است

و نه هدف جنبش خرداد، جابه جا کردن مهره ها

محمد علی اصفهانی

اخبار روز:

• مردم، در قرقیزستان ۲۰۰۵ و در قرقیزستان ۲۰۱۰ حتماً حرف هایی برای گفتن داشته اند. اما حرف هایی که هنوز برنیاخته از دهان، در هوایی آلوده ی تنفس پایگاه های نظامی بزرگ دو بیگانه ی اشغالگر - اشغالگر «قانونی» و نامرئی - فروریختند و محو شدند؛ و فرو خواهند ریخت و محو خواهند شد... شباهت های ظاهری، و در عین حال، تا حدود زیادی صوری و مجازی میان بخش کوچک اما به چشم آمدنی آنچه در قرقیزستان گذشت، با بخش کوچک اما به چشم آمدنی آنچه در جنبش خرداد می گذرد، ما را به اشتباه نیاندازد. نه ایران، قرقیزستان است، و نه جنبش سربلند و مستقل و آزاد و ریشه گرفته از عمیق ترین لایه های مبارزات سیاسی و مدنی. فراهم آمده از چندین و چندین سده تاریخ پرفراز و نشیب ایران، از جنس ماجرا هایی از این دست. بله؛ می توان از هر واقعه بی، حتی واقعه بی به سادگی پرواز یک پرند از شاخه بی به شاخه بی و از بامی به بامی، نکته بی و نکته هایی آموخت. و این، بحثش دیگر است...

جنبش خرداد، مستقل است. جنبش خرداد، بیرون از محاسبات و تحریکات، و منافع این قدرت و آن قدرت جهانی قرار دارد. پرچم جنبش خرداد را توده ها خود برافراشته اند؛ نه آن که کسی آن را به دستشان داده باشد. جنبش خرداد، در پی جایگزین کردن مهره بی با مهره ی دیگر نیست. جنبش خرداد، پیروزی خود را در استقرار حاکمیتی متمایل به این قدرت جهانی به جای آن قدرت جهانی جستجو نمی کند. ماهیت جنبش خرداد را، هدف جنبش خرداد را، استراتژی جنبش خرداد را، و راهکار های جنبش خرداد را نه منافع این کشور و آن کشور، بلکه منافع مردم ایران تعیین کرده است؛ می کند؛ و خواهد کرد.

جنبش خرداد، جنبش ریشه هاست؛ نه حرکت برگ ها در نسیمی، بادی، یا طوفانی که بر می خیزد و فرو می نشیند؛ و باز آفتاب در هر طلوع و غروب خود، به روال همیشه بر آن ها (زنده یا مرده) می گذرد.

جنبش ریشه ها، یعنی روییدن ریشه ها: دل خاک را شکافتن، و نیروی نهفته در ذات دانه ها را آزاد کردن. نیرویی که حیات را در پی آنچه به غلط مرگ نامیده می شود، معنا می کند: دیگر شدن.

و میان دیگر شدن، با دیگری شدن، فاصله، میان خویشتن را عینیت بخشیدن، با خویشتن را در دیگری یافتن است.

به این نگاه نکتید که در دل این جنبش، هنوز بسیاری کسان، با همه ی حرمتی که نسبت به خود بر می انگیزانند - و شایسته ی شرافت پایداری ایشان است - هنوز از گام های اول (ساختار نگاهداری، اما «اصلاحات»)، فاصله بی در خور و خورد گام های مصمم توده های جنبش نگرفته اند.

به این نگاه نکتید. این گذراست. تنها آن کسان (چه از میان همین ها و چه از میان دیگران) در ادامه ی راه، باقی خواهند ماند که حرکت خود را با طنین گام های توده ها تنظیم می کنند.

و در طنین گام های توده ها، بشارت انقلاب است.

انقلاب!

نه در قرقیزستان ۲۰۰۵، و نه در قرقیزستان ۲۰۱۰ ما شاهد انقلاب نبوده ایم. اگر چه اولی «انقلاب لاله» نام گرفت، و دومی هم لابد در جستجوی نامی برای خویشتن است با پیشوندواری انقلاب شاید.

مردم، در قرقیزستان ۲۰۰۵ و در قرقیزستان ۲۰۱۰ حتماً حرف هایی برای گفتن داشته اند. اما حرف هایی که هنوز برنیاخته از دهان، در هوایی آلوده ی تنفس پایگاه های نظامی بزرگ دو بیگانه ی اشغالگر - اشغالگر «قانونی» و نامرئی - فروریختند و محو شدند؛ و فرو خواهند ریخت و محو خواهند شد... فعلاً، این، آمریکا و ناتو، و در پس پشت آنان، اسرائیل. خیمه زده در اینجا و آنجای منطقه، از یکسو، و روسیه ی مافیاهای مخوف اقتصادی و سیاسی و نظامی و رسانه بی، از سوی دیگر، هستند که دارند سرنوشت مردم فقیر و محروم این کشور کوچک پنج میلیون نفری را رقم می زنند.

قرقیزستان ۲۰۰۵ سومین جمهوری «اتحاد جماهیر شوروی» سابق بود که در فاصله ی فقط یک سال و نیم، از دست حکومت هایی که آنگونه که می بایست مطلوب آمریکا نبودند خارج شد.

نخست: گرجستان در سال ۲۰۰۳

بعد: اوکراین در سال ۲۰۰۴

و بعد تر: قرقیزستان در سال ۲۰۰۵

قرقیزستان، تقریباً از همان نخستین ماه های اشغال افغانستان تا همین امروز، مهم ترین محل گذار نیرو های آمریکایی به افغانستان در منطقه است.

پایگاه نظامی بزرگ آمریکا در قرقیزستان، یعنی پایگاهی که امروز «ماناس» نامیده می شود، در همان ایام در قرقیزستان برپا شده است.

در حال حاضر، علاوه بر عبور یا اسکان صد ها و هزار ها تانک و وسایل مورد نیاز در جنگ، ماهانه، سی و پنج هزار نیروی آمریکایی، برای ورود به افغانستان یا خروج از افغانستان، از همین پایگاه استفاده می کنند. سی و پنج هزار.

قرقیزستان در میان سه کشور دیگر «مشابه»: ازبکستان، تاجیکستان، و قزاقستان قرار دارد که در آن ها نیز نیرو های متحد آمریکا (آلمان، فرانسه، و ناتو) برای خود جا خوش کرده اند. به عنوان مثال، ناتو و آمریکا، در دو کشور تاجیکستان و ازبکستان، پایگاه نظامی دارند. و آلمان و فرانسه هم در همان دور و بر ها می پلکنند...

این، یک طرف قضیه است. در طرف دیگر قضیه، روسیه هم هست. و سرش هم اصلاً و ابداً بی کلاه نمانده است. هم پایگاه نظامی بزرگی در قرقیزستان دارد؛ و هم قرقیزستان، جزء پیمان دفاعی و امنیتی مهم CSTO است با محوریت روسیه، و شرکت ارمنستان، تاجیکستان، ازبکستان، بلاروس، و قزاقستان.

آقایف که در سال ۲۰۰۵ - ظاهراً - به وسیله ی مردم، با روی کار آمدن همین کسی برکنار شد که بعد از بازی دادن مردم، حالا به وسیله ی همان مردم با یک مهره ی دیگر در یک نظام همچنان دست نخورده (قابل توجه مخالفان ساختار شکنی!) تعویض می شود، با از گلیم خویش فراتر نهاده بود: او تقریباً دو سال قبل از سقوط، به روسیه برای استقرار یک پایگاه نظامی بزرگ در خاک قرقیزستان چراغ سبز نشان داد و اسباب مزاحمت و مشغله ی فکری آمریکا را فراهم آورد. و بعد هم آمد به سرش آنچه آمد...

قرقیزستان، فقط همسایه های کوچک و قابل کنترل (ازبکستان، قزاقستان، و تاجیکستان) ندارد، بلکه همسایه ی دو کابوس بزرگ آمریکا در منطقه و جهان نیز هست: چین، به طور بی واسطه، و روسیه با واسطه ی قزاقستان!

در فوریه ی سال گذشته، رییس جمهوری بخت برگشته ی قرقیزستان، با آمریکا به بازی بخت آزمایی پرداخت، و با برنده شدن ۶۰ میلیون دلار، دست از تهدید کردن آمریکا به بستن پایگاه نظامی بی آنچنان با اهمیت که ذکر آن در بالا آمد، برداشت.

اما گویا این ۶۰ میلیون دلار، به مذاق او بیش از اندازه ی لازم مزه کرده بود. چون به نزد روسیه رفت، و از روسیه، به ازای دادن وعده ی بستن پایگاه آمریکا در قرقیزستان، وعده ی کمکی چندین برابر کمک آمریکا گرفت. و معلوم نیست چرا زیر حرفش زد و نه تنها به عهد خود با روسیه عمل نکرد، بلکه حتی گویا - در نهان - برای تأسیس یک پایگاه نظامی جدید آمریکا در قرقیزستان، با آمریکاییان وارد مذاکره شد. و علاوه بر این، همزمان، بازرگانان و واسطه های روسی در قرقیزستان نیز با محدودیت ها و مشکلاتی روبرو شدند.

و ... ناگهان، همه دیدند که شد آنچه شد:

بیچاره خر آرزوی دم کرد

نایافته دم، دو گوش گم کرد...

بی سبب نیست که روسیه، اگر چه به نیرو های خود در قرقیزستان آماده باش داده است، «خوشحالی شرمگینانه» ی خود را - حتی از زبان پوتین - نسبت به آنچه پیش آمده است، تلویحاً بیان می کند.

و مردم هم که فعلاً در صحنه اند. تا دوباره بعذرتر، بر مهره ی تعویض شده ی جدید در یک نظام غیر جدید، و در یک ساختار شکسته نشده و دست نخورده، برشورند یا برنشورند.

بقیه ی حکایت را به عهده ی زمان بگذاریم، و به خودمان و جنبش بزرگ خودمان برگردیم. جنبشی که مستقل است؛ آگاه و آگاهی پذیر و آگاهی بخش، و بالیده و بالنده و بالندگی آفرین، و پالوده و پالایش یابنده و پالاینده است.

و نیز پیروز شوند. و این آخری اما «بشرطها و شروطها». و ساختار شکنی، و پشت سر گذاشتن گذشته (نه بازگشت به آن)، و ویران کردن آنچه هست و باز ساختن بنایی نوین، ولی در عین حال: اجتناب و اجتناب از دوقطبی شدن نیروهای جنبش (تا منتهی الیه مرز پرنسپس ها)، و هوشیاری و هوشیاری و هوشیاری در برابر کسانی که (به فرموده یا نافرموده) در جهت آنتاگونیستی کردن تضاد های موجود میان گرایش های مختلف درون جنبش، اهتمام بلوغ می ورزند و سعی بی دریغ می دارند «مین شروطها»!

۲۲ فروردین ۱۳۸۸

<http://www.ghoghnoos.org>

جا پای مهاجرانی نگذارید؟

البته در بهمن ماه و در جریان برگزاری جشنوار فیلم فجر در بهمن ماه هفته نامه "یالثارات" مطلبی درج کرد که در آن از عملکرد سینمایی وزارت ارشاد به سختی انتقاد کرد.

در این مطلب آمده بود: "آیا قرار است شما جا پای مهاجرانی بگذارید؟ شما باید هرچه زودتر تکلیف خود را با معاون سینمایی خود روشن کنید. اگر اختیار عزل چنین معاونی را ندارید استعفا بدهید تا لااقل شریک جرم چنین معاونی نباشید." این با هم دولت دهم با ادبیاتی در این انتقاد مواجه شد که پیش از این تنها مختص به دیگران بود. "یا لثارات" دولت را متهم به این کرد در این جشنواره "فیلمهای پورنو" نمایش داده است.

زنگ خطر به صدا در آمد

سه سال قبل و به دنبال بیانیه وزارت ارشاد علیه "رادیو جوان" عماد افروغ نماینده اصولگرایی مجلس به شدت از این نهاد انتقاد کرد و گفت: "در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ذهنیت رو به انسدادهای فزایندهای در حال شکلگیری است که با نگاهی تنگ‌نظرانه در جهت محدود کردن آزادی رسانه‌های منتقد اما طرفدار نظام حرکت می‌کند."

در جریانات بعد از انتخابات 1388 بیشتر رسانه‌های اصلاح طلب به بهانه فتنه انگیزی تعطیل شدند، اما وقتی که روزنامه‌های دیگری هم که سردمدار اصولگرایی در ایران بودند با هر انتقادی به دولت و عملکرد نهادهای مربوط به آن تذکر می‌گرفتند، پیش بینی عماد افروغ به واقعیت نزدیکتر می‌شد.

عجیب ترین تذکر

15 دی ماه روزنامه "جمهوری اسلامی" به دنبال درج خبر بیانیه میرحسین موسوی از هیات نظارت بر مطبوعات تذکر گرفت. این عجیبترین تذکر بود که این هیات به مطبوعه ای داده بود.

روزنامه جمهوری اسلامی که در 30 سال حکومت جمهوری اسلامی ایران از طیف تندروی اصولگرایان بود، در دولت احمدی نژاد تذکر گرفت.

اصولگرایان فیلتر شدند

هنگامی که در نخستین روزهای کاری مجلس شورای اسلامی علی مطهری و محمدجواد آرین منش به خاطر توقیف روزنامه اعتماد و هفته نامه ایراندخت به وزیر ارشاد تذکر کتبی دادند و خواستار پاسخگویی این وزارت خانه شدند، گمان نمی رفت در حالی که هنوز فروردین ماه به پایان نرسیده است سایت اصولگرایان مجلس فیلتر شود.

سیدمحمد حسینی، در جریان سفر استانی هیات دولت به استان آذربایجان غربی، در نشستی با نمایندگان رسانه‌ها، ضمن اشاره ضمنی و انتقاد از اتهامات فساد اقتصادی و اختلاس وارده از سوی برخی نمایندگان اصولگرا به معاون اول رئیس دولت، "سوء مدیریت" و "انتشار مطالبی که با ادب و اخلاق سازگاری نداشت" را دلیل فیلترینگ سایت اصولگرایان اعلام کرد.

با سایت الف برخورد می شود

در این میان پرونده سایت الف متعلق به نماینده اصولگرا اما منتقد دولت، احمد توکلی به کارگروه تعیین مصادیق مجرمانه ارجاع شد تا مورد برخورد واقع شود.

خبرگزاری دولت نوشت علی اکبر کسانیان از نویسندگان پیشین روزنامه کیهان که اکنون به دبیری هیات منصفه مطبوعات رسیده خواستار برخورد دادستانی با سایت الف شده است و گفته که «اقدام سایت خبری الف و سایت‌های مشابه آن مصداق افترا و تهمت است.»

«سایت الف» پیشتر در مرداد سال ۸۷ و در جریان افشای اسنادی مبنی بر جعلی بودن مدرک دکترای علی کردان وزیر وقت کشور به دستور سعید مرتضوی فیلتر شده بود اما پس از انتشار نامه سرگشاده توکلی به محمود هاشمی شاهرودی در دهم شهریور همان سال به دستور رییس وقت قوه قضائیه از این سایت رفع فیلتر شد.

ایرنا، ارگان رسمی دولت، انتشار مطالب و عکس‌های درباره فساد اقتصادی معاون اول احمدی نژاد در سایت الف را، "مصادیق افترا، اتهام افکنی و تشویش اذهان عمومی علیه مقامات و نهاد‌های کشور" ذکر کرده بود.

تذکر به مطبوعات باقی مانده

با این حال نخستین ماه از بهار 89 هنوز حاوی اخبار خوشی برای اهالی رسانه نبود. با اینکه دیگر در عمل روزنامه اصلاح طلبی باقی نمانده است باز هم هیات

از فیلتر سایت تا تذکر کتبی به خطیب جمعه!

حلقه تنگ تر می شود!؟

یلدا آراسته



جرس:

در ادامه سلسله اختلافاتی که در ایران میان دولت و سایر نهادها پیش آمده، اکنون پای وزارت ارشاد نیز به میان کشیده شده است و این وزارت خانه که زمانی تنها پاسخگوی اعتراضات اصلاح طلبان بود، حالا مجبور پاسخ گویی به اصولگرایان شده است.

اختلاف میان دولت و مجلس کار را به آنجا رساند که سایت اصولگرایان مجلس به خاطر انتقاد از معاون اول رئیس جمهور بسته شد. از سوی دیگر امام جمعه مشهد آقای علم الهدی که زمانی تنها منتقد سرسخت دولت اصلاح طلبان بود و تمام فسادها را متوجه این دولت می دانست، حالا منتقد سیاست های فرهنگی دولت دهم شده است و انتقادهایش وزارت ارشاد را به نامه نگاری وا می دارد. هرچند به نظر بسیاری از کارشناسان سیاسی این اختلافات می تواند جنبه نمایشی داشته باشد تا اصولگرایان اعلام کنند به دنبال منزوی کردن اصلاح طلبان در سیاست خود منتقد دولت خواهند بود، اما از سوی دیگر چند دستگی میان این گروه و تندروی های دولت دهم این اجازه را نمی دهد که آرامش در حکومت وجود داشته باشد و هر روز صدای اعتراضی از سویی به گوش می رسد.

به هنر خیانت می کنید

آقای علم الهدی خطیب جمعه مشهد که در سال گذشته یکی از بزرگترین حامیان دولت دهم بود و همواره سخنانی تند علیه معترضان در نمازهای جمعه می گفت و راهکارهایی خشن برای برکناری آنها ارائه می داد، در نخستین هفته های بهار امسال شمشیر انتقاد خود را به روی دولت گشود. او در سخنرانی خود از مجوز گرفتن برخی فیلم ها شکایت کرد و گفت: "متأسفانه فیلم های ممنوعه را آزاد می کنید و روی پرده می برید و اگران می کنید و فکر می کنید با این کار خدمت به هنر می کنید، در صورتی که به هنر و هنر هفتم جنایت می کنید." او با تذکر به مسولان سینمایی کشور گفت: "متأسفانه بعضی از مسئولین ندانسته به بسیاری از این فیلم ها مجوز می دهند و قصد فساد در جامعه را ندارد ولی بدانند که عمل آنها فاسد است."

پیش از این و در زمان ریاست جمهوری احمدی نژاد چنین انتقادات فرهنگی از سوی مراجع و خطیبان جمعه سابقه نداشت، چرا که روند سانسور و سختگیرانه‌ی مجوز چنان در این دولت سخت بود که محصولات قابل توجهی مجوز انتشار نمی گرفتند.

وزیر ارشاد دولت نهم، صفار هرندی حتی پس از مجوز گرفتن یک فیلم وقتی تشخیص داد که آن فیلم مناسب نیست آن را از روی پرده سینما پائین کشید.

مگر ما دولت اصلاحاتیم؟

با این حال این انتقاد خطیب جمعه مشهد بدون پاسخ نماند و جواد شمقدری معاون سینمایی ارشاد در نامه‌ای سرگشاده به این انتقادات پاسخ گفت. شمقدری در نامه خود از این گلایه کرد که چرا آقای علم الهدی انتقادات خود را به او نگفته است تا به آن جامه عمل بپوشاند و آورد "مگر دولت آقای احمدی نژاد دولت اصلاحات است که به نظرات و تماس‌های ائمه جمعه واقعی ننهد. من به عنوان معاون وزیر در امور سینمایی کشور در دسترس هستم و می توانم به هر شبهه و سنوالی که با یک تماس تلفنی پاسخ دهم و در صورت لزوم در یک جلسه حضوری این مباحث را به نقد و بررسی بگذاریم." به این ترتیب شمقدری در این موارد حساب خود را از دولت اصلاحات جدا کرد، هرچند که در عمل برای نخستین بار از همان دست انتقاداتی که به دولت اصلاحات می شد سرانجام دامن این دولت را هم گرفت و علم الهدی آنها را به فساد متهم کرد.

۲۳ فروردین ماه ۱۳۸۹

وی پیش از آن، در کتاب خود گفته بود: "... همین کافی است که یک رییس‌جمهور سیاهپوست داریم. این کتاب تلاشی است برای اینکه یک سری نصیحت‌های عادلانه و منطقی به رییس‌جمهور کنونی داده باشیم." وی اوپاما را "وجدان زنده ولی بدون شجاعت" می‌داند و در عین حال معتقد است وی در روند ریاست جمهوری خود، سیاستی متفاوت با گذشته اعمال نکرده است.

هلن چندی پیش طی کنفرانسی در کاخ سفید، هنگامی که اوپاما با دلجویی و مهربانی از او خواست سوالی بپرسد، صراحتاً پرسیده بود: "آقای رئیس‌جمهور! آیا می‌دانید تنها کشوری که در منطقه خاورمیانه به بمب اتم دسترسی دارد کدام است؟"

این سوال شفاف هلن توماس اگرچه با پاسخ غیرشفاف و انحرافی - و حتی می‌توان گفت بی‌نتیجه - اوپاما روبرو شد، اما بر این ادعای هلن که زمان جورج بوش گفته بود "باید به این نکته اشاره کنم که گرچه در کاخ سفید سؤالات مطرح نشده وجود ندارد، اما بی‌شمار سؤالات بی‌پاسخ وجود دارد"، صحنه گذاشت.

باراک اوپاما در جواب این خبرنگار چالشگر کاخ سفید خاطر نشان کرده بود نمی‌خواهد این مطلب مورد باور واقع شود که در خاورمیانه کشوری سلاح اتمی دارد؛ چرا که چنین چیزی موجب ایجاد خطر برای همه خواهد بود.

هلن معتقد است اوپاما جواب سوال او را نداده است و رئیس‌جمهور آمریکا عوض اینکه بگوید باور ندارد، باید جواب صحیح خود را می‌داد... این نشانه این است که وی دوپهلوی صحبت می‌کند و وی بر خلاف اغلب وعده‌هایش عمل کرده است... وی که مادر بزرگ خبرنگاران عنوان دارد، تأکید کرده است "در کنفرانس مطبوعاتی بعد، دوباره از اوپاما سوالم را تکرار خواهم کرد و به او این دفعه می‌گویم بالاخره نفهمیدم کدام کشور خاورمیانه سلاح هسته‌ای دارد." هلن همچنین از مخالفین جنگ در عراق و افغانستان نیز به شمار می‌رفت؛ وی در واکنش به جنگ آمریکا علیه عراق گفته بود: "به عقیده من، این جنگ برای هر شهروند آمریکایی بسیار متأثر کننده و تکان دهنده است." مادر بزرگ خبرنگاران، معتقد است که حتی بوش تا به حال به سؤالات ویژه وی پیرامون آن جنگ پاسخی شفاف نداده است.

در یک مراسم شام در حضور جورج بوش، هلن توماس آواز کوتاهی در مورد آرزوی رییس‌جمهور شدن هیلاری کلینتون را خوانده بود که مورد استقبال جورج بوش قرار گرفت و رو به هلن کرد و گفت اگر سؤالی داری می‌توانی مطرح کنی. هلن گفت می‌ترسم پشیمان شوی. بوش ادامه می‌دهد پس بگذار درخواستم را پس بگیرم. هلن ادامه می‌دهد چرا به عراق حمله کردید؟ هر دلیلی که در این مورد ارائه شده غیر صحیح از کار آمده است و به نظر می‌رسد از همان زمانی که وارد کاخ سفید شدی، تصمیم حمله را گرفته بودی. با اینکه بوش این مسئله را بوش به شدت رد کرد، اما همانند همیشه، هلن توانست روسای جمهور را به چالش و آچمز بکشاند و با جسارت تمام و آزادی کامل توانست و می‌تواند تمام اخبار کاخ سفید را از دوران ریاست جمهوری جان اف کندی تا به حال ادامه دهد و امروز نیز مانند همیشه در کنفرانسهای مطبوعاتی روسای جمهوری آمریکا در کاخ سفید شرکت کند.

هلن توماس و ایران

این روزنامه نگار کهنه کار و آزاده آمریکایی، چندی پیش در گفتگو با روزنامه اتریشی اشتاندارد (استاندارد) در پاسخ به پرسشی پیرامون استراتژی ایالات متحده در برخورد با برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی گفته بود "چرا ما باید به ایرانها حمله کنیم... به نظر من نه فقط ایرانها، بلکه همه انسانها وقتی ببینند که دارد به کشورشان حمله می‌شود، واکنش نشان می‌دهند."

پرسش و پاسخ مشهور هلن توماس با سخنگوی دولت جورج بوش در مورد ایران نیز جالب توجه بود که هلن توماس، دانا پرینو را نیز به بن بست کشیده بود. این گفت و گو که با پرسش هلن مبنی بر اینکه "کاخ سفید علاقه دارد که فناوری هسته‌ای به دست ایران نرسد؛ آیا کشوری در خاورمیانه وجود دارد که تسلیحات هسته‌ای داشته باشد؟"، آغاز شد که سخنگوی کاخ سفید هم گفت: پاسخ آن را به این کشورها واگذار می‌کنم و هلن جواب داد: فکر می‌کنم که اطلاعات عمومی درباره این مسئله وجود داشته باشد... ولی من می‌خواهم بدانم که آیا کاخ سفید اطلاعی در این باره دارد؟ زیرا آنها هیچ چیزی اعلام نمی‌کنند... سخنگوی دولت بوش پاسخ داده بود: "نمی‌خواهم جواب دهم."

مادر بزرگ روزنامه نگاران آمریکا و جهان، از سال ۱۹۶۰ با چندین تن از روسای جمهور ایالات متحده، از جان کندی گرفته تا باراک اوپاما کار کرده و اولین زنی بود که سنت شکنی کرده و به باشگاه روزنامه نگاران و خبرنگاران آمریکا راه یافته است؛ چرا که این باشگاه تا دهه شصت، از ورود زنان خودداری می‌کرد.

نظارت بر مطبوعات با دست پر جلسه اشان را تمام می‌کند. هیات نظارت بر مطبوعات به روزنامه مشهوری به دلیل انتشار مطالب خلاف واقع و پخش شایعات در شماره مورخ 27 اسفند ماه سال گذشته و روزنامه جمهوری اسلامی به علت انتشار مطالب خلاف واقع و پخش شایعات در شماره مورخ 15 فروردین ماه جاری به استناد بند 11 ماده شش قانون مطبوعات تذکر داد.

همچنین روزنامه خراسان به دلیل انتشار مطلبی که مشتمل بر تحریف آموزه های دینی است و شائبه عدم مراعات شان آیات الهی از آن برداشت می‌شود، به استناد بند هفت ماده شش قانون مطبوعات، تذکر جدی گرفت و مقرر شد جهت پیگرد قانونی، موضوع به مراجع قضایی ارجاع شود.

برخورد نمی‌کنیم

احمدی نژاد با این حال هیچ‌گاه از موضع خود پائین نیامد و همواره اعلام کرد که با مطبوعات در ایران برخورد نمی‌شود.

هنگامی که گزارشگران بدون مرز رتبه ایران را در خصوص آزادی مطبوعات 172 از 175 کشور اعلام کرد، وزیر ارشاد دولت دهم از آن انتقاد کرد و اعلام کرد که اعلام این رتبه برای آن بوده است که چهره نامناسبی از نظام به جهان ارائه کند.

با این حال روال بستن روزنامه‌ها و دستگیری روزنامه نگاران اصلاح طلب در ایران ادامه داشت.

منتقدان سکوت کنند

سال 89 برای دولت احمدی نژاد سالی است که هر مخالف و معترضی باید سکوت کند، صدای رسانه هر چند که از طرفداران دولت و همصدا با او باشد اگر منتقد شود خاموش می‌شود و این آسیبی است که سالها پیش کارشناسان سیاسی آن را پیش بینی کرده بودند.

شاید حالا که دیگر جناح اصولگرای ایران هم تریبون هایش را از دست می‌دهد و با محدود می‌شوند، این راهکار میر حسین موسوی بیشتر به چشم بیاید که معتقد است: "کم هزینه ترین راه در اداره کشور آزادی فعالیت تشکل‌ها، رسانه‌ها، نهادهای صنفی و مدنی... است و نه تقابل و مقابله با آنها."

آقای اوپاما؛ سیاست شما در اسرائیل اشتباه فاحش است

حمیدرضا تکاپو



جرس:

وی در آستانه نود سالگی، کماکان به صراحت لهجه و چالش طلبی سیاستمداران و صاحبان قدرت مشهور است و در پاسداشت رکن چهارم دموکراسی، همچنان معتقد است که "وظیفه رسانه‌ها دور نگه داشتن ملت از حقیقت نیست؛ بلکه به بیان دقیقتر، رسالت رسانه گفتن حقیقت به مردم است و دموکراسی بدون آگاهی بخشی به مردم، نه ممکن می‌باشد و نه دموکراسی خواهد بود." هلن توماس، روزنامه نگار آمریکایی لبنانی الاصل، با کارنامه‌ای بالغ بر شصت سال سابقه روزنامه نگاری و خبرنگاری در کاخ سفید و مطبوعات آمریکا، در سال ۲۰۱۰ نود ساله می‌شود و هنوز در عین تواضع و با سؤالاتی سخت و دشوار خود، روسای جمهور ایالات متحده و صاحبان قدرت را به چالش کشیده و ناتوان گذاشته است.

آقای رئیس‌جمهور اشتباه می‌کنید!

مادر بزرگ خبرنگاران، صراحتاً در گفت و گویی صریح بی‌پرده سیاست‌های باراک اوپاما در خاورمیانه را فاجعه‌آمیز می‌داند و معتقد است "اوپاما اکنون نمی‌داند که چه اقدامی باید انجام دهد... خیلی راحت می‌توانست ابتدا شهرک‌سازی توسط اسرائیلی‌ها را متوقف کند تا مذاکرات پیش رود؛ اما با آنها مدارا کرد و امتیاز داد و مهلت داد و در نهایت مجدداً اجازه داد دست به شهرک‌سازی بزنند. این با روند توافقات و مذاکرات انجام شده در تضاد است و یک اشتباه فاحش است."

دیدار اعضای نهضت آزادی با زندانیان از بند رسته



روسای جمهور می آیند و می روند؛ اما هلن می ماند...

هلن توماس همچنین اولین بانویی بود که در سال ۱۹۷۵ به ریاست خبرنگاران کاخ سفید در آمد و شخص اول در پوشش اخبار مربوط به ترور جان کندی، کناره گیری و سقوط ریچارد نیکسون و جنجال خبری ارتباط بیل کلینتون با منشی کاخ سفید بود.

سامانه خبری باشگاه خبرنگاران گفته بود از دهه شصت میلادی تا کنون، در مورد هلن توماس روایت است که "رؤسا می آیند و می روند ولی هلن از چهل سال پیش همینجا پابرجاست و مانده است."

هلن توماس کیست؟

خبرنگار کاخ سفید در مورد بیوگرافی خود می گوید پدرش از شهر طرابلس لبنان است که در سال ۱۸۹۰ از طرابلس لبنان به کنتاکی آمریکا مهاجرت و در سال ۱۹۰۳ به لبنان بازگشت تا بعد از ازدواج برای همیشه به آمریکا بازگردد و هلن در چهارم اوت ۱۹۲۰، در روستای وینچستر ایالت کنتاکی متولد شد.

خانواده توماس در سال ۱۹۲۴ به شهر دیترویت می روند تا از شکوفایی اقتصادی این شهر که ناشی از کارخانه های تولید ماشین بود، بهره مند شوند. پدر هلن در دهه ۳۰ که رکود اقتصادی شدیدی بر آمریکا حاکم بود، مغازه کوچکی داشت و به کار خرید و فروش املاک می پرداخت.

وی از دهه چهل بطور حرفه ای روزنامه نگاری را آغاز کرد و از سال ۱۹۴۳ تا سال ۲۰۰۰ برای یونایتدپرس کار می کرد و طی آن مدت، تمامی اخبار مهم را مورد پوشش قرار داد و به برکت وجود او بود که این خبرگزاری از معروف ترین رسانه های آمریکا معرفی شد. وی در همان رسانه بازنشسته شد.

شیخ شرکت های مطبوعاتی کاخ سفید

یکی از اتفاقاتی که هلن را وارد کاخ سفید کرد این بود که در زمانی که موبایل و پوشش مستقیم خبری ممکن نبود، وی را که ساعت ها در سرما به انتظار جان کندی می نشست، انگشت نمای اعضای دفتر وی کرد و یک روز رئیس جمهور از شدت سرما نگران حال هلن توماس می شود و از او می خواهد که وارد کاخ سفید شود و از آن به بعد بود که زندگی حرفه ای هلن توماس آغاز می شود و با مصاحبه برجسته ای که با کندی شروع کرد، تا امروز چالشگر کاخ سفید باقی ماند.

هلن از تابستان ۲۰۰۰ تا امروز نیز، بطور افتخاری ستون نویس هرست نیوز سرویس بوده و پنج جلد کتاب از جمله کتب مشهور «گوش کن آقای رئیس جمهور» و «ناظران دموکراسی» را منتشر نموده است. سوالات، نقطه نظرات و دیدگاههای انتقادی وی پیرامون مسائل خاورمیانه و سیاست های اتخاذ شده توسط روسای جمهور دموکرات و جمهوری خواه آمریکا، غالب اوقات در دسر آفرین و چالش ساز برای شخص اول مملکت بوده و گاه آنها را به سکوت و آجمز واداشته است. وی سال ها مشهور به "شیخ شرکت های مطبوعاتی کاخ سفید" بود.

خاورمیانه و دیکتاتورها

هلن جایی در مورد ریشه عربی خود و توجه ویژه اش به خاورمیانه گفته بود "بالاخره هر کسی از اصل و نسب خود تاثیر می پذیرد و من توجه خاصی به آن منطقه دارم؛ اما متأسفم که کشورهای منطقه همدست نبوده و دیکتاتورهای زیادی در این کشورها وجود دارد.

هلن توماس معتقد بود در زندگی حرفه ای خود با دو مشکل دست و پنجه نرم کرده است؛ اول اینکه روزنامه نگاری زن بود و دوم اینکه ریشه های خاورمیانه ای داشت. (با این حال وی خود را آمریکایی دانسته و بارها در مقابل خیلی ها ایستاد و گفت "این حق من است من در اینجا به دنیا آمده ام و قوانین و مقررات کشور را رعایت می کنم.")

اکنون در برهه کنونی و در آستانه نود سالگی عمر و شصت سالگی زندگی حرفه ای، هلن توماس خود با این پرسش ها روبروست که "آیا کاخ سفید خود را وارد بحرانی دیگر خواهد کرد؟"، "آیا مستأجر فعلی کاخ سفید، به بهای از دست دادن حمایت های لابی اسرائیل در آمریکا، دست از حمایت از دولت دست راستی و افراطی تل آویو بر خواهد داشت؟" پرسش هایی که فقط روزنامه نگاران می پرسند و پاسخ را تاریخ می دهد و نه تاریخ سازان...

از سویی دیگر، آنچه بر می آید اینکه هلن توماس به عنوان یک الگوی رسانه ای و چالشگر، می تواند رسالت رسانه ها و مطبوعات را به آنان یادآور سازد؛ محوری مختصات از رسانه های مداح و متعلق شروع و تا رسانه های منتقد و مستقل ادامه می یابد... اما رکن چهارم دموکراسی ...

منابع: تارنمای رسمی هلن توماس، یونایتد پرس، باشگاه خبرنگاران

در ستایش سکولاریسم به مثابه اندیشه ای مدرن و دمکراتیک

خسرو باقرپور



• انقلاب مشروطه سکولاریزم را در سطوحی به مثابه نهاد و ساختار در میهن ما ترویج کرد. ساختارهای قضائی و حکومت داری جدید را در ایران چون جدائی سه قوه، حق رای دادن، برپائی مجلس نمایندگان مردم، و تدوین قانون اساسی به مثابه میثاق ملی بین مردم و حکومت پی افکند. این عناصر نوین عرفی و مدنی تا کنون در میهن ما فقط به اشکال ظاهری وجود داشته اند اما به ناگزیر نهادهایی هستند که حتی همین حاکمیت مذهبی و سنتی فعلی نیز قادر به نادیده گرفتن آنها نبوده است. ...

● توضیح:

این جستار را نزدیک به ده سال پیش نوشتم و در کتابی با نام "حکایت با صبا" به چاپ سپردم. اندکی بعد در اخبار روز نیز آوردم. اینک به دلیل اهمیت موضوع و ضرورت توجه بیشتر بر بحث های درگرفته در این باب، به باز چاپ آن اقدام می کنم. باشد که مفید فایده افتد.

آنچه از ما گشت کم گر از سلیمان کم شدی
بر سلیمان هم پری هم اهرمن بگریستی

میهن ما بیش از صد سال است درگیر نبردی است بی امان، نبردی که دیگر حتی ذکر آن حوصله مخاطبان را سر می برد ولی تاکنون به فرجامی روشن نیز نرسیده است، جامعه ما درگیر پیکار بین سنت و نو است. در این دوران بحرانی و طولانی گذار از سنت به نو اندیشمند دلسوز و فرهیخته ایرانی ناگزیر است برخوردی درخور، آگاهانه و هوشمندانه با این بحران و علل و عوامل آن داشته باشد. به این معنی که جایگاه معرفت تاریخی و فرهنگی خویش را در ارتباط با فرهنگ امروزین جهان در همه ابعاد پیچیده آن بیابد. و این میسر نمی شود مگر آن که به نقد سنت و معرفت و هویت تاریخی خویش بپردازد و آن کند که به شناخت مبانی هویت خویش و درک آن برسد. با انقلابی که سالها پیش روی داد ذات و نهاد و اندوخته فکری و معرفتی ما آغاز به عریان شدن کرد و ما در ابتدای راهی قرار داده شدیم تا ببینیم و درک کنیم که چه بوده و که بوده ایم. به داور نشسته در مورد خویش و همچنین در مورد فرهنگ و تاریخ خویش، و در این روند شروع به آموختن کردیم تا گستره اندیشه گی خویش را از منظر واقع گرائی عمیق تر ببینیم. از ساخت های فکری و ساختارهای هنجاری کهن فاصله گرفتیم و معاصر شدیم. و هم زمان با آن در عرصه پیکاری بی امان و جان ستان گرفتار آمدیم.

گذشته ای که می خواست دست نخورده و قاهر و برقرار باشد و ماهیت و هویت دست نخورده بماند با ما سر سازگاری نداشت، فرهنگ (هنجارهای فرومایه) و هنجار و عادات و سنت های کهن به روی ما تیغ آخته از نیام کین کشیدند و ما نیز که از بضاعت درخور دستمان تهی بود در این کارزار گرفتار آمدیم. فرزند خشم آگین سنت که دیو خسونت است ما را از بستر رشدمان تاراند و پرتاب کرد به جایی دور که غم ناله دریغ و دردش به گوش جانمان نشست و حضورمان را در آشیانه بالندگی مان کم رنگ و کم اثر کرد. اما رزم سنت و نو و همآوردی فرهنگ و فروهنگ در ایران ما و بین ایرانیان در هر کجا گویا سر ایستائی ندارد.

سنت خوش دارد بلمد بر بستر عادات و هنجارها و ارزش های کهن، و "نو" مته های تیز خویش را بر صخره های باستانی سنت به کار آورده است. بر صخره های سخت "سنت" بذر "نو" جوانه زده و برای تغییر در هنجارها و ارزش ها و عادات کهن ریشه های خویش را مته وار به کار گرفته است. اما جامعه ما هنوز از گذشته خویش نگسسته است و هنوز هم به رغم تلاشها و جنبش های گوناگون نتوانسته است به تمامی راه خویش را برای برقراری نهادهای مدنی و ساختارهای دمکراتیک و هنجارهای معرفتی مدرن بگشاید.

راست این است و پیش از این نیز بار ها نوشته بودم که "تحت لوای حاکمیت مذهبی در میهن ما اندیشه ای امکان و اجازه ی ارائه خویش را یافته است که دایره نمود و بودش همانا حول نقطه پرگار حکومت مذهب و اندیشه های سنتی و مجاز اسلامی چرخیده باشد. اما چندی است که اندیشه خروج از این دایره و پا گذاشتن به عرصه عرفی شدن دین و تحقق دمکراتیسم سیاسی که اصلاح طلبی نام یافته است میهن ما را در تب و تابی پر شور فرو برده است. هر چند این امر شتاب بسیاری نداشته است ولی با مقاومت شدید سنت گرایان محافظه کار و ضداصلاحات روبرو گردیده است که کوچکترین فرصت را برای سرکوب و بی اعتبار کردن آن از دست نداده اند. جدای از برخوردهائی که با مضمون و ماهیت این نبرد و نیروهای آن در گرفته است نگارنده قصد طرح این پرسش را دارد که: آیا در ایران تاسیس و نهادی شدن نهادهای عرفی و دمکراتیک در بستر سنت و فرهنگ ما وجود دارد؟ و یا برای تحقق نهادهای عرفی و دمکراتیک باید به قبول کلیت تجددگرایی و از جمله جدائی نهادی ترین پایگاه سنت یعنی مذهب از سیاست و حکومت دست یافت؟ با قطعیتی جدی می توان گفت که تحقق دمکراسی و عرفی گرائی بدون استقرار ساختارهای سیاسی و اجتماعی سکولار امکان نخواهد داشت. دمکراسی و مدرنیسم و راه کارهای اجتماعی عدالت پژوهانه امروزین پروژه هائی مدرن هستند که بر بستر پیش ساخت های اجتماعی مدرن امکان استقرار دارند و بر زمین لرزان سنت و حاکمیت غیرعرفی مذهبی استواری نمی یابند. پس برای تحقق شرایطی که در ایران امکان بحث و فحص و نبردی نظری را در سطحی گسترده و آزاد فراهم آورد ضروری است فرهنگ سیاسی عرفی در جامعه استقرار یابد و اهرم ها و نهادهایی تاسیس شوند که امکان چنین شرایطی را فراهم و نیز تضمین کنند." برای تحقق آماج گفته شده در بالا دو ساختار مهم فرهنگی و تاریخی در عرصه های عمل و اندیشه باید تغییر کنند. اول، نگاه سنتی پاتریمونیل به حاکمیت سیاسی و دولت. دوم، دین به مثابه نهاد دولتی تنظیم کننده امور دنیوی مردم (سیاسی، اقتصادی، قضائی).

سکولاریزم به مثابه فرایند عرفی شدن جامعه در واقع بدون تغییر دو بنیاده فوق به سامان نخواهد رسید. فرآیند عرفی شدن جامعه و ورود به عرصه مدرنیته در جامعه ما و هر جامعه سنتی دیگر در تقابل با نهادها و نیرو ها و اندیشه هائی قرار می گیرد که بود و نبودشان منوط به حفظ سنت است. سنت مهم ترین مانع و رادع هر تحول اجتماعی است، با این دلیل ساده که بروز هر تحول اجتماعی، تغییر روابط قدرتی و مبانی ارزشی آن را باعث خواهد شد. در میهن ما ایران تضاد میان فرایند عرفی شدن جامعه با اسلام از آن جا آغاز می شود که اسلام مهم ترین پایگاه سنت است. در ایران ما اسلام هم به عنوان دین و هم به عنوان قدرت سیاسی در جامعه حضور دارد و به همین دلیل تحول جامعه بدون عرفی شدن اسلام متحقق نخواهد گردید. در میان متفکران و سیاستمداران اسلامی درون و بیرون حکومت چند سالی است که تلاشهایی در غالب اندیشه و راه کارهای عملی سیاسی با مضمون عرفی و امروزین شدن اسلام صورت می گیرد. اما غالب اهالی این سیاست مذهبی علی رغم تقابلات بعضا حادی که با سنت گرایان محافظه کار و مستبد پیدا می کنند، حفظ حوزه قدرت را برای اسلام مجاز و مشروع می دانند و به این امر تجربه شده اجتماعی باور ندارند که اگر اسلام به عنوان یک امر وجدانی خود را به حوزه های اخلاقی و خصوصی اجتماع محدود کند آنگاه زمینه های رشد دمکراسی و تجدد و توسعه مدنی در میهن ما امکان بروز پیدا خواهند کرد. به بیانی دیگر این "سیاسیون" یک بار برای همیشه باید دریابند که رشد و توسعه و شکوفائی صنعتی و سیمای بین المللی معتبر در جامعه ای که توسط مدیران مکتبی و سیاستگزارانی که قائل به تفکیک عملکردهای اجتماعی از نگرش مقدس و خشک دینی نیستند غیر ممکن است. فضای سیاسی نسبتا بازی که از دوم خرداد ماه ۱۳۷۶ با هوشیاری و بیداری مردم ایجاد شد امکان اشاعه نظرات فوق را در سطح متفکران اصلاح طلب دینی هر چه بیشتر فراهم آورد. همپای شکل گیری رگه هائی از عرفی گرائی در میان متفکران مذهبی، تهاجم سنت گرایان محافظه کار به این نیروها شدت گرفت و کلیه امکانات سنت گرایان مرتجع برای بستن دهان اصلاح گرایان و شکستن قلم های آنان بسیج شد. اصلاح طلبان حکومتی به درستی دریافته اند که "سیستمی که قدرت رفقم درونی نداشته باشد و نتواند خود را نقد کند یا به واسطه یک شورش و انقلاب سرنگون خواهد شد و یا به واسطه زوال و انحطاط تدریجی از میان خواهد رفت، کمابینکه تمدن یونان و آتن به واسطه اخراج عنصر نقد در شرایطی قرار گرفت که کم کم زوال و انحطاط یافت و از درون پوک شد چرا که قدرت ابتکار و خلافت خود را از دست داده بود. بنا براین نقد را باید میوه آزادی بیان دانست و حذف نقد توسط سیستم باعث اضمحلال و پوک شدن درونی سیستم می شود و هر سیستمی که این کار را انجام دهد خودش را نابود می کند"

چهارچوب قانون اساسی تصویب کند و برای نظارت هم شورای نگهبان تعیین شده است."

از این روشن تر دیگر نمی توان گفت. این اندیشه، میراث تام و تمام اندیشگی ی آیت الله خمینی است. حال اگر اصلاح طلبان حکومتی صد سال دیگر هم بکوشند سیمایی دیگرگون از میراث خمینی را بنمایانند راه به جایی نخواهند برد. آنان اگر راست می گویند و صادقانه باید قیای سیاست خویش را از پارادکس "مردم سالاری دینی" و "میراث اندیشگی خمینی" بکنانند. این گونه شاید امکان حضور در عرصه ی سیاست ممکن و امروزی را بیابند.

از عجایب روزگار اما این است که باید نه خطاب به مردم، بلکه در گوش سنگین حامیان به اصطلاح روشنفکر و سکولار اصلاح طلبان دینی فریاد زد که: بزرگواران! در عرصه سیاست و حکومت، بدون ورود به عرصه عرفی گرائی و بدون خروج از دایره قیودات مذهبی و اندیشه ی سنتی امکان دسترسی به جامعه ای مدرن و دمکراتیک و نو غیرممکن است. پروژه استقرار دمکراسی در ایران با همگامی و یاری اصلاح طلبان مذهبی و حکومتی به دفعات و به سختی شکست خورده است. جنبش ترقی خواه و نو اندیش ایران باید از راهکارها، تجارب و خصوصیات که در تاریخ معاصر ایران، منطقه و جهان وجود دارد بهره و پند گیرد و خود را با راه کارهای ارائه شده از جانب اصلاح طلبان شکست خورده حکومتی همراه نکند. اما دریا که این بصیرت وجود نداشته است و اندازاتی نیز که از جانب دلسوزان و دوستان اهل اندیشه بر زبان و قلم آمده پاسخی خصمانه یافته اند. چه می توان گفت غیر از این که:

دیده ای خواهم که باشد شه شناس
تا شناسد شاه را در هر لباس!

علیرغم این که در میهن ما حاکمیت مذهبی برقرار است ولی میهن ما سابقه ای با بیش از ۱۵۰ سال مبارزه برای استقرار مدرنیته و فرهنگ نوین دارد. انقلاب مشروطه و جنبش نظری و فرهنگی قبل و بعد از آن زمینه های قابل اتکائی آفرینند که به مثابه پیشینه فرهنگی عرفی ایرانی قابل توجه اند. انقلاب مشروطه سکولاریزم را در سطوحی به مثابه نهاد و ساختار در میهن ما ترویج کرد. ساختارهای قضائی و حکومت داری جدید را در ایران چون جدائی سه قوه، حق رای دادن، برپائی مجلس نمایندگان مردم، و تدوین قانون اساسی به مثابه میثاق ملی بین مردم و حکومت پی افکند. این عناصر نوین عرفی و مدنی تا کنون در میهن ما فقط به اشکال ظاهری وجود داشته اند اما به ناگزیر نهادهایی هستند که حتی همین حاکمیت مذهبی و سنتی فعلی نیز قادر به نادیده گرفتن آنها نبوده است. زمینه های اجتماعی عرفی گرائی در جامعه ما بیش از این ها است که از میان آنها می توان به وجود احزاب و مبارزات حزبی و پارلمانی در سالهای طولانی تاریخ معاصر اشاره داشت که محور سیاست در ایران بودند.

سابقه وجود اتحادیه های کارگری، صنفی، دانشجویی، زنان و عرصه گسترده هنر و ادب اجزای بسیار مهم فرآیند عرفی شدن و دمکراتیزه شدن جامعه ایرانند. در کنار همه این مولفه ها فرهنگ و سابقه چپ در جامعه ایران از گسترده گی و سابقه برخوردار است. مبارزاتی که چپ ایران در گستره ایجاد تشکیلات سیاسی سکولار، اتحادیه های کارگری، اقلیت های ملی و... کرده است در تاریخ معاصر ایران مستتر است. بر نطفه های فکری و فرهنگی نوین ایران است که مبارزه در راه گسترش دمکراسی و عرفی کردن عرصه های سیاسی و فرهنگی را تعمیق برند و در شناسائی اندیشه سکولاریسم و عرفی گرائی در گستره مبارزات دمکراتیک مردم بکوشد.

قصه ای بیدار سازد، قصه ای خواب آورد
در خرد هر داستانی را حساسی دیگر است.

توضیح ضرور:

جستار فوق پیش از این در مجموعه جُستار های ادبی- سیاسی ی "حکایت با صبا"، تابستان ۱۳۸۱ / چاپ اول/ انتشارات بیستون/ آلمان، نوشته ی خسرو باقرپور درج شده است.

(سخنرانی حجاریان در سال ۱۳۷۵ در دانشگاه تهران مندرج در روزنامه مشارکت ۴ فروردین ۱۳۷۹).

برخی از این اصلاح طلبان حکومتی حتی تا جایی پیش رفتند که دمکراسی را با شیوه های مقدس حکومتی اسلامی مغایر ندانستند که خود از رشد عرفی گرائی در میان این دسته از اصلاح طلبان حکایت دارد. احمد قابل از فعالان سیاسی جبهه مشارکت در مقاله ای با نام "خشونت گرایان و حذف اتکا به مردم" مندرج در روزنامه توقیف شده فتح روز سه شنبه ۲۳ فروردین ۷۹ در حالی که میزان عدالتخواهی حاکمان جمهوری اسلامی را با دمکراسی غربی مقایسه می کرد به نتیجه شگفتی آور زیر رسید:

"آیا آنان که در یک سخنرانی به مسئولان انتقاد می کنند مثل آیت الله منتظری و محسن کدیور به جرم ادعاکردن علیه حاکمان راهی زندان نمی شوند؟ و در مقابل امثال کلینتون رئیس جمهوری آمریکا، هلموت کهل صدراعظم وقت آلمان و نیکسون آمریکایی و آندره بوئی ایتالیایی و برخی مسئولان رده بالای حکومت های غربی محاکمه و محکوم نشده اند؟ آیا با همین معیار مردم اهل مذهب در ایران حق ندارند پذیرا شوند که دمکراسی غربی نزدیک تر به روش حکومتی امیرالمومنین علی (ع) بوده و هست! حالا اگر کار کشور به جایی برسد که هیچ مسئولی پیدا نشود تا این آرمان های بزرگ و اهداف ملت را تامین کند و چاره کار با بازنگری قانون اساسی حل نشود، یقیناً چاره دیگری جز رضایت دادن به تغییر حکومت و نظام و قبول عدم کارائی نظام جمهوری اسلامی نخواهد یافت."

حالا اگر پرسیده شود علل ثمر ندادن و ستروان ماندن تلاش های اصلاح گرایان دینی و حکومتی چیست؟ می توان گفت اشکال کار در ناپیگیری و سست عنصری اصلاح طلبان حکومتی است. گذر زمان به خصوص در شش سال گذشته ثابت کرده است که اصلاح طلبان حکومتی با وجود اشاراتی که در اندیشه و نظر به سیاست امروزی می کردند اما هرگز دست از حبل الله دین و سنت بر نداشتند. آنان در مقاطعی حساس و سرنوشت ساز از تمام مواضع اعلام شده خود عدول کرده اند. آنان هر زمان که جامعه خروج از این اضمحلال ملی و نابودی میهنی را فریاد زده است خاک "مردم سالاری دینی" و "سنت سیاسی خمینی" را در اندیشه و تمکین به احکام فوق ارتجاعی حکومت ولایت فقیه را در عمل به چشم آنان پاشیده اند. نتیجه ی این اعمال آنان نیز این شده است که مردم و بسیاری از نیروهای سیاسی، دیگر ذره ای اعتماد به آنان و قول و قرار هایشان ندارند. آنان بارها و بارها لعل اعتماد مردم را ارزان فروخته اند و اینک خذف اعتبار آنان و حامیانشان در داخل و خارج دیگر خریداری ندارد. بازتاب اعجاب انگیز این ذهنیت مردم را می توان در بی اعتنائی مطلق مردم به اعتراضات و تحسن اخیر مجلسیان مشاهده کرد. البته در این میان پاره ای از سیاست پیشگان بی افتخار خارج از نظام، که همیشه چشمانشان به دست و دهان قدرت بوده است هنوز از پاشیدن آن خاک به چشم مردم دست برداشته اند. این رهبران و فعالان سیاسی ی بی اعتبار نیز می روند تا در کنار بی اعتبار ترین مهره های سیاست امروزی ایران پرونده شان برای همیشه بسته شود.

سال های طولانی حکومت جبارانه و غیرعرفی ضرورت ایجاد تغییرات را در همه عرصه های حیات اجتماعی و سیاسی و معرفتی و اندیشه گی میهن ما فراهم آورده است و این ضرورت از جانب همه احاد ملت ما احساس می شود. تحقق این تغییرات و تاثیرگذاری نیروهای دمکرات بر آن هوشیاری فراوانی می طلبد. همه احاد مردم جامعه ما با حساسیتی ویژه به امر تحقق دمکراسی و مردم سالاری در کشور می نگرند و طالب آنند که آماج ها و مواعید عقب افتاده متحقق شوند. حضور پر شور مردم در عرصه مبارزات اجتماعی چند ساله گذشته دلیل روشنی مبنی بر بیزارای آنان از عملکرد و سابقه به شدت ظالمانه و ضددمکراتیک و غیرمدنی مرتجعین محافظه کار مذهبی بوده است. بی اعتنائی و پشت کردن مردم به اصلاح طلبان حکومتی در تنگنایی که گیر افتاده اند، پاسخی است در خور به آنانی که گوهر اعتماد مردم را ارزان فروختند. مرتجعین محافظه کار با شدتی عجیب سال ها است در مقابل مطالبات و جنبش حق طلبانه و دمکراتیک مردم ما ایستاده اند و آن را به شدت سرکوب می کنند. برخلاف سر در گمی ها و مماشات مکرر در مکرر اصلاح طلبان دولتی چهره محافظه کاران اما برای مردم ایران چهره روشنی است و در آن تردیدی نیست. در این زمینه سخنان آقای محمد یزدی امام جمعه موقت تهران در پنجم فروردین ۷۹ به نقل از خبرگزاری ایرنا به اندازه کافی روشن و گویاست: "دستگاه قضائی ما به خاطر این که مقرراتش اسلامی است دمکراتیک نیست، انقلاب اسلامی ما به این دلیل بوده است که قوه قضائیه دمکراتیک نباشد و تابع اسلام باشد و قوای مقننه و مجریه نیز همین طور است و این طور نیست که نماینده مجلس بتواند هر قانونی را تصویب کند بلکه باید او قوانین را در

آزاده زنی، زندانی زمانه

ملیحه محمدی



او، ژاله قائم مقامی! در جسارت فکر و اندیشه پیش کسوت فروغ فرخزاد و سیمین بهبهانی است! یکقرن پیش از این می‌زیسته است. ۲۲ سال پیش از پروین اعتصامی چشم به جهان گشوده بود. اما دریغ! بسیار کم می‌شناسندش. آزاده زنی که در دورانی از زمان، و مکانی از جهان به دنیا آمد که دانش و آزادی برای زن حاصلی جز رنج نمی‌آورد، و او جان هوشیاری که سر تسلیم به زمانه خود را نداشت. از کجا و از کدامین روزن‌های همه به هراسناکی‌ها گشوده، جهانی دیگر را پاییده بود که امید رهایی زن فردا را در آن خراب آباد که نه دشمن، بلکه انکار زن بو، سرود!

باکی از طوفان ندارم، ساحل از من دور نیست
تا نگوئی گور توست این سهمگین دریای من
زیر دستم گو مبین ای مرد! کاندر وقت خویش
از فلک برتر شود این بینوا بالای من
کهنه شد افسانه‌ات ای آدم! آخر گوش کن
داستانی تازه می‌خواند تو را حوای من
گر بخوانم قصه، گویی دعوی پیغمبری ست
زانچه در آینه بیند دیده بینی من

تا آنجا و از آنجا! که من ژاله را شناختم، دریافته‌ام که اولین تلاش جدی که برای شناساندن اوبه نسل یا نسل‌های امروز، شده است، اراده مهربان و مسئولیت شاعرانه زنده یاد حمید مصدق است که دریغاً پس از مرگش با حضور همیشه و خستگی ناپذیر ناصر زراعتی پیوند خورده و دیوان اشعار ژاله را سامان داده است.

داستان این تلاش ارجمند را بهتر است از زبان ناصر زراعتی بخوانیم که گویا در مهرماه سال ۱۳۷۸، یکسال پس از درگذشت سخت بی‌هنگام حمید مصدق، در آمریکا میهمان دوستی بوده و در آنجا:
"آخر شب صاحبخانه فتوکپی کتابی را آورد و گفت: حمید وقتی داشت می‌رفت، این کتاب را به من داد و سفارش و در واقع وصیت کرد که: هر طور هست، هر چه زودتر آن را چاپ کن، زیرا او لا کتاب بسیار خوبی است و ثانیاً حالا حالاها امکان چاپش در ایران نیست."

و ناصر زراعتی کتاب را دی ماه همان سال در "کانون فیلم و کتاب" در گوتنبرگ سوئد به چاپ رساند او تا امروز دریغاً هنوز ذره‌ای از مسئولیت او، یا حمید مصدق در وجود یکی از ما که تلاشی کنیم تا این زنانه تر زن بی‌نظیر را که در تمام زندگانی خویش در اسارت ارتجاع زن ستیز زیست پس از مرگش با هوای تازه درآمیزیم و به جانهای آزاده زنان مبارز ایران، فاتحان خبیانها، میدانها، دانشگاهها و زندانهای استبداد یادآور شویم که تلاششان چه تاریخ غمگین و سرفرازی دارد! که چه جانهای عزیزی حسرت همین روزگار آنان را داشته است که جهل و تعصب آنقدر عقب نشسته باشد که زن بتواند به میدان بیاید و بگوید که دلاورانه تیرهای خشم کوردلان را پذیراست.

که در زمان ژاله زمانه آنچنان دون بود که با هیچ سرمایه‌ای از شهامت جایی در میدان مبارزه را خریدن نمی‌توانستی!

اما او که بود؟ چگونه در زندان تن و اندیشه بالید و چگونه افسرد و خاموش شد؟ اسفند ماه ۱۲۶۲، در قصبه فراهان نوزاد دختری متولد شد، نواده پسری میرزاابوالقاسم قائم مقام فراهانی می‌شد، وزیر دانشمند عباس میرزا نایب السلطنه، معلم و مرشد میرزا تقی خان امیرکبیر! کسی که عباس میرزا اولین اصلاحات منظم اداری در تاریخ ایران را به دانش و درایت او انجام داده بود. این دختر را به پیروی از شأن و منزلت خاندانی عالم تاج نام نهادند و ژاله نامی ست که او بعدها برای امضای اشعار خود برگزید تا شاید از گزندها مصون بماند و یا شاید از سر بیزاری از این معنا که خود یافته بود:

تاج عالم گر منم بی‌گفتگوی / خاک عالم بر سر عالم کنید
در خاندان قائم مقام آموزش دانش به دختر و پسر سنت بود و ژاله را نیز قبل از پنج سالگی در مکتب خانگی به تحصیل نشانند.

او علاوه بر فارسی و عربی، صرف و نحو، و علم معانی و بیان، و منطق و نقد شعر را در کوتاه زمانی آموخت و مقدمات حکمت و تا حدی نجوم را فرا گرفت. پدرش همانطور که آمد، فرزند قائم مقام و مردی اهل علم و علاقمند به آموزش بود و ژاله به یمن تولد در چنین خاندانی تا شانزده سالگی با شعر و ادب به زیبایی زیسته بود.

اما در همین بهترین ایام جوانی او بود که خانواده او با انبوهی از مشکلات مادی روانه تهران شد. و همانجا بود که بر حسب سنت زمانه و الزام پدر به نزدیکی با نزدیکان و صاحب منصبان دربار - به قصد حل مشکلات خویش - باید به ازدواج مردی چهل ساله از امرای لشکر مظفرالدین شاه در می‌آمد و چنین شد.

باری! دور از ذهن نیست تراژدی همسری یک دختر شانزده ساله دانش آموخته، دلپسته شعر و ادب، با یک امیر لشکر کم سواد که همه ارزشها را در اسب و تفنگش یافته بود. از زناشویی رنجبار او، از آنجا که راوی زندگانش تنها فرزند پسر اوست که در عین ارزش و احترامش به مادر پایی سخت تر از مادر در سنتها دارد، جزئیاتی را نمی‌توانیم بدانیم. از این سرگذشت اما همین باز گفتی و گویاست که در آن روزگاری که ازدواج برای هر زنی آغاز تسلیم بی‌چون و چرا به سرنوشتی بود که خانواده و شوهر برای او رقم می‌زدند، ژاله بندهای آن ازدواج را گسست، از زندگی مرفه و آسوده شوهر به در شد به خانه پدری برگشت که دیگر ثروت و مکتبی نیز در آن باقی نمانده بود و با افسوس بزرگ دل‌کنند ناگزیر از تنها فرزندش، که رنج دوری از او را بارها سروده است:

مادر چو زطفل خویش مهجور است
یعقوب وش ار کور شود معذور است
چون من که تعلقم ز اسباب جهان
بر یک پسر است و آنهم از من دور است.

ژاله اما بازگشت تا به ازای تنها ماندن برای تمام عمر، به سرنوشتی که نمی‌خواست، "نه" بگوید. گر چه شرح زندگانش را یا ننوشته یا نمانده است، اما خوشا شعر! خوشا شاعر که ناگفته‌های و ناتوانی‌ها را می‌سراید و دفتر سرگذشته‌ها را به خطی که سرانجام زمانه اش بخواند، می‌نویسد. پس نه تنها اندیشه دلیر او که حکایت هستی اش را نیز در سروده‌هایش دنبال کنیم: راستی! چه کسی باور می‌کند که صد سال پیش از این، زنی در ایران، ازدواج ناخواسته را با تن فروشی برابر نهاده و آنرا سروده باشد؟!

ای ذخیره کامرانی‌های مرد / چند باید برده آسا زیستن؟
تن فروشی باشد این یا ازدواج؟ / جان سپاری باشد این یا زیستن؟
و یا باز در جای دیگر:

مرد سیماناچوانمردی که ما را شوهر است
مر زنان را از هزاران مرد نامحرم تر است
آن که زن را بی‌رضای او به زور و زر خرید
هست نامحرم به معنی، و ر به صورت شوهر است

اما نگاه کنید! چه زیبا و چه فاخر است! سرزندی که او بر ازدواج ناخواسته داشت برای حرمتی بود که به عشق قائل بود!

در جهان زن، نشاط زندگی / نیست جز با عشق جانان زیستن
پا به پای دوست گریان سوختن / یا به دست عشق خندان زیستن
زندگی بی‌عشق شاید کرد، لیک / بی‌امید عشق نتوان زیستن

یا ببینم نگاه جسور او را به برخورد متضادی که جامعه به حق عشق ورزیدن، میان زن و مرد قائل است. و بنگریم او را که چقدر او از زمانه خود پیش است، آیا فقط از زمانه خود؟ یا بسیار جهل‌ها هنوز پا برجاست!

مرد اگر مجنون شود از شور عشق زن رواست
زان که او مرد است و کارش برتر از چون و چراست
لیک اگر اندک هوایی در سر زن راه یافت
قتل او شرعاً هم ار جایز نشد، عرفاً رواست
بر برادر، بر پدر، بر شوست رجم او از آنک
عشق دختر، عشق زن بر مرد نامحرم خطاست

و باز اوست که سنگسار روزانه جسم و روح زن را فریاد می‌زند:

۲۳ فروردین ماه ۱۳۸۹

راستی ای چرخ زینگر! جادویی‌ها می‌کنی
خود نداری جان و اعجاز مسیحا می‌کنی!
سر نمی‌بینم تورا و اندیشه مغزی فکور
در تو می‌بینم که هر ساعت هویدا می‌کنی

این شعر بلند را که دنبال می‌کنی، زنی را نمی‌بینی که مفتون یک وسیله نو شده، بلکه به انسان نو جویی، خسته از ماندن و پوسیدن را می‌بینی که متوجه پیشرفت و توسعه در آنسوی جهان است:

ای هنرور! ای فرنگی! راستی بدرود باش
کین چنین خدمت به دنیا و اهل دنیا می‌کنی
جسم از تب خسته را با دارویی جان می‌دهی
چشم ظلمت بسته را با شیشه ای وا می‌کنی
گه چراغ برق سازی گه ترن گه تلگراف
گاه مومین لوله ای را نغمه پیمای می‌کنی
شیخ ما دیروز را سرمایه امروز کرد
آن تویی کامروز خود را وقف فردا می‌کنی

و آنها را به رخ "شیخ ما" می‌کشد و سرزنششان می‌کند فخر فروشی‌های
بی‌حاصل به گذشته را و ضعف و زبونی پنهان کردنی امروز را در دانش و در
سیاستهای ملک بر باد ده :

او زند دم، اما ز دانش می‌زند
تو کنی فخر ای پسر! اما به آبا می‌کنی
آخر ای فرزند رازی، ای نبیره بوعلی
بینوا اجداد خود را از چه رسوا می‌کنی؟
خطه قفقاز را از کف به آسان می‌دهی
لیک در میدان دعوا شور و غوغا می‌کنی
گر شکست از رومیان را چون شکست از تازیان
با گرمی شوی من، انکار یک جا می‌کنی،
در شکست مرو دانی جای هیچ انکار نیست؟
یا که آنرا نیز فتحی عبرت افزا می‌کنی؟

با این بینش فراخ و همه سو نگرش است که دعوی هر آنچه را دارد که مرد از
آن خود و در سپهر خود می‌پندارد:
مرد گشتن کار سهل و زن شدن کاری شگرف
کیست منکر تاش ره با عقل برهانگر زرم؟
مردی ار در فره علم است، این میدان و گوی
دانشی مردا! بیا تا خامه بر دفتر زرم
گر شهامت جور و بیداد است، ارزانی تو را
ور به مردم دوستی، تا حلقه بر آن در زرم

ژاله علیرغم این زندگانی تلخ و آن روزگار دشوار با امید و روشن بینی حیرت
انگیزی به آینده زن ایرانی می‌نگرد:

دختر فردای ایران دختر امروز نیست
گر بخواهی، ور نه، برگیرند بند از پای من
من نخواهم دید آن ایام دولت ریز را
لیک خواهد دیدنش آن کو بود همتای من
نغمه آزادی نوع زن از مغرب زمین
سوی شرق آید، ولی خالی ست از من، جای من.

ژاله "عالم‌تاج قائم مقامی که در اسفند ماه ۱۲۶۲ به دنیا آمد، پس از زیستن
دشوار بی‌آنکه قدر و ارزش او بر جامعه ادبی و زنان میهن ما آشکار شده باشد،
در پنجم مهر ماه ۱۳۲۵ دیده از جهان فرو بست. باشد که بیش از اینها نام و
یادش را گرمی بداریم.

۱ - کتاب ارزشمند "دیوان ژاله" از انتشارات "کانون فیلم و کتاب" گوتبرگ
سوند، در دی ماه ۱۳۷۶

گر زنی را نیم مردی راه زد
مجرم اصلی در آن سودا زن است
مرد رهن پاک و معصوم است از آنگ
حسن زن اغواگر و گمره کن است
ای عجب، یک فعل بد دارد دو روی
این یکی مستقیح، آن یکی مستحسن است
گویمت بی‌پرده، چون در پرده ام
جرم زن در ملک ما، زن بودن است

و اگر سرگذشت او را پی می‌گیریم، گفته است که جستجوی عشق در آن
سرگذشت تلخ بی‌حاصل بوده است:

گفتم به کوی خویش، چو از کوی شو روم / در کام عشق خانه فکن فرو روم
غافل از این دقیقه که با نام زن، مرا / آن پای نیست کز پی این آرزو روم

و باز سروده است که:

در سر ایای وجودم جز محبت هیچ نیست
گر محبت اینچنین سوزان بود، پس عشق چیست؟
از نوازش‌های حسن و از گدازش‌های بخت
بایدم خندید در این پرده، یا رب یا گریست؟
مایه عشقی شرانگیز در دل هست، لیک
خنده می‌گیرد مرا کاین عشق را معشوق کیست؟

فروغ فرخزاد در زمان حیات خود از بابت اشاره ای که به خواسته‌های جنسی
زنانه داشت، سرزنش می‌شد؛ اینک در زمانه ما او از همین منظر ستایش
می‌شود و کمتر کسی می‌داند که ژاله پنجاه سال پیش از او شهامت این گفتار را
داشت.

زن هم آخر چون تو ای ز انصاف دور / خواهشی دارد که گاهش رهن است
چون تو او هم پوستی بر گوشتی ست / نه تنش از روی و دل از آهن است

در یک نگاه گذرا، ژاله نیز چون پروین اعتصامی از بی‌همدمی شاید! با اشیا
سخن می‌گوید. اما از جایگاهی و از بینشی که گزیده‌های او را برای همین
گفتگوهای روزمره، یکسره از نگاه و گزینیه‌های پروین دیگرگون می‌کند.
او به جای گفتگو با دیگ و سه پایه و اشپایی که نشان وفاداری زن به مطبخ و
ایفای نقش همسری و در نهایت مادری ست، با اشیا و اجسامی سخن می‌گوید که
شاهدان زندگانی، زیبایی و درایت او هستند...

با آینه سخن می‌گوید، با تاب کیسوی خود! یا با سماور که سوز و خروش او را
همسان حال درون خود یافته است! و فراتر از آن او اشیا بی‌جان را همچون
پروین، به پند و نصیحت به مردم وادار نکرده است.
نگاه کنید به ابیاتی از شعر بلندی که در باره خود و آینه سروده است:
این منم یا آفتابی از فلک سربرزده؟ / خنده از تابندگی بر ماه و بر اختر زده؟
این منم یا نازنین طاوسی از هندوستان / ره به طاوس بهشت از نقش بال و پر
زده

اندین این آینه آن تصویر ایمان سوز کیست؟ / با نگاهی گرم راه مؤمن و
کافر زده؟

این نگاه مست این چشم خمار انگیز چیست؟ / نرگسی در مشک خفته آهویی
ساعرزده
با ساده ترین شیئی چون سماور اگر گفتگو می‌کند گفتگویی از سر غم با ندیم
تنهایی خود است:

ای همدم مهر پرور من / ای یارمن، ای سماور من
از زمزمه تو شد می‌آلود / اجزاء لطیف ساعر من
سوزی عجیب گرفته، گویی / در سینه توست آذر من

اما! تنها در عشق و دلداگی نیست که او معیارهای تنگ و تاریک آن روزگار را
نمی‌خواهد. ژاله در مواجهه با هر معنا و پدیده تازه ای، فضای خود را جستجو
می‌کرد و بسیار روشن تر و دور تر از آنجا که بود! بر خلاف مردم زمانه خود
بجای حیرت و وحشت از دنیای فرنگ از تازه‌ها و پیشرفت‌های آن استقبال
می‌کرد این دید و نگاه روشن را در شعری که در استقبال از آمدن چرخ خیاطی
سروده است نشان می‌دهد:

خودکشی، علت‌ها و پاسخ‌های ممکن ناصر غیانی

در روزهای پایانی سال ۱۳۸۸ خبری تکان دهنده منتشر شد: **خودکشی منصور خاکسار**، شاعر و مبارز سیاسی ۷۱ ساله در آمریکا. پس از صادق هدایت، اسلام کاظمیه و حسن هنرمندی، این خودکشی چهارمین نفر از نویسندگان و شاعران شناخته شده‌ی ایرانی است.

یادداشت زیر، ضمن همدردی و تسلیت به بازماندگان منصور خاکسار، بویژه نسیم خاکسار، تلاش دارد مختصری به پدیده‌ی خودکشی بپردازد. کدام یک از ما دست‌کم یک بار به فکر خودکشی نیافتاده یا به آن نیاندیشیده است؟ میان هنرمندان، سیاستمداران، دانشمندان، ثروتمندان و فقرا، مردم عادی و خلاصه در تمام سنین بودند افرادی که مرگ را بر زندگی ترجیح داده و با پای خود به کام مرگ فرورفته‌اند. نام‌هایی چون نرو، هانیبال، کلاست، توخولسکی، همینگوی، کلاوس مان، سلان، وان گوگ، سیلویا پلات، ویرجینیا ولف، جک لندن، شتفان تسوایگ، والتر بنیامین تنها مثنی از خروار است. آیا همه‌ی آن‌ها به علت واحدی دست از جان شستند و به استقبال مرگ رفتند؟ آیا شهرت، ثروت، قدرت، محبوبیت و یا دانش مانعی برای دست زدن به خودکشی نیست؟

تاریخ از آخرین پادشاه سلسله‌ی شانگ به نام Di Xin در ۱۱۲۲ قبل از میلاد مسیح، به عنوان نخستین کسی که معروف و مقتدر بود و خودکشی کرد، یاد می‌کند و در اسطوره، آنتیگونه را می‌یابیم.

علت‌ها و نشانه‌های خودکشی

پزشکی، روان‌پزشکی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و نیز فلسفه و ادبیات و دین از زوایای متفاوت به بررسی خودکشی پرداخته و می‌کوشند علت یا نشانه‌های آن را بیابند.

آن چه تاکنون مسجل شده این است: می‌توان از تنهایی، یاس، افسردگی، بیماری، مشکلات خانوادگی، جدایی، طلاق، ناکامی در عشق و مرگ عزیز، ترس از آبروریزی و گاه اعتراض به وضع موجود، به عنوان دلایل عمده‌ی خودکشی نام برد. آن‌چه برای دیگران امری بیش پا افتاده و کم اهمیت است، در چشم کسی که می‌خواهد کمر به قتل خویش بندد، امری ناممکن می‌نماید. چگونه است که برخی دیگر نمی‌توانند تاب بیاورند و نبودن را بر بودن ترجیح می‌دهند؟

یکی دو پاسخ از جامعه‌شناسی

امیل دورکهایم (۱۸۵۸ - ۱۹۱۷) جامعه‌شناس فرانسوی انواع خودکشی را، بسته به رابطه‌ی فرد به جامعه، به چهار نوع تقسیم می‌کند: خودخواهانه، ایثارگرانه، نابهنجارانه، قدری گرایانه. براساس این نظریه میزان رابطه یا عدم رابطه‌ی فرد با جامعه و نیز شرایط خود جامعه از علت‌های اصلی خودکشی است. این نظریات دورکهایم با وجود گذشت سال‌ها هنوز اعتبار دارد. برخی از جامعه‌شناسان نیز بر این نظراند که وقتی ارزش‌های مشترک یک جامعه دچار فروپاشی شده و اهمیت‌شان را از دست می‌دهند، تعداد خودکشی‌ها بالا می‌رود. به عبارت دیگر هرچه ارزش‌های مشترک یک جامعه افراد بیش‌تری را دربر بگیرد، تعداد خودکشی‌های آن جامعه تنزل می‌یابد.

یکی دو پاسخ از روان‌شناسی

یکی نظریه می‌گوید، بسیاری از آن‌هایی که خودکشی کرده‌اند، دوران کودکی بسیار سختی داشته‌اند. سختی این دوران می‌تواند زاینده‌ی جدایی پدر و مادر، مرگ یکی از آن دو و یا هر دو باشد. این افراد در کودکی به قدر کافی از مهر پدر و مادر برخوردار نبوده و به همین خاطر «من» آن‌ها به رشد مطلوب نرسیده است.

به مثل سیلویا پلات در آثار متاخرش از ضمابری استفاده می‌کرد که کم‌تر به احساس جمعی، به وابستگی به محیط پیرامون‌اش اشاره داشتند. بکار بردن هر چه کم‌تر «ما» حاکی از انزوای رو به رشد او بود. نتیجه‌ی دیگر این پژوهش این بود که آن‌ها شاعر و نویسنده در آثارشان بیش‌تر از واژه‌هایی استفاده می‌کردند که معنای ضمنی جنسی دارند.

از زبان آمار

مردها بیش‌تر از زن‌ها خودکشی می‌کنند. زن‌ها سه برابر مردها می‌کوشند دست به خودکشی بزنند. هیچ مرگی مثل خودکشی بین بازماندگان مرده حس انده، شرم‌ساری، گناه، نامیدی و بی‌چارگی باقی نمی‌گذارد. در آمریکا هر نیم ساعت یک نفر دست به خودکشی می‌زند.

مردها به‌طور معمول با اسلحه خودکشی می‌کنند و زن‌ها با قرص خواب. در انگلستان گاز معمول است، در اتریش به دار اویختن، در کشورهای اسکانندیناوی خوردن سم. بیش‌تر خودکشی‌ها در کشورهای چکسلواکی، فنلاند و اتریش انجام می‌گیرد. کم‌ترین میزان خودکشی در یونان است و ایرلند.

در دوران رکود اقتصادی میزان خودکشی بالا می‌رود، در زمان رونق اقتصادی ثابت می‌ماند و در دوران جنگ کم می‌شود. معتادین به دارو، الکل و دیگر مواد مخدر بیش‌تر از بقیه در معرض خودکشی قرار دارند. در تمام جوامع انسانی خودکشی تابو و مذموم است و قریب به اتفاق ادیان خودکشی را تقبیح می‌کنند.

از زبان

صادق هدایت: «نه، کسی تصمیم به خودکشی نمی‌گیرد. خودکشی با بعضی هست. در خمیره و در سرشت آن هاست، نمی‌تواند از دست‌اش بگیرد.» هرمان هسه: «خودکشی یک راه گریز اضطراری همواره موجود است.» نیچه: «اندیشه به خودکشی، اسباب تسلائی نیرومندی است. آدمی به یاری آن بسی شب‌های بد را به خوبی از سر می‌گذارد.» و سرانجام جزاره پاوره: «کسی نیست که یک دلیل خوب برای کشتن خودش نداشته باشد.»

نظریه‌ی دیگر از آن فروید و فرویدی‌هاست. فروید به وجود دو غریزه‌ی ابتدایی در انسان قابل است زندگی و مرگ که به ترتیب یکی در سازندگی و عشق تجلی می‌یابد و دیگری در ویران‌گری و پرخاش‌گری. طبق آرای فروید انسان می‌خواهد به کمک این دو غریزه به آن آرامش درونی دست پیدا کند که در دوران جنینی تجربه کرده بود.

فروید اعتقاد داشت چنان چه غریزه‌ی مرگ متوجه‌ی بیرون آدمی نشود به درون او سرایت کرده و فرد را به خودکشی وا می‌دارد. به عبارت دیگر عمل خودکشی به مثابه‌ی بازگشت خشنوت از بیرون به درون است. شخصی که خودکشی می‌کند، به خود خشنوت می‌ورزد. وقتی کسی عزیزی را از دست می‌دهد - واقعی یا نمادین فرقی نمی‌کند - خود را با او یکی می‌پندارد. هم چنین است در مورد کسی که از او متنفر است. به این ترتیب کشاکشی بین عشق و نفرت در او پا می‌گیرد.

آن دسته از احساسات منفی که پیش از این متوجه‌ی شخص دیگری بودند حالا به تنفر از خود تبدیل شده و این به نوبه‌ی خود منجر به افسردگی می‌گردد. خودکشی بیان دیگر یا ادامه‌ی این تنفر (از خود) است. فرد خود را به خاطر تنفرش گناه‌کار می‌داند و نیاز دارد خود را به مجازات برساند. در چنین جهنمی چه مجازاتی بالاتر از مرگ؟

اغلب مردم اما با غریزه‌ی مرگ کنار می‌آیند. به این ترتیب که به آن سمت و سوی دیگر داده و متوجه‌ی دیگران می‌کنند. اما آدم‌هایی که دست به خودکشی می‌زنند این غریزه را متوجه‌ی خودشان می‌کنند، چرا که از یک سو اسیر تنفر از خویش‌اند و از سوی دیگر ناتوان از کنار آمدن با آن. پژوهش‌های جامعه‌شناسی این نظریه‌ی فروید را تایید می‌کند: در زمان جنگ میزان خودکشی تنزل می‌یابد، چون انسان غریزه‌ی مرگ یا خشنوت و ویرانگری خویش را متوجه‌ی دشمن می‌کند.

به همین خاطر در جوامعی که میزان قتل بالا است، میزان خودکشی پایین است. عکس این نیز صادق است. با این وجود باید گفت که میان تمام نظریه‌های یادشده و دیگر نظریه‌ها، نمی‌توان هیچ نظریه‌ای را یافت که از پس توضیح کامل علل خودکشی برآمده باشد.

و یک پاسخ از زبان‌شناسی

دو پژوهش‌گر از دو دانشگاه تگزاس و پنسیلوانیا به بررسی آثار نه نویسنده‌ی آمریکایی، انگلیسی و روسی نشستند که خود را کشته بودند. این دو به کمک نرم‌افزار ویژه‌ی زبان‌شناسی ۳۰۰ شعر را مورد پژوهش قرار دادند. این نرم‌افزار می‌تواند واژه‌هایی پیدا کند که مربوط به احساسات منفی می‌شوند و یا واژه‌هایی را بیابد که به خود شاعر و نویسنده باز می‌گردند.

این پژوهش نشان داد، هر چه نویسنده‌ای در آثارش بیش‌تر از «من» حرف بزند، بیش‌تر در معرض خطر احتمال خودکشی قرار دارد. در آثار شاعران و نویسندگانی که خودکشی کرده‌اند، به طرز بارزی ضمابری مثل «من»، «به من»، «ما»، «ما» و «از آن من» به چشم می‌خورد. این ضمابری نشانه‌ی تمرکز روی خویش و جدا شدن از دیگران است.

